

کُردان کوستان و سِکُرد در ترکیه

www.tabarestan.info

از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان



گ. ب. آکوپف (هاکوپیان)

م. ا. حصارف

ترجمه: سروش امیدی

گُردان گوران و مسأله گُرد در ترکیه

(از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)

گ. ب. آکویف (هاکوپیان)

م. ا. حصارُف

ترجمه:

سیروس ایزدی

سرشناسه	آکوپوف Akapov, G. B.
عنوان و پدیدآور	کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان) / ک. ب. آکوپف (هاکوپیان)؛ م. ا. حصارف؛ ترجمه سیروس ایزدی.
مشخصات نشر	تهران: زوآر، ۱۳۸۵.
شابک	964 - 401 - 259 - 3
یادداشت	فیفا
یادداشت	کتابنامه بصورت زیرنویس.
یادداشت	نماینه.
عنوان دیگر	مسأله کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)
موضوع	کردان - ایران.
موضوع	کردان - ترکیه.
موضوع	کردستان (ترکیه) - تاریخ - قرن ۲۰.
شناسه افزوده	حصارف
شناسه افزوده	ایزدی، سیروس، مترجم
رده‌بندی کنگره	DSR ۷۲ ک ۴۱۷ ۱۳۸۵
رده‌بندی دیویی	۹۵۵/۹۸۴
شماره کتابخانه ملی	۸۵ - ۲۴۸۳۲



انتشارات زوآر

- کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه □
- نوشته / ک. ب. آکوپف (هاکوپیان) □
- م. ا. حصارف □
- ترجمه / دکتر سیروس ایزدی □
- نوبت چاپ / اول - تابستان ۱۳۸۶ □
- حروفچینی / فرحناز رمزی □
- چاپ / مؤسسه فرهنگی نشاط □
- شمارگان / ۷۵۰ نسخه □
- شابک / ۹۶۴ - ۴۰۱ - ۲۵۹ - ۳ □
- قیمت / ۲۲۰۰ تومان □

جستارها

۸۵.....	سرسخن
۳۵-۹.....	پیشگفتار
۱۰۱-۳۷.....	کُردان گوران
۱۳۶-۱۰۳.....	مسأله کُرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)
۱۳۶-۱۰۵.....	سخنی از مترجم
۱۶۲-۱۳۷.....	نمایه

تبرستان
www.tabarestan.info

سر سخن

تبرستان

هنگامی که مترجم، پس از صفحه‌بندی کتاب برای چاپ، نگاهی دیگر بر آن انداخت، ضروری دانست که برخی مطالب را که در پیشگفتار هیچ‌یک از دو بخش این پژوهش‌ها نیامده است بر آن بیفزاید.

در صفحه ۴۰ «گردان گوران» پژوهشگر بزرگ ارمنی - آکوف - که او را در ایران‌شناسی بزرگ‌ترین خبره کُردشناسی در جهان می‌دانند، از شیخ محمد مردوخ همچون «شخصیت بزرگ مذهبی کُردستان» یاد کرده است. شیخ محمد مردوخ شخصیت مذهبی و عارف (گنوسیست) و تاریخ‌نویس برجسته کُرد هم میهن ماست که در میان مردم اهل تسنن کُردستان از او با عنوان «آیت‌الله» یاد می‌شود. چنان‌چه، در مقالات «زیر خاکستر تاریخ» که در روزنامه اطلاعات، در نیمه دوم آذرماه نگارش آقای یدالله روشن اردلان چاپ شده بود همین عنوان «آیت‌الله» در مورد ایشان به کار رفته بود و می‌توان گفت که ایشان یگانه رهبر مذهبی از اهل تسنن‌اند که دارای چنین عنوانی هستند.

در صفحه ۶۴، پژوهشگر، که هدفش روشن ساختن پیدایش و تبار گوران‌هاست به برخی جنبه‌های باورهای گروهی از گوران‌ها - علی‌اللهیان - پرداخته و در این باره به شیخ عبدالقادر گیلانی و پژوهشگران اروپایی چون ف. کومن، ف. مینورسکی و پ. لیرخ استناد می‌کند. شیخ عبدالقادر گیلانی این کیش را از مانده‌های آتش پرستان (زرتشتیان) می‌داند و ف. مینورسکی از آیین بسیار کهن مغان؛ و. ایوانف می‌گوید که واژه علی «در نام علی‌اللهیان نمایانگر واژه اعلی = والاست. مترجم باید یادآوری کند که در اسلام خدایی کردن آدمی نیست، اما در کیش کهن ایرانیان - آیین مهر (میتراثیسم) - که از ادیان جهانی بود و مذهب رسمی روم گردید، چنین چیزی هست و میترا پسر خدای آفتاب، به روز ۲۵ دسامبر زاده شد و این همان روزی است

که برخی از فرقه‌های مسیحی آن را همچون میلاد مسیح جشن می‌گیرند و برخی دیگر از آن جا که در کتاب عهد جدید ذکری از زاد روز عیسی بن مریم (ع) نیامده، آن را جشن باستانی ایرانیان می‌دانند و برگزار نمی‌کنند و هر سال دربارهٔ پیدایش ایرانی و میتراپی بودن این جشن مقالاتی در روزنامه‌های اروپا نوشته و توضیح داده می‌شود که چون کنستانتین مقدس فرمان داد که مردم روم مذهبشان را از مهرپرستی به مسیحیت بگردانند، برخی از آداب و رسوم مهرپرستی را هم برایشان نگه داشت و برای همین هم می‌بینیم که برخی فرقه‌های مسیحی در ناهمسوئی دین مبین اسلام که پروردگار را «لم یلد ولم یولد» می‌داند، حضرت عیسی (ع) را، هم خدا و هم پسر خدا و هم روح القدس می‌دانند، یعنی آدمی را خدا می‌کنند. از این رو این آیین کهن ایرانی می‌تواند در کیش‌های برخی از ایرانیان حتی با نامی دیگر باقی مانده باشد، چنان که گروهی از کُردان که خودشان را «یزیدی» می‌نامند و این نام تحریفی است از واژه یَزَت (که فرشتگان زرتشتی و یک درجه پائین تر از امشاسپندان^(۱)، پیرو آیین‌های کهن ایرانی هستند. هموطن محقق ما - احمد شریفی - از مهاباد در «کیهان هوایی» شماره ۱۲۲۶ نوشته‌اند: «ایزدی‌ها باور مندی‌های دیرینی دارند که می‌توان آن را ترکیبی از میترایسم، زرتشتی‌گری و زروانیسم کاملاً ایرانی دانست». امین ذکی - از تاریخ‌نویسان نامی کُرد - در کتاب «خلاصه تاریخ الكرد و کُردستان» که مورد استناد بسیاری از پژوهندگان بوده است، می‌نویسد که اینان - علی‌اللهیان - پیرو کیش آفتاب پرستان = میترایستان هستند، یعنی از پیروان آیین مهر هستند که اگر چنین باشد جای شگفتی هم نیست، زیرا همان‌گونه که پس از آمدن اسلام به ایران، اندک شماری از ایرانیان همچنان زرتشتی و یا پیرو ادیان دیگری (چون یهودی و مسیحی) هم مانده‌اند، امکان این نیز هست که برخی دیگر تا اندازه‌ای کیش بسیار کهن مهرپرستی را در شکلی که با شکل آغازینش تفاوت دارد نگه داشته باشند و دیگر خودشان هم ندانند که ریشهٔ آیینشان در چیست. به هر حال کار پژوهش و داوری دربارهٔ باور مندی‌های «علی‌اللهیان» نیز بی‌گمان با دانشمندان خبره در این رشته است، اما شاید هم علی‌اللهیان، علی (ع) را در رأس مدینهٔ فاضلهٔ فارابی دانسته‌اند. فارابی می‌گوید جامعه به شکل هرمی است که هر که در آن عالمتر است به خدا نزدیکتر است و در رأس این هرم انسانی کامل قرار می‌گیرد که فارابی درباره‌اش می‌گوید اگر می‌خواهی از او مانند عرب‌ها

۱- یَزَت در پارسی دری «ایزد» گشته و معنی دیگری نیز یافته است.

رهبر دینی بخوان، اگر می‌خواهی مانند ایرانی‌ها پیشوا و اگر می‌خواهی چون یونانیان او را فیلسوف بدان و این انسان کامل در رأس مدینه فاضله است و با عقل فعال که عقل عاشر است در پیوند و ارتباط است.

مطالب صفحه ۵۸ نیز درباره همانندی باورهای فرقه آره وُردیک‌ها - «فرزندان آفتاب» - با باورهای علی‌اللهیان است و همگی با استناد به مدارک و در کل، در ارتباط با زمینه‌های فرهنگی - مذهبی گوران‌ها پیش از اسلام و سده‌های نخست میلادی است که شش سده پیش از ظهور دین مبین اسلام بوده است.

در صفحه ۸۰ نیز با استناد به دانشمندان خارجی و ایرانی سخن از ادبیات گورانی می‌رود که تأثیری هم از باورهای علی‌اللهیان دارد.

مترجم بر این نکته‌ها برای آن دوباره تأکید کرده است که پژوهشگران هموطن - پژوهشگران رشته‌های مذهبی و تاریخی - در پژوهش‌هایشان به آنها روشنی بباندازند و کار خاورشناسان را کمتر کنند.

اما، بخش دوم کتاب، پیرامون مسأله کُرد در ترکیه، در دوران نخستین جنگ جهانی در هفتاد سال پیش، تا کنفرانس بین‌المللی لوزان است.

درباره قطعنامه‌های بین‌المللی کتاب‌های بسیاری از جمله تاریخ کُرد نوشته امین ذکی که به زبان کُردی چاپ شده و هم‌اکنون نیز سه مترجم - دست‌کم - در ایران و خارج به ترجمه آن مشغولند و کتاب «ترک‌ها، کُردها و عرب‌ها» و نیز ترجمه‌های دیگری از آقای ابراهیم یونسی در همین باره چاپ شده است. نوشته کنونی فشرده‌ای است از این کتاب‌ها و اسنادی درباره رخدادهای هفتاد سال پیش و مستند و تاریخی، که باز یگرانش گذشته از عوامل عثمانی و ترکان جوان، استعمارگران آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی هم بوده‌اند. از جمله در همین کتاب می‌خوانیم که در کنفرانس ورسای، پس از پایان نخستین جنگ جهانی، شریف پاشا - سرپرست هیأت نمایندگی ترکیه عثمانی در کنفرانس ورسای - که مردی کُرد یعنی ایرانی تبار بود با سلب مسئولیت از خویش همچون سرپرست هیأت نمایندگی ترکیه عثمانی، خویشتن را نماینده کُردستان ترکیه نامید و با وزیر امور خارجه ایران درباره اعلام استقلال بخش‌های کُردنشین عثمانی در زیر قیمومیت و سرپرستی ایران به گفتگو پرداخت. این حقیقت تاریخی به سبب‌های «سیاسی» در هشت دهه اخیر از ما پوشیده بوده است. اما در تنش میان تاریخ و سیاست، سرانجام، پیروزی نهایی با تاریخ است. برای این مترجم کشش کُردان به سوی ایران

در این پژوهش، در آن سال، مطلبی تازه و درخور نگرش بود و این پژوهش ارتباطی به اوضاع کنونی و مناسبات برادرانه امروزی جمهوری اسلامی ایران و ترکیه ندارد و موضوع در اساس مربوط به روزگار عثمانی و آغاز جنبش کمالیان است. نکته دیگر این که ترجمه «مسأله کُرد در ترکیه» که اکنون در دست خوانندگان است، در نیمه دوم اردیبهشت ماه جاری در هفته نامه «کیهان هوایی» برای هموطنان خارج از کشور چاپ شد که بسیار مورد استقبال قرار گرفت مترجم از همه هموطنانی که برای چاپ این کتاب مترجم را یاری دادند سپاسگذار است.

تهران

۲۴/ اردیبهشت ماه / ۱۳۷۶

سیروس ایزدی

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار

در نخستین سال پیروزی انقلاب که چاپ کتاب رواج گرفت و این مترجم نیز به کار ترجمه پرداخت، روزی دوستی که از خاندان مردوخ داشتم و «هر کجا هست خدایا به سلامت دارش»، با چهار تن دیگر از خویشاوندانش نزد من آمدند و خواستند بخشی از ویژه نامه‌ای را که دانشگاه ایروان و آکادمی علوم ارمنستان درباره کُرد و کُردستان چاپ کرده بود برایشان ترجمه کنم. بخشی را که اینان می‌خواستند زیر عنوان **کُردان گوران** بود که من آن را فتوکی کردم و با خود به آلمان بردم و بخش دیگری نیز از همین ویژه نامه را زیر عنوان **مسأله کُرد در ترکیه** (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان) ترجمه کردم که در همین کتاب چاپ می‌شود. این دوستان می‌گفتند که پژوهشگر **کُردان گوران** - گ. ب. آکوپوف (به ارمنی باید ها کوپیان باشد - س. ا.) - از بزرگترین ایرانشناسان در رشته کُردشناسی است. نام چند اثر پژوهشی از نامبرده در این دو نوشته هست:

۱- درباره مسأله همبستگی کُردان، مسکو ۱۹۵۲.

۲- بررسی خرده‌سنگانه روایت پیدایش تورانی - ترکی کُردان. «اخبار علوم اجتماعی» شماره ۴، ۱۹۶۶.

۳- برخی سوهای مسأله پیدایش کُردان، در پرتو اسطوره‌های ایران کهن «کودۀ خاورشناسی»، ۱۹۶۴، ص ۳۴۵.

۴- کُردان و سنگ نبشته بغستان، ۱۹۶۸.

۵- هشت سطر از سده هفتم، ۱۹۶۷.

۶- تاریخ مردم کُرد (چشم‌انداز)، مسکو - ایروان، ۱۹۶۵.

۷- تاریخ انتقادی مشکل پیدایش کُردان، ایروان، ۱۹۶۹.

۸- برخی یادآوری‌ها پیرامون تاریخ زبان کردی، ۱۹۶۸ و جز این‌ها.

گ.ب. آکوپوف در پژوهش پیرامون پیدایش گوران‌ها، همه پژوهش‌های علمی مربوط به این موضوع را بررسی کرده و نکته‌ای که توجه مترجم را به خود جلب نمود، اهمیتی است که پژوهشگر بزرگ کردشناسی به کار سترگ رشید یاسمی -کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او- و هم چنین رشید یاسمی همچون یکی از ستون‌های راسخ کردشناسی می‌دهد.

درخور نگرش است که دو تن بی‌سواد -بنا به نوشته گ.ب. آکوپوف، به نام‌های ک.ک. کوردویف و ای.ا. فریض اوف که بارها در این کتاب شرح بی‌سوادی آنها آمده است- از کتاب رشید یاسمی خرده‌گیری کرده‌اند، که استعماری است و از این مآزها بسیار در آستین دارد و اینان با همه بی‌سوادی، گهگاه همچون تنور یسن‌های نهضت‌های رهایی بخش! و گهگاه، همچون نظریه پردازان «نظم نوین جهانی!» برای ساختن مستعمراتی تازه، خودی نشان می‌دهند که مقبول ساده‌اندیشان می‌شوند. یکی از «این کردشناسان!» گویا کوردویف کتابی هم در انتقاد از رشید یاسمی به نام «ساخته کاری در تاریخ کردان، در تاریخ نویسی بورژوازی ایران» سرهم‌بندی کرده، که در پاریس به فارسی ترجمه شده و پاسخ آن ترهات راگ.ب. آکوپوف در همین کتاب در چند جمله داده است (بنگريد: همین کتاب در صفحه ۳۸- س.ا.). در یغا که مترجم و پخش کننده آن نوشته یکی از کسانی است که این کتاب را نزد من آورد و از آکوپوف ستایش کرد و گناه از من بود که ترجمه کتاب را هفده سال به تأخیر انداختم و این هموطن سفارش دهنده توانسته بود آن را بخواند.

استعمار کوشیده و می‌کوشد که کردان را جدا از دیگر ایرانیان بنمایاند، اما اینان چیزی جدا از مادها و پارس‌ها نوده‌اند که جایگاهشان در سرتاسر ایران است. دانشمند فرزانه‌ای داریم به نام سید محمد باقر نجفی که گویا در آلمان می‌زید و کتاب‌هایی از ایشان درباره فرهنگ و ادب و تاریخ و هنر ایران دیده‌ام که بی‌همتا است. در این روزها دوستی در تهران یک فتوکپی متن سخنرانی ایشان را که در انستیتوی ایران و عرب در لندن روز ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۳ ایراد شده است به من داد. به جاست متن این سخن رانی را از روی همان فتوکپی در این جا بیاورم. ر آغاز چنین آمده است:

«زوق ۱۹۹۲، کلن، آلمان».

د یک گزارش و گفتگوی تلویزیونی، سخن از این بود که کردان قومی غیر ایرانی هستند و بر اساس سوابق تاریخی، کردستان سرزمین تاریخی قوم کرد است...

مدتی روی صندلی خود مبهوت ماندم... به راستی قومی و سرزمینی غیر ایرانی؟ همان ساعت کتاب‌ها را گشودم، کاغذ و قلم نهادم و به پژوهش پرداختم. تابایم آیا آنان در تحلیل بار فرهنگی این توجیهات بی‌طرفی را رعایت کرده‌اند؟ آیا بی‌غرضانه منابع جغرافیایی و تاریخی کُردستان را مورد تحقیق قرار داده‌اند، که نتایج آن را تبلیغ و القا می‌کنند؟ حاصل این پژوهش دو ساله، موضوع دو سخنرانی کوتاه شد: یکی تحت عنوان مادهای کُرد و دیگری *ایران کُردستان*. سپس متن سخنرانی در زیر این عنوان می‌آید:

«مادهای کُرد» (از آن جا که این متن سخنرانی است، به زبان گفتگو نزدیک است نه به زبان نوشتار - س.ا.).

بازنگری در اسناد باستانی پیرامون واژه کُرد و کُردستان تا قرن هشتم هجری.

«در این پژوهش نیامده‌ام یافتنی‌های خود را در میان نهم. آمده‌ام تا خاصه‌ای از نیافتن‌های خود، صفحاتی را بخوانم. خواندنی محدود به سخن و محصور به وقت: پرسیدم از خود، آیا کُردان، از اقوام باستانی ساکن در غرب فلات ایران بودند؟! به تحقیق پرداختم، بسیاری از اسناد و اقوال در متون باستانی را ورق زدم، یافتم پیش از ورود آریائیان به فلات غربی و نشیمن آنها در سرزمین‌های جنوبی دریاچه اورمیه، مردمی به سر می‌بردند که نام نشان آنها در «سالنامه‌های آشوری»، «کتیبه‌های پادشاهان اورارتو» ضبط است. ولی اشارتی از واژه کُرد نیافتم.

جلوتر آمدم، فهرست تیره‌های ایرانی در [تاریخ کشنفون] و تقسیمات مالی ایالت‌های بیست‌گانه ایرانی در [تاریخ هردوت] و تمامی کتیبه‌های هخامنشی را مورد بررسی قرار دادم، نام و نشانی روشن یا تحریف شده از مردمی که نام آنها کُرد یا شبیه آن باشد، ارائه نشده است...

هرچه کاوش کردم، در هیچ سندی تاریخی که از آن سده‌ها به دست ما رسیده، ندیدم که حتی نشان دهد «کُرد» مانند «مانائی‌ها»، «کاسی‌ها»، «آمردها» از زمره مردم بومی زاگرس بودند که در اثر همزیستی مُتمادی، در مردم ایرانی زبان مستحیل شده باشند. اگر هم چنین فرضی مطرح شود، به گفته «جورج کامرون» چون تا نهصد سال پیش از میلاد، هیچ نشانی از اختلاط ایرانیان با بومیان بخش غربی زاگرس به جا نمانده قادر به شناخت آن نیستیم.

[زاگرس = یونانی شده زَگرتی zāgroti از شهرهای باستانی ماد].

از آن تاریخ، تاریخ ماد، تاریخ همه ایرانیان مستقر در نواحی زاگرس و دریاچه اورمیه^(۱) [Orumiyya = اُرمیه: آب مقدس، همان چمی چیست در زبان پهلوی و چنجست در زبان اوستایی]، تا حوالی دماوند [= اُستوناوند Ostun - a - Vand = دُمنابند] و کویر نمک در داخل فلات ایران بوده است. حتی طایفه‌های، پارسوا^۲ که در اواسط قرن نهم تا اوایل قرن هفتم پیش از میلاد، نواحی غربی زاگرس را ترک کردند و در جلگه «ماهیدشت» و «کوه‌های بختیاری» و «شوشتر» نشیمن گزیدند، مشمول همان تاریخ بودند.

این اتحاد، نتیجه تلاش طولانی ایرانیان [= مهاجران آریاوچ = ایرانه ونجه = ایران و یچ] در حفظ وحدت شش قبیله مادی است که به گفته «هرودوت»^۳ نخستین بار توسط دی‌آکو [Deiokes = دیوکا = دیوکس] در سرزمین‌های غربی ایران تحقق یافته بود و مورخان قدیم و معاصر تردیدی ندارند که حتی به خاطر همسایگی ماد با دولت‌های مهاجم آشور و اورارتور، جریان اتحاد قبایل ایرانی، پیش از تشکیل دولت ماد آغاز گشته بود. لذا تاریخ باستانی همه قبایل ایرانی فلات یا در تاریخ ماد تا ۵۸۵ پ. م که تا «حران» امتداد داشته، مستحیل است، یا در تاریخ باستان «شوش» و «انزان» [= آئشان] و «پارسه» و «پاسارگاد» عصر هخامنش و جانشینان او تا ۵۹۹ پ. م. در حقیقت هویت مشترک ایرانی این دو بود که به گفته گیرشمن: «در نظر ملل غربی حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه می‌کرد». و تأکید و تصریح [کتاب مقدس، عهد عتیق] به «داریوش مادی» و این که «شریعت مادیان و فارسیان منسوخ نمی‌شود»، مؤید همین وحدت قومی - دینی است.

بر این اساس، اگر آن چه کُردها غیر از قبایل متعدد طوایف مادی بوزائی Bousai، پَریته کینوئی Paritakiani و ماگوئی Magoi و بُودِیوئی Boudioali و اُستروخاتس Strawxates و ایرزانتوئی Arizantoi طایفه‌ای مشخص در ایران هزاره‌های سوم و دوم و نیمه اول پیش از میلاد بودند، لااقل نام و موقعیت ایرانی آنها در کنار دیگر طوایف ایرانی مانند پارسی‌ها، لولوبی‌ها Lulubi، هوزی‌ها، گیلانه‌ها Gilae، کاسی‌ها، مانائی‌ها، گوتی‌ها Gutu، سکاها، کادوسی‌ها cadusi، اماردی‌ها Amardi و تپوری‌ها مذکور بود و اگر چنان چه طایفه‌ای غیرایرانی یا نیمه ایرانی بودند، لااقل نام و نشان تاریخی آنها در منابع آشوری، کلدانی، عیلامی، اورارتوئی، بابلی، لیدیائی، در کنار صدها قوم و قبیله دیگر عصر مادها و هخامنشی‌ها ضبط و ثبت می‌شد.

۱- نام درست این دریاچه اورمیه است که به خطا در همه جا اُرمیه شده است و به آسوری یعنی جای برآمدن آب = آبجوش - آبخیز - س.ا.

چون از لحاظ قوم‌شناسی، نتوانستم منابعی در اوراق و سنگ نبشته‌های باستانی بیابم، راهی سرزمین‌های ماد شدم تا شاید در منابع جغرافیایی باستان، خط و نشانی از «کرد» بیابم: سرزمین ماد در قرون باستانی هزاره اول پیش از میلاد تا قرن‌ها پس از سقوط هخامنشی‌ها شامل دو قسم به نام‌های «ماد خُرد» و «ماد بزرگ» بوده است.

ماد خُرد: به مجموعه اراضی «ماد آتروپاتن» اطلاق می‌شده است.

آتُر atr به معنای آتش، نام ایزدی است. در پهلوی آتور atur، در اوستا آتار atar نهاد اصلی نام سرزمینی است که منابع یونانی به آن: «آتروپاتن»، اسناد باستانی ارمنی آن را «آترپاتاکان» سریانی‌ها - آذربایغان، ایرانیان - ماد آذربایگان = ماد آتروپاتکان و اغراب آن را آذربيجان خوانده‌اند. آتروپاتنه همان آتروپات Atropates گویش یونانی ساتراپی بود که بر قسمت علیای سرزمین تاریخی مادها حکومت داشت.

سرزمین «ماد آتروپاتن» از رود ارس، دره رود قره‌سو تا دریاچه وان، آرمینیه در شمال، قسمتی از مناطق غربی زاگرس و دشت پهناور بین‌النهرین تا رود هالیس، بخش علیای رود زاب کوچک و بخش وسطای مسیر رود دیاله یا ایالت نمر Namer از جنوب به بابل [= یوری در اوستا، بابیروش Babirush در کتیبه‌های پارسی باستان] محدود بوده است. یعنی بخش علیای رود دیاله، به گفته دیاکونوف در [تاریخ ماد]، در مثلث شهرهای کنونی سلیمانیه، زهاب و سندج از اواسط قرن ۹ ناحیه مزبور پارسوانامیده می‌شده است و سرزمین ماد بزرگ به ناحیه کوهستانی پهناور زاگرس، شامل مناطق آسپدان Espadan و رگا Raaga = ری، پاسارگاد، سوشیانا تا خورآسان = خراسان و گیّهون = گهون = جیحون = و هُرد، امتداد داشته است.

در این اسناد بازمانده تاریخی - جغرافیائی عصر هخامنشی نام و نشان مکانی، بقاعی، ... به نام کُرد یا شبیه آن نیافتم.

به منابع غیرایرانی و در رأس آنها، منابع یونانی مراجعه کردم. دیدم جمعی به کتابت و تشابنم Karoouxoi = کردوک در کتاب [آنا‌باسیس Anabasis = در لغت بمعنی لشکرکشی ولی مشهور به بازگشت ده هزار تن]، نوشته «کسنفون» Xenophon مورخ و سردار آتنی در ۳۵۵/۴۳۰ پ.م بسنده کرده، مدعی شدند قوم کُرد همان «کردوک» است. به تحقیق پرداختم متوجه شدم که در متن تاریخی مذکور کردوک نام محلی است که کسنفون آن را از یک اسیر ارمنی در مناطق مرزی آرمینیه و ماد آتروپاتکان شنیده است. و اصل آن کردوخ بوده که چون خ

ارمنی به معنای‌ها به کاف یونانی درآمده، کردوک نوشته شده است!

کسنفون در شرح فرار نیروهای اسپارتی همراهش از این منطقه، به تفصیل شجاعت‌های مدافعان کوهستانی را توصیف کرده است. اینان باید مرزبانان ایران عصر اردشیر دوم هخامنشی باشند، و آلامع فرار یونانی‌هایی که به کمک کوروش کوچک در «کوناکسار kunaksar» آمده بودند نمی‌شدند و خبر داشتند، که راه را بر فرار یونانی‌ها بسته بودند. به تأمل نشستیم تا ببایم از نظر قومی و جغرافیایی کردوک چیست و کجاست؟

«نولدکه» صریحاً بر عدم رابطه بین قوم کرد و کلمه کردوک یا کردوخ صحنه نهاده است. لذا محققانی نظر به وصف رشادت‌های مدافعان و سلاکندگان فراز اسپارتی‌ها «کردو» را گویشی ارمنی یا یونانی از واژه گرد به معنی پهلوان [= در پهلوی gurt] خوانده‌اند. چند تألیف دیگر، این رابطه را بین کردوک و روستاها یا شهرکی به نام قردو جستجو کرده‌اند:

قردو یا قورطی، همان Bethkardu است. محلی که گفته‌اند مجاور کوه بُحْتان یا بُهْتان Bohtan بوده است. در متون [فتوح طبری] و بلاذری، آن را به صورت بُقردی و قُردای خواندم. و «یاقوت حموی» به استناد «ابن اثیر» گفته است: بُقردی قسمتی از جزیره ابن عمر در ساحل چپ رود دجله است. ولی هر چه در منابع جغرافیایی و تاریخی عربی تفحص و تجسس کردم از رابطه بقردی یا قُردو یا قُردای با قومی مشهور به کرد اشارتی نیافتم.

پس، پرسیدم از خود به چه سند و تاریخ و قرینه‌ای به کار بردن نام محلی، شهرکی، و انتساب مردمی به آن یا صفتی، مبین قوم و نژادی غیر مادی در قلمروی سرزمین ماد است؟

بسیارند اسناد تاریخی بازمانده از این عصر، که پارسیان را پاسارگادی، آنزانی، سوشیانی، پارسوایی، پارسوماشی، مادها را آتورپاتنی، گنزه‌ای‌ها، میکی‌ها [= مغی]، اشکوزائی‌ها [سکه‌ای، سقزی] گفته و نگاشته‌اند ولی هیچ‌یک به عنوان قومی غیر از ماد یا پارس مطرح نشدند، با آن که نام آنها، مناطق مسکونی آنها، تاریخ روابط آنها با یکدیگر در اسناد نوشته شده تاریخی به وضوح عیان است... آیا با صرف نامی که اسیر گمنام به کسنفون رهگذر گفته، می‌توان تاریخ و جغرافیا و قومیت ساخت؟ آیا ایرانیان در طول هزاره‌های سوم و دوم و اول، باکی داشتند از این که چنین قومی را در کنار اسامی صدها قوم و دولت دیگر بنگارند؟ منتظر آمدن یک یونانی بودند تا تمدن ایران عصر مادها و هخامنشی‌ها را از این غفلت قومی در تقسیمات اداری قلمرویی وسیع برهانند؟ به شک افتادم، شک نه بیشتر!

چون تحقیق کردم، دیدم محققان غربی آثار یونانی، بر کسنفون انتقادها کرده‌اند. و از این

که او جز زبان یونانی به زبان دیگری آشنا نبوده، بر او خرده گرفته‌اند که نتوانسته بود از نزدیک با پارسیان و مادها آمیزش داشته باشد. و نشان داده‌اند که در بخش دوم «لشکرکشی» که یونانیان با غارت اموال مردم بین راه زندگی کرده، مورد تعقیب سپاهیان ایران بودند، حصول این منظور امکان‌پذیر نبوده است. دیاکونوف در نقدی بر کتاب کسنفون - که دقیقاً با متن این پژوهش مرتبط است - صریحاً نوشت: «اطلاعات کسنفون مانند یونانیان معاصر وی درباره آسیای غربی بسیار مبهم است و این نکته به وضوح از این مطالب آناباسیس مشهود است. یونانیان هنگام لشکرکشی مزبور از موقع و محل کشورهای پیرامون اطلاعاتی نداشتند و از روی حدس و گمان حرکت می‌کردند... اشتباهات فاحش جغرافیایی در هر صفحه کورش نامه فراوان است». و این که: «در رهبری رجعت سربازان مزدور یونانی وی و همراهان موفق شدند تنها مانند نابینایان، کورمال کورمال از آسیای مقدم و آشور و ارمنستان گذشته، به کرانه دریای سیاه برسند». و وقتی از یونانی شده نام‌های جغرافیایی در سرزمین‌های ایران عصر هخامنشی دچار حیرت شدم، خواندم که دیاکونوف هم به این عدم رعایت امانت توجه داشته که صریحاً نوشته است: «چون گزنفون از حیث اسامی پارسی دچار کمبود می‌گشت، بدون آن که تشویشی به خاطر راه دهد، روی قهرمان مادی یا پارسی، خود اسامی یونانی نادر یا اسامی مجهولی که ظاهراً خارجی و عجیب بود، می‌گذشت». لذا دانستم که به کار گرفتن واژه کردوک، کردوخ، در متن آناباسیس نمی‌تواند از این یونانیت رها باشد، پس پرسیدم از خود اگر هیچ سند تاریخی وجود ندارد تا نشان دهد در عصر مادها و پارسی‌ها، قومی به نام‌کرد میان دیگر اقوام وجود داشته، پس از کمی بعضی از مادها به‌گردان شهرت یافتند؟ و چنین نامی در تقسیمات باستانی اراضی قوم ایرانی به کار برده شد؟

در نهایت دقت و حوصله‌ای که در توانم بود، به تحقیق ادامه دادم تا پاسخ را بیابم. نخست دانستم که قلمروی هخامنشی به ساتراپی‌ها [=شهربان‌ها - خُشائترپَه Khshathrapa] تقسیم می‌شد که شامل ۲۰ تا ۳۱ ساتراپ بوده است. سرزمین قوم ماد، بزرگترین ساتراپ ایرانی به شمار می‌رفت و ترکیب ساتراپ نشینی سلسله هخامنشی که اساساً بر مبنای طوایف ساکن در آن سرزمین‌ها تعیین و تقسیم شده بود، پس از حمله مقدونی‌ها محفوظ ماند.

منابع بابلی و یونانی نشان می‌دهند، چهارده ساتراپ‌نشین علیانی که تحت سلطه اسکندر بوده، همان ساختار مسکونی - قومی ایرانیان عصر هخامنشی‌ها بوده است... اهم آنها: ماد،

پارسه، تپوری پین [= Tapurien = طبرستان]، ماردی ها، پارت [هیرگانه Hyrkanieh = گرگان فعلی]، زرننگ [زدورنگ = در کتیبه داریوش زرنکا = زریا در پهلوی = یعنی دریا، همان هامون و در شاهنامه به عنوان نیمروز] [= سیستان] و کارمانیا Karmania، خووجا Khujaga آری یا [= هرات] و پِرائی تکین Paratacene [= حدود فریدن فعلی در ناحیه بختیاری].

مورخان از سرزمین مادها در حیات اسکندر، به عنوان مادبزرگ و برای اولین بار به سرزمینی به نام ماد کوچک = ماد آتورپاتکان اشاره کرده اند. «استرابون» نوشته است: در عصر اسکندر، آتورپات مادی، آتورپاتکان را مستقل اداره می کرد. و «آلفرد فن گوتشمید» ذیل ایران در دوره مقدونی ها نوشت: آتروپات بنیان گذار مملکت کوچکی از ماد بود که در قلمروی فرمانروائی اسکندر، به نام خود او خوانده می شد. به اعتبار همین قومیت و اعتقاد به فرهنگ مزدائی، مورخان، ماد آتورپاتکان را مهمترین پایگاه ایرانی در مقابله با نفوذ یونانیان خوانده اند.

با توجه به متن کتیبه داریوش در بیستون [- بر اساس قرائت رَلف ناورمن شارپ Ralph Narman Sharp] مرزهای شمالی ماد علیا [= ماد آتورپاتکان] سرزمین ارمنستان بوده که به اعتبار هویت تاریخی، و بنا به گفته «بارتولد» بخش جدایی ناپذیر از سرزمین قوم ماد محسوب می شده است و قسمت سفلی یا جنوبی ماد آتورپاتکان - از اصفهان تا جلگه های غربی زاگرس، به عنوان ماد کبیر، منزلگاه قوم ماد، خوانده می شد.

در احوال مردم این دو سرزمین مادی و وقایع تاریخی انتقال قدرت از مادها و پارس ها به مقدونی ها تا مرگ اسکندر در ۳۲۳ پ.م. جستجوها کردم، نامی از گردان به عنوان قوم، طایفه، سرزمینی غیر از آن چه که تحت نام مادها بوده، نیافتم.

پیش آمدم تا شاید نشانی از قوم کُرد در عصر سلوکی ها بیابم... نخست اسناد تاریخی جنگ های داخلی منازعان فرمانروائی «پیتو» Pito یا «پی تن» Pythen را که عنوان ساتراپ ماد بزرگ را داشت، مورد بررسی قرار دادم، هر چه یافتم، جز نام قوم ماد و سرزمین ماد نیافتم. و وقتی به متن نامه های متبادله مقدونی ها در بابل، تری پارادیسوس Triparadisis = تخت جمشید، میان سال های ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۵ پ.م.، مراجعه کردم دیدم که سرزمین های ماد کبیر و ماد آتورپاتکان، همچنان به عنوان بافت اصلی قوم ماد، ۲ ساتراپ از ۱۲ ساتراپ نشین علیا در قلمروی مقدونی ها محفوظ بوده است.

اسناد تاریخی مربوط به برکناری «پیتون» «آنتی گون» Antigonos و پیروزی سلوکوس بر آنتی گون و ضمیمه شدن ماد به قلمروی حکومتی سلوکوس را مطالعه کردم، مقارن همین احوال ماد علیا = ماد آتورپاتکان همچنان در رهبری خانواده آتورپاتکان باقی بود و مادها در سرزمین خود برای استقلال تلاش می کردند. نام «مولون» Molon به عنوان ساتراپ مادسفلی در دوران سلطنت سلوکوس سوم در متون تاریخی به چشم می خورد. در همه این وقایع و میان انبوهی از نوشته های تاریخی تا عصر «تیمارخوس» که مادها را از حوزه نفوذ سلوکی ها خارج کرد، در تقسیمات باستانی سرزمین ماد نشانی از گُرد نیافتم و نیافتم که جمعی از مادها را گُرد بخوانند، با آن که سرزمین مسکونی طوایف مادی دقیقاً در برگیرنده مناطقی است که در چند قرن اخیر به نام گُردان خوانده شده است.

گفتم، شاید در جریان تلاش سلوکی ها برای کوچ مقدونی ها و تغییرات اساسی در مناطق غربی ایران، به عنوان کانون اصلی منازعات سیاسی و نظامی و اجتماعی، نشانی از جابه جایی طوایف ایرانی از جمه گُردان بیابم. پس به سراغ اسناد تاریخ «سیاست کوچ» رفتم، تلاش سلوکی ها برای تحکیم حضور مقدونی ها را میان قوم ماد از نظر گذراندم، در اخبار ۷۵ شهر جدیدالتأسیس سلوکوس برای اسکان مهاجران تأمل کردم. یافتم که با آن که بسیاری از این شهرها در میان مادها که به گفته گوتشمید اهالی مشرق، آن را «قاب ایران» می خواندند ساخته شده بود. معذک در هیچ یک از اسناد ساتراپ ماد علیا و سفلی فاصله ۳۱۲-۶۴ یا ۵۰ پ.م، نامی از مردمی به نام گُرد نیافتم. همه جا از مردم ساکن این سرزمین ها به عنوان مادها، اسناد تاریخی عصر سلوکی ها را فرا گرفته است.

وارد دهلیز بس تاریخ منابع تحقیقی پیرامون ایران در عصر اشکانیان شدم. فقدان مأخذ ایرانی عصر پارتی، اجباراً مرا به بررسی آثار یونانی تاریخ و جغرافیای ایران پارتی کشاند. بر اساس نوشته های: پلی نیوس در [تاریخ طبیعی، کتاب ۶] و ایزیدورخارا کسی در کتاب [شرح جاده ها] که حوالی میلاد مسیح می زیسته، معلوم می شود: نَدْعوة تقسیم قومی مملکتی که به همت مهرداد تشکیل شده بود، ایران را به دو قسمت علیا و سفلی تفکیک کرده بودند که از آن جمله ماد علیا و ماد سفلی، یا ماد ناحیه ری، کارنیا [کردن فعلی]، کامبادته [= حدود کرمانشاه فعلی] به عنوان سرزمین قوم ماد، ضبط و ثبت شده است.

منابعی که مورد بررسی این حقیر قرار گرفت، نظریه «گوتشمید» را تأیید می کند که پارتی ها تقسیمات قومی - ایالتی رائج عصر سلوکی ها را حفظ کردند. در این

تقسیم‌بندی‌های قومی، هیچ سند و قول تاریخی که نامی از قومی یا طایفه‌ای به نام کرد میان اقوام ایرانی یا غیر ایرانی، در آثار به جای مانده رومی، یونانی و ارمنی ذکر شده باشد نیافتیم. صرفاً در اسناد یونانی تاریخ پارتیان [پَرثَو = Parthava = پَهَلَو Pahlava] از مکانی به نام گُردین یا گوردین یا گوردیان یا گُردی‌نه Gordyene یا گُردنه Korduene یاد شده است که نخست تابع پارتیان بوده و سپس مورد منازعه و اختلاف حکمرانان ایرانی اورمستان قرار گرفت. این اختلاف در زمان «تیکران» و «فرهاد» موجب وقایعی گردید که منجر به مداخله «پومپه» یا «پومپه‌ئیوس» سردار رومی در آسیای صغیر و حکمیت او در خصوص تقسیم مناطق علیای بین‌النهرین شد.

پارتیان در طول ۴۸۰ سال حکومت خود، نه تنها در گِوِ آثار فرهنگی - تاریخی ناشی از حکومت ۲۴۸ ساله جانشینان اسکندر بودند، بل با حضور جدی «هلنیسم» و نفوذ گسترده نیروهای نظامی رومی در آسیای صغیر، نمی‌توانستند تشکّل فرهنگی - قومی به هم‌پاشیده عصر مادها و هخامنشی‌ها را به ایران بازگردانند.

علت اصلی این آشفتگی‌ها خاصه در سرزمین‌های غربی ایران، سیاست نخستین اسکندر درباره ایران بود. او برای حفظ امپراتوری، سیاست ملوک‌الطوایفی را اعمال کرد تا یونان از گزند ایرانیان ایمن گردد:

نکردند یاد، این از آن، آن از این	برآسود یکچند روی زمین
سکندر سگالید ^(۱) از آنگونه رای	که تا روم آباد ماند به جای

با توجه به این زمینه تاریخی، به دو دلیل نسبت به اصالت ایرانی اسامی جغرافیایی رایج شده در این عصر به دیده تردید نگریم:

دلیل اول: رواج نوشته‌های تاریخی - جغرافیایی ایران به زبان یونانی و نگرش خاصی که مؤلفان یونانی در انتخاب، گزیدن تلفظ و یا تحریف اسم‌ها داشته‌اند:

سند این دلیل را نزد «مالکوم کالج» Malcom College پارتی‌شناس دانشگاه لندن یافتیم. او بر اساس منابع یونانی و... به دست آمده از عصر پارتیان به تفصیل نشان می‌دهد که چه‌گونه «آثار نویسندگان یونانی در پارت به کار استرابون و تروگوس و پلوتارک و... خورده است» و می‌نویسد: «در سراسر دوران پارتی هر جا به یونانی تکلم یا نوشته می‌شد، شرقیان برای خود

۱- شگالیدن: یعنی اندیشیدن. [شاهنامه فردوسی ذیل پادشاهی اشکانیان].

نام‌های یونانی به کار می‌بردند». و می‌نویسد: «در ایرانِ عصر پارتی نام‌های یونانی - مقدونی تا زمان‌های متأخر رواج داشت و زبان یونانی تا سدهٔ اول میلادی، همچنان چیره و رائج ماند...».

دلیل دوم: تعصب یونانی‌ها به این که نشان دهند، شهرها، مناطق آباد و مهم ایران، دارای منشاء یونانی هستند.

سند این دلیل را نزد نیکولئوسکایا - استاد جغرافیای ایران در عصر پارتیان - یافتیم. او بر اساس منابع غیر ایرانی، خاصه یونانی نوشته شده در عصر پارت، می‌نویسد «نفوذ عناصر یونانی... بروز نام‌های یونانی و ظهور سازمان‌ها و موازین حقوقی هلنیستی... باعث شد... هر شهر و مکانی از سوی مقدونیان بنیانی نو یافته، نام یونانی بر آن نهند...» و نشان می‌دهد چه گونه شهرهای پارتی - ایرانی توسط جغرافی نگاران یونانی به عنوان شهرهای یونانی توصیف و نامگذاری شده است تا به آنها عنوان «پولیس هلنی» دهند. نیکولئوسکایا به موارد متعددی از شهرها و مناطق غربی زاگرس اشاره می‌کند. از جمله منطقه *خلوان* که یونانیان آن را *خالالا* Khala، *رقه* Raqqa را *نیکفور* Nicephore، *بته* Batne یا *ساروج* را *آنتیموزی* Anthemousie و... می‌نامند.

براساس آن زمینه، و این دو دلیل تاریخی، به فکر افتادم! پرسیدم از خود، نام کوردوئن یا کوردیانا یا گردی‌ینه در منابع یونانی عصر پارتی معرف قومی است؟ هر چه جستجو کردم نه اشارتی یافتیم که نشان دهد نام قومی است که آن را به محل سکونت خود داده باشند و نه چشمکی که نشان دهد نام محلی است که قومی از آن جا برخاسته باشد.

متأسف شدم، چرا محققانی مانند معین و زرین کوب و پیرنیا در ریشه‌یابی نام‌های جغرافیایی ایران، تحت تأثیر منابع یونانی که به آثار امروزی غربیان ره یافته، واژه گوردین Gordien یا گردیانه Gordyane با g = گ را به عنوان ریشه باستانی ایرانی سرزمین کوهستانی کُردستان فعلی معرفی کرده‌اند؟! و این راه یونانی را ادامه داده، اصل گُردین را هم همان گردوکی یا کردوخی کُستفون خوانده‌اند.

به خود گفتم، تأسف احساسی است که نباید به عالم تحقیق ره یابد. چون به خود آمدم، تحقیق را ادامه دادم تا به گفته «طبری» اساس نقد اخبار را بر حجت عقول و استنباط نفوس قرار دهم و نه بر قول راویان.

اولاً: در همان منابع تاریخی عصر پارتیان با نوشته‌های «رویدادنامه نویسان سوریانی» آشنا

شدم، دیدم که آنها نوشته‌اند: «از روزگار گذشته در «میان رودان»، مادی‌ها و پارس‌ها علیه پارتیان پیکار می‌کردند». چنین مردمی باید در گردی‌ین بوده باشند که به گفته نیکولوسکیا دائماً میان دو آتش قرار داشتند. هم از هجوم رومیان و هم از قساوت پارتیان در بیم و هراس بودند».

گردی‌ین در نقشه‌های قدیم یونانی و رومی که به اطلس‌های تاریخی اروپائیان ره یافت، دقیقاً در سرزمین ماد قرار دارد.

ثانیاً: واژه گُرد Gord به صورت گُردیان Gordien فرانسوی و گردیانوس یونانی Gordiyanus یا گردیوس Gordiyos، به عنوان نام سه تن از امپراتوران روم و به همان شکل گردیوس Gordios به عنوان پادشاه افسانه‌ای دولت فریگیه Ferigiya پدر میداس Midas و گردیون Gordion به عنوان یکی از سه شهر مهم دولت فریگیه در موزک آسیای صغیر، غرب آنکارای فعلی، ثبت اوراق تاریخی و جغرافیایی است.

چنین قرینه‌هایی مبین آنست که نام جغرافیایی گُردِین یا گُردِیانه، صرفاً نام جغرافیایی محلی است که تحت تأثیر منابع یونانی در عصر پارتی‌ها شهرت یافته و در منابع ایرانی - باستانی مسبوق به هیچ سابقه‌ای نیست.

به خود گفتم این نتیجه‌گیری، دقیقاً نشان می‌دهد که بعضی از ماده‌های ساکن گوردِین عصر پارتی به دلیل انتساب به چنین مکانی کُرد نامیده شده‌اند! برای نشان دادن یا اثبات آن نیازمند سند و دلیل هستیم که در منابع باستانی ایرانی - نه یونانی - به آن تصریح شده باشد...

حوصله کردم، به بررسی متون تحقیقی پیرامون ایران در روزگار ساسانیان پرداختم، اشارتی نیافتم. از طریق این پژوهش‌ها به منابع پهلوی تألیف شده در ایام ساسانیان پی بردم، جمع کامل انتشار یافته آن را گرد آوردم، نرم نرمک به مطالعه آنها پرداختم، بدون هیچ اضطراب و اضطرابی، بی آن که قصد تألیف و تحریر و سخنی داشته باشم، به تأمل، اوراق باستان را بازنگری کردم تا این که نوبت به متن پهلوی و ترجمه فارسی [کارنامه اردشیر بابکان = اردشیر] رسید. در این متن باستانی از «شاه گردان مادی» نام برده شده است. به سپاه گردان شاه مادی به صورت «سپاه مادیگان» یعنی سپاه مادیان، تصریح شده است.

با توجه به این که کارنامه اردشیر مربوط به شرح وقایع سقوط پارتی‌ها و روی کار آمدن ساسانیان است، نام مادها معرف طایفه‌ای از قوم ایرانی است. تصریح‌های مکرر به کرد مادی، مادی کُرد، بی هیچ تردیدی نشان می‌دهد که نام کُرد به عنوان انتساب به محل، صفت و مادی

معرف قومیت مردمی است که در گویش یونانی رائج در عصر پارتی‌ها، منسوب به «کردوئن» یا «کردو» بودند.

دومین سند را در نگرش کلی به وقایع مربوط به منازعه اردشیر باگردان یافتیم. نبرد باپک و اردشیر باگردان پارس، جزئی از نبردهائی است که وی با امیران محلی پارس، اصبهان، خوزستان، کرمان و میشان داشته و این امر مبین آنست که گردان در مرکز پارس تحت نفوذ شاهان محلی پارس، خود را در مقام جانشینان هخامنشی حافظ سنتهای پارسی و جزئی از ساختار قومی سرزمین پارس می‌دانستند.

سومین سند نامه اردوان اشکانی به اردشیر است. «طبری» بر اساس منابع تاریخی عصر ساسانی می‌نویسد: «فرستاده اردوان پیامد و نامه‌ای بیاورد. اردشیر کبسان را فراهم آورد و نامه را بخواند و مضمون آن چنین بود:»، ای کرد، تربیت شده در خیمه گردان از جد خود برون رفته‌ای....، تا آخر».

«کریس تنسن» در کتاب [ایران در زمان ساسانیان] به قول عبدالحسین زرین‌کوب، بدون ارائه مأخذی «نسبت به چنین نامه‌ای تردید کرده است. ولی فکر می‌کنم کریس تنسن می‌دانسته، اما توجه نداشته، ساسان پدر بزرگ اردشیر باید از طبقه مُغ = مگو بوده باشد که به عنوان ویسپوهرگان [= هیربد = نگهبان و اهل بیوتات] در آتشگاه یا معبد آناهیتای استخر به امور روحانی و کاهنی اشتغال ورزد و بدین نسبت، طرز تلقی اردشیر به این که فرمانروایی او نوعی «فرّه ایزدی» است، مستند به همین سابقه کاهنی پاپک و ساسان بوده است. از اینرو چون «هرودت» «مغ‌ها» یا ماگوئی‌ها را در ردیف طوایف ششگانه ماد ذکر کرده، نسبت کرد بودن او مسبوق به همان مادی بودن اوست.

دو گروه از مستندات تاریخی در منابع ایرانی، ما را در قبول این نسبت مطمئن می‌سازند. گروه اول اسنادی است که نشان می‌دهند مادر بزرگ اردشیر ساسانی، «دینگ» Ding یا «رام‌بهشت» دختر گوجهر [= Gaochitra] به کتابت «طبری» جوزهر، پادشاه با زرنگی از سلسله پادشاهان محلی پارس، فرمانروای «دژ سپید» [= بیضاء فارس] است. «ابن اثیر» در [کامل] مُعرب آن را البادرنجین آورده، «طبری»: البادرنجین و «مسعودی» در [التنبیه والإشراف]: البارنجان و «ابن بلخی»: رُم، البازنجان آورده که قول همگان بر آنست که این طایفه از بازماندگان کردهای پارس قدیم و فارس بعدی است.

گروه دوم اسنادی است که نشان می‌دهند طایفه شَبانکاره در پارس از گردان فارسند. و

«ابن بلخی» در قرن ششم هـ. به تفصیل از موقعیت آنها میان گردان فارس یاد کرده است. این طایفه در طول تاریخ خود را بدان مفتخر می دانستند که از اولاد اردشیر بابکان هستند. محمد شبانکاره‌ای در [مجمع الانساب] که در ۷۳۳ هـ تألیف کرده، نوشته است: «نسب ملوک شبانکاره نزدیک جمله مورخان و اهل علوم انساب محقق و ثابت است... که ایشان از اسباط اردشیر بابک ساسانی اند و خیلی کتاب بدان مسطور و مذکور است...».

با توجه به این مستندات، خطاب اردوان به اردشیر به عنوان «ای کُرد» برای پارسی‌ها و مادها که در تمام وقایع روی کار آمدن اردشیر و وحدت مجدد طایفه‌های ایرانی علیه رومزدگان پارتی، حامی اردشیر بودند، نمی توانسته مقهر می غیر از قومیت مادی همبسته پارسی را در ذهن‌ها تداعی کند.

«ای کُرد»، خطاب به کسی است که مجد هخامنشیان را احیاء کرد. خطاب به کسی است که به علت انتساب او به طایفه مادی‌های موبد، توانست ایرانیان را از سلطه رومیان، حکومت‌های محلی، یونانیان و هلنیسم فرهنگی رها سازد.

دفتر نیافتن‌ها را، کتابت کردم، چون آزادانه به خود فرو رفتم و تأمل کردم، در تعارض بین شهرت و حقیقت، حقیقت را برگزیدم.

در این انتخاب به خود گفتم، من نه کُسنِفونِ بیگانه هستم که به سخن گمنامی اکتفا کنم، و از ترس هخامنشیان بگریزم. و نه تحت تأثیر منابع یونانی عصر پارتیان هستم که از خوف مهاجمان و جهل مهاجران در پی منابع ایرانی نباشم. نه اینم و نه آنم، یک محققم، محقق...

پرسیدم از خود، اگر ماد قومیت فرهنگی طایفه‌هایی است که در منابع یونانی عصر پارتیان به لحاظ گویش یا به اعتبار صفت نسبت به کُرد شهرت یافتند، چرا ایرانیان به جای ماد، کُردستان را سرزمین خاص گردان دانسته‌اند؟

به بازنگری اسناد باستانی پرداختم تا به راستی چرا؟ با آن که ساسانیان بر سستهای عصر پارتی که بازبان و خط یونانی مرتبط بود، خط بطلان کشیدند و اهم سرزمین‌های غربی را از نفوذ هلنیسم و روم خارج کردند و در نتیجه به گفته «نیکولو»: شهرها خودمختاری و استقلال خود را از دست دادند و به موازات آن زبان یونانی زایل شد؟!

به بررسی آثار و نوشته‌های موجود به زبان پهلوی یا پهلوی نامه‌ها پرداختم، مجموعه‌ای شامل آثار مذهبی، تألیفات نیمه مذهبی و آثار «اندرز نامه‌ها» و «کار نامه‌ها» در هیچ یک از کُرد، نه به عنوان قوم، یادی دیدم که به قومیت آنها تصریح شده باشد، و نه از سرزمینی منسوب به

کردان نشانی گرفتیم. آگاه شدم که از عصر ساسانیان، جزوهای به زبان پهلوی در باب شهرستان‌های ایران [=ایران‌شهر] باز مانده، که *مازگوارت Marguart* متن آن را تنظیم و در ۱۹۳۱ منتشر شده است.

شهرهای ایران با ایران‌شهر مذکور بر اساس جهات جغرافیایی، یعنی شهرهای شرقی، غربی، جنوبی، شمالی طبقه‌بندی شده است. چون در این مجموعه نگرستم نه نامی از گرد دیدم و نه نشانی از سرزمینی به نام گردان. هر چه در منابع باستانی هخامنشی تا پایان عصر ساسانیان به عنوان استان‌ها، یعنی ساتراپیا و تقسیمات کوچکتر آن یعنی اپارخیا [Eparquc] [= دیدم، نیافتیم. یا به عنوان *خُزَه پهلوی* یا *خُزَه عربی*، مأخوذ از *خُورَه* (= Chora) یونانی به معنای ناحیه، ولایت، استان که شامل چند رُستاک [= Rostak] معادل ده [= deh] و رُستاق معرَب آمده، نیافتیم. هر چه به عنوان پاژکوست که همان پاژکوسپان یا پاژکوسپان به معنی شهر آمده، معادل کنده [= کن تا Kanta] مانند سمرکند یا سمرقند در زبان مردم شرقی ایران، نیافتیم. یا به عنوان اکلیما [= Klima] یونانی و در عربی اقلیم در آمده، نیافتیم. هر چه به عنوان کشور از ریشه کُزَش [= Kars] اوستایی که در پهلوی به صورت کیشتَن [= Kistan] یعنی شیار کرد، و در [گات‌ها] و [ویسپرد] به صورت بُوم [= bum] آمده، نیافتیم.

هر چه به عنوان دُوهیا [= Dohya] در پارسی باستان به معنی مملکت، معادل وَرَدَن [= Vardana] پارسی و وَرَزَن [= Verezena] اوستایی، بعدها بَزَن فارسی مورد تحقیق و تأمل و تفحص قرار دادم، سرزمینی به نام گردان در ایران‌شهر نیافتیم. نه به عنوان سرزمین ارزَهی [= Arezahi] از هفت کشور آمده در متن‌های اوستایی و نه به عنوان هیپتوکُزَشور Huptokarsvar که شامل هفت کشور سَوَهی Savahi - کشور شرقی و...

و در اسناد باستانی، میان صدها نام صاحب منصب خَشترِ پاَوَن [= Xsatrapavan] یا شهربان = ساتراپس [Satrapes] فردی را که به سِمَت، بر مردمی به نام کُرد یا به اعتبار سرزمین گردان برگزیده شده باشد نیافتیم.

در ایران‌شهر عصر ساسانی که به گفته همه محققان به کشور ایران اطلاق می‌شده، شهرهای غربی عبارت بودند از اُوسا، الرها urha، نصیبین، بابل، حیره hira، همدان، نهاوند. قسمتی از این سرزمین تحت نام استان خسروشاد فیروز شامل این شهرها بوده:

شهر *حُلوان*، مأخوذ از *هَلَمَمان Hallaman* و *هَلَاوان Hallawavn* پارسی به معنای بخار آب و زبانه آتش. «یاقوت» نوشته است که در این شهر چشمه‌های کبریتی بسیار است.

شهر فیروزقباد، نامرا، آرپل = اربل که همان نوداردشیر [= بوژاردشیر Budh Ardashir] است، و خانقین.

این مناطق جزئی از هویت ایرانی سرزمین قومی مادیک است. «مادیک» در پهلوی به گفته «پورداد» در [یشت‌ها، ج ۲، ص ۲۱۹] به صورت مای میان ساسانیان و معرب آن ماه و ماهی درآمد. ماد دینور به صورت ماه کوفه و آنگاه دینور، ماد نهاوند [= نَهْ‌آوند، نه به معنای شهر، آوند Avand، ظرف، کوزه، آب‌وند = دارای آب].

سرپل زهاب که معرب آن زهاو گردیده. زه zeh یا زها zeha به معنی زهیدن آب، چشمه روان، همان معنی حُلوان.

شهرزور از واژه زُروان و زُروانی‌ها مرکز تجمع مزدکی‌های کوه دسکیه Kudsakya - یا به تعبیر شهرستانی در ملل و نحل: کوذیه، یکی از چهار فرقه مزدکی عصر ساسانی بوده است. بعدها به تصریح ابودُلف در سفرنامه به عنوان: «نیم راه» یعنی میانراه آتشکده شیر و تیسفون نامیده شد. در جنوب شرقی «سلیمانیه» دقیقاً در «یاسین تپه».

دیار عمادیه همان آشب مرکز بهدینان، محل تجمع مادهای زردشتی... بنابراین مادکبیر به عنوان جبال، جزئی از هویت فرهنگی ایران‌شهر عصر ساسانی بوده که وارد متون جغرافیایی سده‌های نخستین هجری گردید.

جبال، جمع جَبَل، به معنی کوه، گِری Giray سانسکریت، گری اوستا و کرپهلوی، سرزمین ماهان = مادان است، که «ابن فقیه» در [مختصر البلدان] به آن تصریح کرده و شاردن آن را معادل ماد کبیر نوشته است. «دیاکونوف» در [تاریخ ماد] مادکبیر راماد دانسته که حد میان کوه‌های البرز و سلسله کوه‌های زاگرس می‌باشد.

پرسیدم از خود اگر در دوران ۴۲۵ ساله ساسانی - تا ۶۵۱ م. مقارن مرگ یزدگرد - سرزمینی به اعتبار هویت فرهنگی به نام کُرد وجود نداشته، همه اسناد باستانی مبین ایران‌شهری است که اقامتگاه ایرانی و معدودی از مهاجران غیرایرانی بوده، پس این نام چرا در متون جغرافیایی فارسی، ترکی و عربی شرق میانه، ثبت اوراق تاریخ شد؟ آیا این به معنای آن نیست که قوم ایرانی کرد، نام هویت تاریخی خود را به منزلگاه خود داده‌اند؟

به تحقیق پرداختم، استمرار دانش جغرافیایی عهد باستان یونان و ایران و سومر را در عهد هجری پی‌گیری کردم تا به نخستین آثار جغرافیایی نویسان ایرانی - عربی پی‌بردم. مجموعه‌ای از این آثار را گرد آوردم. بر اوصاف و صور اقالیم ربع مسکون دقیق شدم.

احوال بلدان را در سفرنامه و متون تاریخی طبقه‌بندی کردم، تا آنها را در پژوهشهای مشترک فرهنگ‌شناسان ایرانی و اعراب و ترکان شناسایی کنم...

به کمک منابع جغرافیایی تاریخی و اطلس‌های تاریخی، بر محتوای متون جغرافیایی یاد شده، بازنگری‌ها کردم تا ببایم چرا؟

در این متن‌ها یافته‌ام که مادکبیر شامل مناطق کوهستانی زاگرس به‌عنوان جبال = سرزمین کوهستان از شهرهایی تشکیل شده که جزء آنها شهر یا منطقه‌ای به نام گرد وجود ندارد. در قرن سوم هجری - ۱۱۵۰ سال پیش، «ابن خردادبه» در ۲۵۰ هجری که پیشوای جغرافیدانان جهان پس از ظهور عباسیان است، نامی از گردستان در کتاب [مسالك و ممالك] خود نبرده است، با آن که صاحب برید ولایت جبل بوده. و «قدمه» در کتاب [الخراج] خود - سال ۲۶۶ هجری - و «ابن سربین» در کتاب [عجائب الاقالیم] که به سال ۲۹۰ هجری از تألیف آن فارغ شد، هیچ‌جا سرزمینی به نام گردستان نمی‌شناساند.

«ابن رسته» هم در [الاعلاق النفیسه] که به سال ۲۹۰ هجری آن را تدوین کرد، ایران‌شهر را صرفاً شامل خراسان، سجستان، کرمان، فارس، اهواز، جبال، آذربایجان، ارمنیه، موصل، جزیره، شام، سورستان [= Sur-estan = بابل، تیسفون] دانسته است. او خورّه‌های منطقه جبال را شامل ماه سبذان، مهرجان، قدق، ماه کوفه [= دینور] ماه بصره [= نهاوند]، همدان و قم دانسته است. تنها از گردان دو جا نام برده به‌عنوان ساکنین شهرک آخرین که به گفته او «از بناهای خسروان است. و در آن آتشکده مجوس بنا شده...».

منابع جغرافیایی مذکور در قرن سوم که شالوده تمامی تحقیقات قرون بعدی جغرافیدانان ایران و عرب به شمار می‌رود به‌عنوان منابع نخستین جغرافیای شرقی از شهرت جهانی برخوردارند:

در قرن چهارم: جغرافیدانان بزرگی مانند مسعودی در ۳۳۲ ه. «استخری» در ۳۴۰ ه. «ابن حوقل» در ۳۶۷ ه. و «مقدسی» در ۳۷۵ ه. به عرصه جغرافیا سر نهاده، آثار نخستین جغرافیایی تدوین شده در قرن سوم را با اطلاعات دقیق‌تر و جامع‌تر تکمیل کردند. در آثار این پژوهندگان، تحت عنوان [مروج الذهب] و [التنبیه]، [مسالك و الممالك]، [صورة الارض]، [احسن التقاسیم]، هر چه جستجو کردم، از سرزمینی به نام گردستان اثری نیافتم، به رساله [حدود العالم] که در سال ۳۷۲ هجری به فارسی نگاشته شده، دسترسی پیدا کردم، نه در جبال و نه در بین‌النهرین [= میان رودان یا سورستان - مفاتیح العلوم خوارزمی] نام و نشانی نجستم

و اشارتی نیافتم. از همین قرن رساله کوتاه ولی بسیار با اهمیت [الرساله الشانیه]، «ابودلف مسعرب مهلهل یثبوعی»، متوفی به ۳۹۰هـ را مطالعه کردم، با آن که قسمت اعظم رساله مربوط به سیاحت سرزمین جبال است، معذک شهر و سرزمینی و ایالت و ولایتی منسوب به کرد نبود... متخیر شدم، متحیر!... مدتی آشفته خیال و سرگردان ترک پژوهش کردم، چرا این همه راه آمده‌ام؟ چه گونه کُردان، در ایران شهر ساسانی و سرزمین‌های جبال و بین‌النهرین، یادآور هویتی باستانی باشند ولی سرزمینی به نام آنها وجود نداشته باشد. آن هم در کشوری که اساس تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی - تاریخی آن مبتنی بر قبایل و طوایف ایرانی بوده است... در همین اوراق حجیم متون جغرافیایی تا قرن چهارم هـ. به تأمل و تحیر و شک نشستم تا یافتم پیش فرض پژوهشی من خطا بوده است. حقیر تحت تأثیر شهرت فعلی نام کُردستان، واقعیت جغرافیایی آن را مسلم دانسته، در پی شناخت چنین سرزمینی بوده‌ام. پس هر چه پیش می‌رفتم بیشتر نمی‌یافتم... چون اصل را مفروض پژوهش قرار دادم طرح سؤال بدین گونه تغییر شکل داد: اگر کُردان بازماندگان طوایف ایرانی قوم ماد هستند که کمتر در دیگر طوایف ایرانی مستحیل شده‌اند، پس سرزمین قومی و تاریخی آنها کجاست؟

نخست عبارت سرزمین واقعی آنها کجاست را تجزیه و تحلیل کردم. پرسیدم از خود منظورم از آنها کیستند؟ اگر کُردان هستند، پس کُرد را قومی مستقل از هویت فرهنگی قوم ایرانی دانسته‌ام و این برداشت با اسناد تاریخی - جغرافیایی باستانی مطابقت ندارد. و اگر منظورم از آنها ماد هستند که در ذهنیت ایرانی، جمعی از آنان به نسبت، به شهرت، یا به صفت، یا... کُرد نامیده شده‌اند، پس آنان مردمی هستند که همراه پارس‌ها، سنگ نخستین بنای هویت فرهنگی ایرانی را در سرزمین‌های غربی و مرکزی ایران شهر نهاده‌اند، نمی‌توانند قومی محدود و محصور تلقی شوند که در پی تحقیق اقامتگاه خاص آنان باشم... اقامتگاه آنان مانند همه پارس‌ها، همه ایران است و آن جا که مادها به صورت طوائف آذری، کُردی، بختیاری، لری و کُردی نیستند، کجاست؟

آثار و اسناد جغرافیای جهانی چهار قرنۀ فارسی و عربی را بازنگری کردم تا این دید را محک زدم، دیدم: «استخری» جغرافیدان بزرگ در ۱۰۸۰ سال پیش نوشته است: «خانواده‌های کُرد در فارس چندان زیادند که به شمار نمی‌آیند». «ابن حوقل» در ۱۰۴۷ سال پیش نوشت: «کُردان فارس در سرزمین فارس، بیش از صد طایفه‌اند و من سی و اند طایفه را ذکر کردم... خسروی، شاهکانیه، استامهریه، آذرکانیه، بندامهریه، رامانیه، مهرکیه، شاهویه...» همه نام‌های

باستانی ایران، همه نام‌های برخاسته از هویت فرهنگی ایران...

«مقدسی» در [احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم]، ۱۰۴۰ سال پیش نگاشت: «سی و سه ایل گرد در فارسند که پانصد خانوارند... فارس، پنج زم دارد». زم یا زوم به تعریف «لسترنج» قبیله معنی می‌دهد. و آن واژه‌ای گردی است و استخری به جای زوم، جوم را برای ایل‌های بزرگ فارس به کار برده است. «دخویه» و «مرحوم قزوینی» آن را به معنی ایل دانسته‌اند. واژه‌ای که به هر حال در متون جغرافیایی، خاص گردان ناحیه کوهستانی فارسی که بعدها به کوه کیلویه [= کهکیلویه] حد میان فارس و خوزستان، مشهور شد. با جمعیتی مرکب از لر‌ها و گرد‌ها - باز مانده قوم ماد - اطلاق می‌شود.

پرسیدم از خود این در سرزمین فارس، اما مادها در جبال، ماد سفلی بوده‌اند؟ فاصله بین همدان تا زور و نهاوند و اصفهان و ری و کوه‌های البرز، دیدم هیچ سند تاریخی و مردم‌شناسی در دست نیست که نشان دهد مردم این شهرها، مادها نیستند... به روستاها نظر انداختم دیدم که «ابن حوقل» در نقشه جغرافیایی خود از سرزمین جبال - حد فاصل ری تا همدان را به قلم کشیده، نوشته: «سرزمین بیلاق و قشلاق‌های گردان».

فراتر از جبال و فارس، در شرق ایران، به سیستان و خراسان نظر افکندم، مؤلف تاریخ سیستان، ۹۶۵ سال پیش نوشته است: «به علت کثرت جمعیت گردان در سیستان یعقوب لیث صفاری امیری به نام عبدالرحیم خارجی جهت تنظیم امور آنان منصوب کرد. این گردان فارس بودند که یعقوب را علیه تجاوزهای خلیفه عباسی یاری کردند. «ابن خلکان» در [وفیات الاعیان] توجه ما را به طوایف کثیری از گردان خراسان در قرن دوم هجری جلب می‌کند و به صراحت نوشته است: «ابومسلم خراسانی» از زمره آنان و از میان گردان، قیام کرد... دانستم چرا مردم ایران در همه سرزمین‌های ایرانی نقش گردان را در حفظ ایران، فرهنگ و معنویت ایران، ستوده و ارج نهاده‌اند. پس یافتم که سرزمین واقعی گرد‌ها، به اعتبار هویت تاریخی - فرهنگی ماد، همه سرزمین‌های ایرانی بوده است.

با چنین هویت تاریخی - ایرانی بوده که «ابن بلخی» در [فارسنامه] حدود ۹۲۰ سال پیش نوشت: «و چندان شوکت لشکر فارس را بودی، ازین گردان بودی».

پرسیدم اگر همه سرزمین‌های ایرانی، منزلگاه مادهایی است که جمعی از آنان به نام گرد از ارکان هویت فرهنگی قوم ایرانی است، چرا نام گردستان بر قطعه محدودی از سرزمین‌های غربی ایران رائج گردید؟!

به پژوهش پرداختم تا پاسخ را در منابع تاریخی - جغرافیایی پس از قرن چهارم هجری بیابم. آثار جغرافیایی «ناصر خسرو» ۴۳۸ هـ و «ادریسی» ۵۴۸ هـ «ابن جبیر» ۵۸۰ هـ را گشودم نامی از سرزمینی به نام کُردستان در متون قرن پنجم و ششم نیافتم. و «سمعانی»، متوفی ۵۶۲ هـ در [الانساب] نام و نسبت و تسمیه‌ای کُردستانی معرفی نمی‌کند! تفحص کردم تا در قرن هفتم عنوان و نشانی پیدا کنم. کتاب عظیم [معجم البلدان] «یاقوت حموی»، ۶۲۳ هـ اثر مشهور «قزوینی»، ۶۷۴ هـ را ورق زدم، باز با دستی خالی در برابر پاسخ و ابهام پژوهشی قرار گرفتم.

«یاقوت حموی» با آن که فهرستی جامع از همه شهرها و کوه‌ها و رودها و مناطق و ایالات و ایالات و روستاهای مهم را توصیف و شرح داده است، تنها از یک شهرک به نام کُرد یاد کرده که آن اسم قبیله‌ای است و این قریه‌ای است در منطقه ییضاء فارس.

جلوتر آمدم در قرن هشتم توقف کردم، اثر جغرافیایی «ابوالفداء»، ۷۲۱ هـ [مراصدالاطلاع] ۷۰۰ را یافتم، هر چه خواندم باز نیافتم.

آه! از عصر مادها در ۸۰۰ ق.م تا اوایل قرن هشتم حدود ۲۰۰۰ سال طی طریق کرده بودم، ولی گزارشی از جغرافیای کُردستان به قلم جغرافیدانی رقم و ترسیم و تحریر نشده است. نتیجه گرفتم که سرزمینی به نام کُردستان نمی‌تواند سرزمین باستانی قومی به نام کُرد تلقی شود. به حیرت افتادم! ... مدت‌ها گم گشته راه، خاموش ماندم... تا این که «لسترنج» G.Le Strange در کتاب [جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی] مرا هشدار داد که: «... در زمان‌های اخیر یعنی هنگامی که کُردها شهرت و قدرتی پیدا کردند، قسمت غربی ایالت جبال به کُردستان معروف شد!»

«زمان‌های اخیر»! یعنی چه؟ ... به پژوهش ادامه دادم تا این که حل این معما را نزد کتاب جغرافیایی [نزهةالقلوب] «مستوفی قزوینی» که در ۷۴۰ هـ تألیف شده است، پیدا کردم.

در این کتاب نیمه قرن هشتم هجری مستوفی قزوینی برای نخستین بار در تاریخ ایران، نام کُردستان را در یک متن جغرافیایی نگاشت. وی سرزمین‌های ایرانی عصر هلاکویان یا به تعبیر و ضبط و ثبت وی: «ایران زمین» را شامل: بلاد عراق عرب، عراق عجم، آذربایجان، آران و موغان، شروان، روم، ارمن، «دیاربکر و ربیعه»، خوزستان، فارس، کرمان، نیمروز و قهستان و زاولستان، مازندران، قومس و طبرستان، جیلانات و «کُردستان» دانسته است.

بر این اساس معلوم شد که وی نخستین جغرافیدانی است که از سمت غرب ایالت جبال، [=عراق عجم] در ایرانشهر منطقه محدودی را به عنوان کُردستان، تفکیک و به تقسیمات

جغرافیایی «ایران زمین» افزوده است.

به پژوهش پرداختم تا ببابم کُردستان در این متن جغرافیایی قرن هشتم شامل چه شهرها و روستاهایی است؟ «قزوینی» می نویسد: «و آن شانزده ولایت است... شامل:

بهار: «قلعه ایست... چند پاره دیه است» اکنون در ۸ میلی شمال همدان است.

ماهیدشت: «ولایتی است...». همین ماهیدشت که یکی از دهستان های بخش مرکزی کرمانشاهان - جلگه بین دو کوهستان، بیلاق ایلات کلهر و سنجایی.

کنگور: «آن را قصر الصوص خوانده اند... خسرو پرویز درو قلعه ساخت». امروزه کنگاور، ۹۰ کیلومتری همدان و از بخش های کرمانشاه.

وسطام: «دیهی است بزرگ محاذی شبدیز». همین طاق بستان یا طاق وستام، محل حجاری های مهم ساسانی.

سلطان آباد «جُجَمال: قصبه ای است در پای کوه بیستون... اولجایی سلطان بن ارغون - خان مغول ساخته». تحقیق کردم، قلعه مستحکمی بوده، نزدیک دامنه های کوه بیستون. جَمجمال همان چمچمال که امروزه یکی از دهستان های بخش صحنه کرمانشاهان است.

شهرزور: «در اول نیم ارداه گفته اند، یعنی نیم راه مداین تا آتش خانه آذربایجان، قبادین فیروز ساسانی ساخت».

هَرَسین: «قلعه ایست» اکنون بخشی از شهرستان کرمانشاه بین کرمانشاه و خرم آباد است. شبدیز: «و آن را خسرو پرویز ساخته».

کرمانشاه: «آن را بهرام بن شاپور ساسانی ساخت و قبادین فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرد. اکنون دیهی است». معلوم می شود که پس از حمله مغولان، به صورت دیهی باقی مانده بود.

در بند زنگی: «شهر کوچک است».

در بند خاتون: «شهری وسط»، لسترنج گفته است این در در بند بین زور و حلوان در میان کوهستانی که مشرف به جلگه های بین النهرین هستند واقع بوده است.

دینور: «شهری کوچک است»، اکنون در بخش صحنه کرمانشاهان قرار گرفته، «ماه الکوفه» که در کتب تاریخی و جغرافیایی از آن یاد شده است. دزییل: «شهر وسط است».

الانی: «قصبه ای است معتبر».

الیشتر: «شهری است... درو آتش خانه اروخش نام بوده است». در منطقه ای بین خرم آباد و نهاوند.

خوشان: «دو دیه است حلوان و کردند خراب است و خوشان آبادان».

حضار محترم: همه می دانیم که از حدود سال ۶۴۸ هـ ایران و آسیای میانه در دست لشکریان مغول قرار گرفت. و ایران زمین هم در هجوم مغولان خونین زمین بود و هم بنا به قانون یا سای کبیر، سرزمین های ایرانی ملک طلق خاندان خان در دست مغولان صدپاره. وارثان چنین اوضاع آشفته ای، دولت هلاکوییان بود که ایران را به اقطاع، به امیران هزاره یا مین باشیان، یعنی رؤسای قبایل مغول که تا هزار مرد جنگی به قشون می دادند، واگذار شده بود. مین باشی یا امیر هزاره به حکم قرعه بخش های کوچتر را به یوزباشی ها و آنان به حکم قرعه اراضی خود را میان اون باشی ها می بخشیدند - مراجعه فرمائید تاریخ ایران، پطروشفسکی. در چنین شرایطی است که «حمدالله قزوینی» [نزهة القلوب] را در جغرافیای مفصل ایران و کشور «هلاکوییان» تألیف کرد. وقتی منابع تحقیقی چنین تألیفی را مورد بررسی قرار دادم، ملاحظه کردم که وی از مداوک و مطالب جغرافیون ادوار پیشتر، کمتر بهره گرفته، به گفته مؤلفان [تاریخ ایران]، اطلاعات مربوط به جغرافیای اقتصادی و سیاسی ایران بیشتر مربوط به عصر خود او بوده است. - صفحه ۳۱۱.

او پس از احراز منصب مأمور عائی مقام امور مالیاتی، این اطلاعات را از روی دفاتر مالیاتی هلاکوییان اخذ و اساس توصیفات خود از ولایت تحت سلطه گرداند. «لسترنج» صریحاً می نویسد که یادداشت های او به زبان فارسی در شرح مملکت ایلخانان است، یعنی ایران و بین النهرین. در این کتاب اوضاع این حدود پس از هجوم مغول و استقرار سلطنت ایلخانان ذکر گردیده است. یعنی به تعبیر «نیکولوسکایا» در [تاریخ ایران]: «مبین عقاید سیاسی مأموران بلند پایه دولت» هلاکوییان بود.

پرسیدم نظر به اهمیت این موضوع، آیا «حمدالله» در تفکیک ولایت کُردستان از سرزمین جبال به مأخذی غیر از این منابع حکومتی استناد کرده است؟ به تحقیق پرداختم، تا یافتم، او با بیان این که «کُردستان و آن شانزده ولایت است... حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه ابو قریب نویست نومان این زمان بوده...» خواسته است سابقه چنین تقسیم بندی هایی را در ایران زمین عصر سلجوقیان، نشان دهد.

«لسترنج» توضیحی در کتاب خود داده، می نویسد: «می گویند! سلطان سنجر قسمت غربی - یعنی آن چه را که از توابع کرمانشاه بوده، جدا کرد و کُردستان نامید تا برادرزاده خود سلیمان شاه را فرمانفرمای آن قرار دهد».

با آن که چنین تصمیمی سیاسی، حاوی باری فرهنگی نیست، معذک به تحقیق پرداختم تا صحت قول ضمنی او را نزد جغرافیدانان و مورخان بیابم. گفتم به این اعتبار باید متون مهم جغرافیایی و تاریخی حفاصل سلجوقیان و مغولان به آن تصریحی کرده باشند. پس کتاب [معجم البلدان] یاقوت را دوباره خوانی کردم، تا بیابم این دانشنامه بزرگ جغرافیایی که در سال ۶۲۳هـ تألیف و تنظیم شده، چه می‌گوید، هر چه گشتم. صدائی نیامد. به سراغ همشهری مستوفی، «قزوینی» مؤلف [آثار البلاد و اخبار العباد] رفتم که آن را در ۶۷۴هـ نگاشته است، نیافتم. [سفرنامه ابن بطوحه] را خواندم که سرزمین آن روزگاران را دیده و گشته و کتاب خود را در ۷۵۰هـ به پایان رسانده، نیافتم.

کلیه کتاب‌های مهم تاریخی منتشره پیش از کتاب [نزهة القلوب] را جمع‌آوری کردم تا از ایالت مذکور، ضمن شرح وقایع تاریخی و اوصاف جغرافیایی سرزمین‌های غربی ایران، اشاره و حکایتی گیرم.

نخست کتاب [تاریخ گزیده] خود او را که در ۷۳۰هـ قبل از نزهة القلوب نوشته است، برگزیدم، نه در اوراق مربوط به تاریخ سلجوقیان نامی از گُردستان خواندم و نه در شرح احوال مغولان و صفی از سرزمینی به این نام. متحیر شدم! [تاریخ کامل] تألیف: «عزالدين علی محمد» متوفی ۶۳۰هـ را گشودم. با آن که خود از خاندان کرد موصلی بوده و وقایع تاریخی را تا ۶۲۸هـ نگاشته است، هیچ نام و نشانی از گُردستان عصر سلجوقی تا آغاز حمله تاتار نمی‌دهد. [تاریخ بنا کُتی] «داوود بنا کُتی» را گشودم که در سال ۷۱۷ تألیف شده است، نیافتم. [جامع التواریخ] «رشیدالدین فضل‌الله»، وزیر محمود غازان و سلطان الجایتو را به دقت مطالعه کردم، با آن که در ۷۱۰هـ تألیف شده، اوصافی جغرافیایی یا تاریخی نیافتم. سراغ [تاریخ جهانگشا] «عطاء ملک جوینی» رفتم، اشارتی ندیدم. دیدم که بعضی از منابع جدیدالتألیف مانند لغت‌نامه مشهور به دهخدا و نه تألیف او، [جغرافیای تاریخی] [لسترنج، جغرافیای تاریخی غرب ایران] این را گفته‌اند، ولی از سند یا مأخذی قدیمی در قرن ششم و هفتم تا قبل از تألیف نزهة القلوب خبری نیست!

آری ای حضار محترم

دتر نیافتن‌ها را تا قرن هشتم، کتابت کردم، چون آزادانه به خود فرو رفتم و تأمل کردم، در تعارض بین شهرت و حقیقت، حقیقت را برگزیدم.

در این انتخاب، این بنده ناچیز به خود گفت: من نه از حکومت پیشگان سلجوقی و مغولی هستم که به خاطر فرمانروائی این و آن، هویت فرهنگی سرزمین‌ها را آتش زنم، و نه از مستوفیان و دولتیان هستم که در حصار میراث خواران قوم پرست، بر میراث فرهنگی مردم خط بطلان کشم. نه این، نه آنم، یک محققم، محقق...».

باری، کردان در هر کجای جهان که باشند از هم میهنان ایرانی ما هستند.

زبان کردی که از بخش‌های عمده زبان‌های ایرانی است دارای گویش‌هایی است که تفاوت میان آنها از تفاوت هر کدام از آنها با فارسی و از تفاوت گویش‌های رسمی و فارسی سمعانی یا سنگسری با یکدیگر بیشتر است. ریشه همه این‌ها با فارسی یکی است. از آن جاکه امروز استان کردستان (اردلان پیشین و باستانی = سرزمین ایرانیان، ارد در کردی به معنی زمین است و آلان‌ها یا آران‌ها یعنی آریائی‌ان = ایرانیان)^(۱) در نزدیکی همدان است و همدان کرسی نشین دولت باستانی ایرانیان - دولت ماد - بوده، کوشش می‌شود که این مردم را از مادها بدانند و زبانشان را به زبان مادی برسانند که گویا جدا از ایرانیان است (در روزنامه‌ای هم از عوامل پان تورکیست‌ها دیدم که گستاخی و بی‌سوادی را به جایی رسانیده بودند که از دولت‌های «ترکان مادی» یاد کرده بودند) غافل از این که کانون جغرافیایی مادها در ری بود و مرزهای خاوری‌اش تا بلخ و دولت پارس هم در همان خطه برپا شد و از زبانی به نام مادی، جدا از پارسی نه خبری هست و نه اثری و این که کسی مدعی شود زبان کردان از ریشه مادی است و دیگر ایرانیان از ریشه‌های پارسی خطایی فاحش است، زیرا که زبان این هر دو یکی بوده و همان است که در کتیبه‌های هخامنشی هست و نزدیک به اوستایی است و ما آن را پارسی باستان می‌نامیم که مشروط است و می‌توانیم بگوییم مادی باستان. زبان و ادبیات گذشته ما از پارسی و کردی یکی است و در آن اشتراک داریم و انبازیم؛ چون کتاب اوستا و پارسی باستان و ادبیات به زبان‌های پارسی میانه (پهلوانیک پارتی و پارسیک ساسانی). در سرآغاز ادبیات دری هم، دوبیتی‌های باباطاهر عریان در فارسی و کردی مشترک است. از خصوصیات این دوبیتی‌ها آن که از وزن معمول رباعی کمی فرق دارد و نیز در لغتی شبیه به لغت لری سروده شده و از این لحاظ آنها را در کتب قدیم فهلویات نام داده‌اند.

در این رباعیات گذشته از وزن مخصوص و صورت تلفظ کلمات، لغاتی نیز داریم که

۱- هموطن فرهیخته‌ای به نام یدالله روشن اردلان با سال‌ها خون جگر خوردن و مطالعه کتاب‌های فراوان، شجره اردلان‌ها را از روزگار ساسانیان تا به امروز تهیه کرده است که باید درباره آن شجره نامه رسالتی نوشته شود. س.ا.

شکل لغت‌های بومی ایران باستان را نگه داشته و به پهلوی نزدیک است. مانند موبه جای من، شوبه جای شب، وینم به جای بینم و کرن به جای کنند.

باری، پس از اسلام زبان پهلوی ساسانی یا پارسیک که بسیار به پارسی دری رسمی پایان روزگار ساسانیان هم نزدیک بود، هنوز در اصفهان و ری و همدان و نهاوند و آذربایجان زبان گفتگو بود و زبان شعر هم که نمونه‌اش همان شعرهای باباطاهر است، برای هر پارسی زبان روشن و فهماست و می‌نماید در وزن شعرهای دوران ساسانی است که شعر دوازده هجایی است و اکنون نیز اینگونه شعر در میان کُردان و لران که زبان‌ها و گویش‌هایشان ادامه همان پارسی میانه است فراوان است و یادگار اشعار دوران ساسانی، به ویژه اشعار مانوی است.

چند سال پیش در ناهار خوری دانشگاه برلین کتاب دوبیتی‌های باباطاهر همچون قافله سالار شعر کُردی برای فروش عرضه شده بود، با ترجمه پانویس آن به یکی از گویش‌های کُردی، شاید گُرمائجی، تا خواننده کُرد سرزمینی دیگر جز ایران نیز آن را به آسانی دریابد و یا از این رهگذر با زبان هزار سال پیششان آشنا شود، زیرا رشد زبان‌ها دارای قانونمندی‌های عینی است و زبان و گویش‌های کُردی هم رشد خودشان را پیرو قانونمندی‌های عینی کرده‌اند. از آن جاکه ادبیات باستان پارسی و ادبیات میانه پارسی از آن کُردان نیز همچون دیگر ایرانیان هست، پس چرا در سرآغاز ادبیات دری نیز مشترک نباشیم. حال بگذریم از این که تاجیکان تاجیکستان هم گویش باباطاهر را گویش شهرستانی به نام غُرم که نزدیک به خاک چین است می‌دانند. در کتابی که در دست دارید آمده است، سون انگلیسی، در سال ۱۹۲۶ در شگفت بود از این که هنگامی که در راه‌های عراق در حرکت بود، کرد تنگدستی را دیده بود که شاهنامه فردوسی را از بر می‌خواند. وی گواهی می‌دهد که کُردستان گنجینه سرای فرهنگ دوران ساسانیان است. بسیاری از پهلوانان حماسی روزگار ساسانیان در این بخش ایران زیسته و فعالیت کرده‌اند. برای همین هم می‌بینیم که پهلوانان شاهنامه برای این هم میهنان، سیماهایی واهی نبوده بلکه قافله سالاران این و یا آن گروه از کُردان هستند: فرهاد قافله سالار کلهرها و بهرام‌گور قافله سالار گوران‌هاست. اورامانی‌ها خویشتن را نوادگان رستم دستان و پیرانی‌ها خود را از تبار پیران می‌دانند. شاخه‌ای از کُردان در لار فارس تبار خود را به گرگین پهلوان می‌رسانند. این سخنان در وابستگی به ادب و تاریخ مردم ماست، بی‌نگرش به سیاست‌بازی‌های روز، که بگذریم.

در ادبیات روزگار ساسانی نام کُرد به مردمی گنجه می‌شد که دامپروری و کار شبانی و

کشاورزی می‌کردند. یعنی بزرگترین گروه اجتماعی در ایران زمین بودند. (به پارسی دری هم کُرد به معنی شبان و چوپان است و حتی یک نسل پیش از مابه جای واژه چوپان واژه کُرد را به کار می‌بردند) در گویش مازندرانی، امروز هم همین معنا هست و کُرد یعنی چوپان. در هر کجای ایران نیز، به‌ویژه در پارس، کُردان بوده‌اند و خود ساسانیان نیز از کُردان برزننگی هستند. در تاریخ طبری از نبرد سپاه اسلام در خوزستان و فارس با کُردان سخن می‌رود. فردوسی درباره پیدایش کُردان در داستانی به همان معنایی که در بالا رفت سخن می‌گوید:

به روزگار ضحاک:

چنان بُد که هر شب دو مرد جوان
خورشگر بپردی به ایوان شاه
بکشتی و مغزش برون آختی
سپس خورشگر چاره‌ای اندیشید:

از آن دو یکی را بپرداختند
برون کرد مغز سر گوسفند
یکی را به جان داد زنه‌ار و گفت
نگر تا نباشی به آباد شهر
از اینگونه هر ماهیان سی جوان
چو گرد آمدندی از ایشان دو یست
خورشگر بدیشان بُزی چند و میش
کنون کرد از آن تخمه دارد نشان

به گمان، این داستانی است ساخته و پرداخته که خواسته‌اند با آن، خاستگاه پیدایش تبار دامدار کُرد را برسانند و ناگفته نماند که کُردان هم کاوه را کُرد می‌دانند یا نسب خود را به او می‌رسانند. پس از اسلام نیز نام کُرد را در سرتاسر ایران زمین می‌بینیم؛ از جمله در تاریخ سیستان بخشی است به نام «قیام ابو مسلم کُرد در خراسان». یا در خراسان طایفه‌ای حکومت می‌کردند که بدانان «آل کُرت» می‌گفتند که همان گویش پهلوی کُرد است و در ایران کنونی ما این خاندان را به خطا آل کُرت می‌پنداریم. یک نمونه دیگر: لوگر منطقه‌ای است در نزدیکی کابل در افغانستان و در زمان سامانیان یعنی هزار و صد سال پیش، شاعری در دربارشان بود ابو الحسن علی ابن محمد الغزالی اللوگری. هنگامی که این شاعر هوای وطن به سرش زد و خواست بخارا

را ترک کند این قطعه شعر را برای وزیر در عذر ترک خدمت فرستاد:

عبیدالله بن احمد وزیر شاه سامانی همی تابد شعاع داد از آن پرنور پیشانی
به صورت آدمی آمد به معنی نور سبجانی خدایا چشم بد خواهم کز آن صورت بگردانی
بخارا خوشتر از لوگر خداوندا همی دانی ولیکن کُرد نشکبید از دوغ بیابانی
پس، اکنون که در سرتاسر ایران زمین کُردان می زیسته اند، جای شگفتی نیست که باباطاهر
عریان هم قافله سالار ادبیات کُردی به شمار آید و می نماید که در هزار سال پیش تفاوت زبان
کُردی و پارسی در همین حد گویش زیبای باباطاهر بوده است.

نام کُرد را هم در جاهای گوناگون ایران می بینیم که عمومیت دارد، چنان چه شهر کُرد در
چهارمحل بختیاری، دهکرد در اصفهان و پل کُردی در نزدیکی تهران در هشتپر و جز این ها.
نام گوران نیز جز در کرمانشاه در جاهایی دیگر هم هست، چنان چه در طالقان در نزدیکی
تهران روستایی است بسیار بزرگ به نام گوران در ده کیلومتری مرکز بخش که نامش شهرک
است. سه تیره اصلی این مردم که با یکدیگر خویشاوند هم هستند نامشان آهنگری، حدادی و
کاویانی است که همه در یک معنی هستند و این هر سه نام می رساند که گوران های طالقان که
زبانشان فارسی است تبار خود را به کاوه آهنگر می رسانند. در تبریز هم محله ای بسیار
قدیمی است به نام گوران.

هدف از ترجمه «کُردان گوران» آن بوده که پژوهشگران میهن ما با کارهای دیگران در
زمینه مردم شناسی کشور ما آشنا شوند و در این میان کاستی ها و یا نکته های ناسزاوار آن را
هم بنمایانند.

مترجم از کوشش خانم بهجت بنده صمیمی در حروفچینی این کتاب سپاسگزار است.

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

گُردان گوران

مسئله بخش‌های اساسی سازنده مردم کرد، دیرگاهی است که در دانش پیش روست. با این‌همه، بررسی این مسئله در تراز است که کار از تکرار آن دسته‌بندی که شرف‌خان بدلیسی در سده شانزدهم ترسایی (نخستین دهه سده یازدهم هجری) داده، پیشتر نرفته است. وی می‌نویسد که کردان چهارگونه (قسم) هستند که زبان و آدابشان با یکدیگر تفاوت دارد: نخست - کُرم‌انجی، دوم - لر، سوم - کلهر و چهارم - گوران.^(۱) پایبندی دانش امروز به این دسته‌بندی، تصادفی نیست. سخن از روشن و نمایان ساختن «ساخت قومی» مردم کرد است و اگر این یادآوری را به دیده داشته باشیم که مفاهیم «قبیله و گویش هم‌زمان هستند»^(۲) آنگاه هم سبب‌های نگرش دانشمندان امروزمین کرد^(۳) و هم، توجه دانشوران اروپایی کنونی را به این دسته‌بندی در خواهیم یافت.^(۴) پ. ژندو - کُردشناس فرانسوی - درباره این جستار می‌نویسد که در این جا، گروه‌های گوناگون کردان، «تفاوتشان در گویششان است»^(۵) اگر آداب را نیز به این بیفزاییم، آنگاه گمانی نخواهد ماند که شرف خان بدلیسی، در هم‌سنجی باکسانی که از مفهوم Kurdish trebelism، بخش کردان را به ده‌ها و صدها تیره می‌انگارند، در پایگاهی درست‌تر بوده است.^(۶) این که تراز امروزمین آموزش مردم‌شناسی و گویش‌شناسی مردم کرد امکان باز گشودن مشکل^(۷) «ساخت قومی» کردان را در یک

۱- الامیر شرف خان بدلیسی، شرف‌نامه، القاهرة ۱۹۳۱، ص ۲۳-۲۴.

۲- پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، مسکو ۱۹۴۷، ص ۱۰۴.

۳- شیخ محمد مردوخ. کتاب تاریخ مردوخ، ج ۱، ص ۴۱.

۴- بنگرید: نیکیتین. کردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۴۳-۲۴۴.

5- S. P. Rondot. Les tribus montagnardes del'Asie anterieure. -BEO, t IV, 1936. p. 9. 6

۶- چنان چه، یادآور شده‌اند به همان‌گونه که زبان کردی «به گویش‌هایی گوناگون بخش می‌شود... خود این مردم نیز به همان سان بخش می‌گردند» (JMNP، ج ۴، ۱۸۴۷، ص ۹)، و. دیتل در پژوهشی دیگر نام ۲۵۰ تیره کرد را آورده است. «کتابخانه برای خواندن». ج - ۹۵، بخش ۱، ماه مه ۱۸۴۸، ص ۹۶.

پژوهش نمی‌دهد، نکته‌ای است دیگر.^(۱) ناگزیری پژوهش جداگانه هر نخستینه^(۲) از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

هدف از این نوشته پژوهش و پیکای گوران‌هاست که اب.ب.سن، درباره آنان می‌گوید: «در میان تیره‌های کرد، شاید تیره گوران درخور نگرشی بیشتر باشد و این تیره در میان مردمی که در باختر ایران - در جنوب کُردستان - به گشت و گذار رفته‌اند انگیزه نگرشی بیشتر بوده است».^(۳) به راستی که گوران‌ها دیرگاهی است که در کانون دید و بررسی کُردشناسان هستند. از آن جا که امکان پیکای سرچشمه‌ها درباره گوران‌ها در این نوشته نیست، یادآور می‌شویم که آشنایی با گوران‌ها و پژوهش و پیکای آنان از سوی دانش‌پژوهان اروپا، در آغاز سده هجدهم ترسای آغاز گردید و در آثار پژوهشگران سده نوزدهم گسترشی ویژه یافت. پژوهش‌های گ. هورنله، ج. موریر، ج.م. کینیر، آ.دُپره، گ. دووال، ای.ف. روسو و دیگران از این جمله‌اند. به ویژه در پژوهش‌های ک. ریچ، ک. ریتیر، ک. لُینسن، م. واگنر، ک. بُده، ژ. مورگان، ا. مان، اب.ب.سن، د.ن. مکَنزی و دیگران داده‌هایی بسیار درباره گوران‌ها یافت می‌شود. دانشوران روسی هم از و.دیتل و ی.ای چیریکوف گرفته تا ایرانشناسان - و.آ. ژوگفسکی، ن. خانیکف، ای. به‌ره‌زین - و به ویژه کُردشناس - پ. لیرخ - درباره گوران‌ها پژوهش‌هایی اندک نداشته‌اند. ناگفته نماند که و.ف. مینورسکی در این زمینه کاری بس بزرگ کرده است. پژوهش‌های آ.گاگارین، ب. کالوباکین، د. بلیایف، آ.آ. آرف، و. ایوانف و ف. چرنوزوف افزوده‌ای بر کار و.ف. مینورسکی می‌تواند باشد. خاورشناسان شوروی - ب.و. میلر و ا.ل. ویلچوسکی - هم کارهایی در پژوهش گوران‌ها پرداخته‌اند. در پژوهش‌های ت.ف. آرسُتوا، گ.م. پترف و پ.آ. کُلپاکف درباره برخی گروه‌های مردم جنوب کُردستان، یادآوری‌هایی در این باره هست. در پژوهش‌های این نویسنده هم برخی مسأله‌های تاریخ گوران‌ها آمده است.

پژوهش‌های این مؤلفان و دیگران، در میان دانشوران آوازه‌ای دارند و از آنها، در نوشته‌ها بهره‌گیری گسترده‌ای می‌شود. از این رو بی آن که به پیکای آنها بپردازیم، این را یادآور می‌شویم که تاکنون کارهای مؤلفان ایرانی از کُرد و نه کُرد، به دایره پژوهش‌های علمی کشانیده نشده است. همین است که ما را بر آن می‌دارد درباره این کارها به پژوهشی کوتاه در این نوشتار بپردازیم.

از نوشته‌های شیخ محمد مردوخ - شخصیت بزرگ مذهبی کردستان - و نویسنده کتاب تاریخ مردوخ در دو جلد^(۱) نوشته‌های مردم‌شناسانه عشایر کرد^(۲) و بررسی‌های تاریخی کرد و کردستان آغاز می‌کنیم.^(۳)

همپای این بررسی‌ها می‌توان در جغرافیای مفصل ایران از م. کیهانی، در تاریخ کردستان از شکرالله سنندجی، کردستان از ح. ثباتی، تاریخ بختیاری از لسان‌الملک، کردها، نوشته سرلشکر ح. ارفع و به‌ویژه، در پیشگفتار شرفنامه چاپ تهران نگارش م. عباسی^(۴) داده‌هایی درباره گردان جنوب به دست آورد. نوشته‌های ع. زرم‌آرا نیز درباره بخش‌هایی از جنوب کردستان در جغرافیای نظامی ایران، به‌ویژه در مجله‌های کردستان، کرمانشاهان^(۵) و پشت‌کوه^(۶) درخور نگرش هستند. کتاب جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران^(۸) نگارش ب. کریمی رئیس اداره باستانشناسی ایران و راه‌های باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران^(۹) که پیامد و دستاورد بازبینی‌های علمی وی به انبازی با خاورشناس آمریکایی - ک. س. کون - است، افزوده خوبی بر نوشته‌های یاد شده رزم‌آراست. همچنین باید از برخی داده‌ها درباره گوران‌ها هم یاد کنیم که در مجله ماد و روزنامه بیستون چاپ کرمانشاه و نیز در روزنامه کوهستان چاپ تهران و در روزنامه نوین کردستان که جایگزین آن گردیده، پراکنده شده است. به‌ویژه باید پژوهش‌های مؤلفان کرد را یادآور شویم. آثار دکتر محمد مکرری - زبان‌شناس و ادبیات‌شناس ایرانی - که در بخش پژوهشی دانشگاه کار می‌کند، در رده نخست است. می‌توان گفت که آثار این زاده کردستان، همه سوهای مردم‌شناسی و فرهنگ و زبان مردمی را که وی از میان آنان برخاسته است فرا می‌گیرد. ریشه‌شناسی واژه‌های کردی^(۱۰) و چاپ

۱- در برگ‌های آینده: کتاب تاریخ مردوخ (بی‌یادآوری تاریخ).

۲- در برگ‌های آینده: عشایر کرد، تهران ۱۳۱۸.

۳- در روزنامه کوهستان، چاپ تهران، ش ۱ تا ۳۷، در سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۴ پراکنده است.

۴- شرف‌نامه، با مقدمه، تعلیقات و فهارس، بقلم محمد عباسی، تهران، ۱۳۴۴.

۵- در برگ‌های آینده: کردستان، تهران ۱۳۲۰.

۶- در برگ‌های آینده: پشت‌کوه، تهران، ۱۳۲۰.

۸- در برگ‌های آینده: جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، تهران، ۱۳۱۸.

۹- در برگ‌های آینده: راه‌های باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران، تهران، ۱۳۲۹.

۱۰- در برگ‌های آینده: ریشه‌شناسی واژه‌های کردی، -ماد، ش ۲، ۱۳۲۴؛ نیز بنگرید: نام‌های پرندگان در لهجه کردی و

مقایسه آنها با نام‌های فارسی، تهران، ۱۳۳۶.

ترانه‌های کُردی^(۱) پیکوای سنجشی آثار کهن و حماسه‌های کُردی^(۲) و پژوهش نمونه‌های چکامه‌های علی‌اللهیان، چاپ افسانه کهن کُردی درباره بیژن و منیژه به زبان گورانی^(۳) و پژوهش پند و امثال کُردی، نوشته‌های مردم‌شناسی - عشایر کُرد، ایل سنجایی^(۴) و پژوهش نمود ویژه ترانه‌های گورانی - گورانی یا ترانه کُردی -^(۵) پراگندن آثاری بی‌همتا به گویش اورامانی آمیخته با کُردی^(۶) و نمونه‌های آثار چکامه‌سرایان گورانی و جز این‌ها در میان کارهای اوست. نمی‌شود همه آثار م. مکرری را برشمرد. تنها یادآور می‌شویم که کارهای او با همه کاستی‌هایش و از جمله، موشکافانه نبودن دسته‌بندی زبان‌ها، گویش‌ها و شیوه‌های گفتاری و جز این‌ها، تکیه‌گاهی استوار برای پژوهش و آشنایی با فرهنگ و زبان مردم جنوب کُردستان و مردم‌شناسی آن جاست.

نوشته‌های پراکنده در کارهای تاریخ‌نویسان کُرد، درباره کردان جنوب و جمله خلاصه تاریخ الکرد و کُردستان از امین ذکی^(۷)، کُردستان، موکوریان یا آتروپاتین از حسین حزنئی موکربانی^(۸)، تاریخ ریشه‌نژادی کُرد از احسان نوری^(۹) و جز این‌ها، می‌تواند افزوده‌ای پرارج بر کارهای م. مکرری باشد. پژوهش‌های ت. وهبی درباره تاریخ مردم‌شناسی کُردان و زبان آنان و تجربه‌های وی درباره ساخت قومی کُردان، در میان کارهایی از این دست، درخور و شایسته نگرشی است ویژه.^(۱۰) نوشته‌های م. خزانه دار^(۱۱) را که در عراق درباره‌ی ادبیات کُردی کار می‌کند، همراه با کارهای همانندک. بدرخان^(۱۲) و م. سقزی یادآور می‌شویم؛ در

1- M. Mokri. Kurdish Songs, teheran, 1951

۲- داستان‌های کهن فارسی و کُردی و ریشه افسانه‌یی و تاریخی آنها، ماد، سال دوم.

۳- دکتر محمد مکرری. بیژن و منیژه به زبان گورانی، پاریس، ۱۹۶۵.

۴- در برگهای آینده: ایل سنجایی، تهران ۱۳۲۹. ۵- در برگهای آینده: گورانی یا ترانه کُردی، تهران ۱۳۲۹.

۶- چنان چه، رساله «خدایارو» در لهجه اورامانی آمیخته با کُردی، بغستان.

۷- در برگهای آینده: خلاصه تاریخ الکرد و کُردستان، قاهره ۱۹۳۶.

۸- در برگهای آینده: کُردستان، موکوریان یا آتروپاتین، رواندوز، ۱۹۳۸.

۹- در برگهای آینده: تاریخ ریشه نژادی کُرد، تهران، ۱۳۳۳.

۱۰- مراد، کارهایی است که در زمان‌هایی گوناگون، در مجله گلاویز چاپ بغداد، پراکنده شده است. ج. روزیانی آنها را گردآورده، به عربی گردانیده است. مؤلف پس از بازبینی نسخه خطی، آن را برای ویراستاری به م. خزانه دار داد و، از آن جا که چاپ اثر برایش ناممکن بود، آن را به اتحاد شوروی آورد. م. خزانه دار، به هنگام بازگشت به مین، نسخه خطی را با اجازه بهره‌گیری از آن، به من سپرد. در برگ‌های آینده، یادآوری کار ت. وهبی، از روی نسخه خطی است.

۱۱- معروف خزانه دار. شرحی کوتاه درباره ادبیات امروزی کرد. مسکو، ۱۹۶۷.

12- "Bedr - khan. The Origin of the Kurds and ther Language - kurdistan" No LX, 1965 p. 24-25

کارهای او هم، چون در تاریخ ادبیات کردی نوشته ع. سجادی، داده‌هایی دربارهٔ چکامه‌های گورانی می‌یابیم.

به‌ویژه، باید از کارشناسی بزرگ چون رشید یاسمی^(۱) یاد کنیم که در گردش‌اسی ما، دربارهٔ او بگویم گویی راستین درگرفت: در همان هنگام که ای. ا. فریض اف رشید یاسمی را «تاریخ‌نویس کرد» می‌خواند^(۲)، ک. ک. کردویف وی را «یک تاریخ‌نویس ملت‌پرست بورژوائی ایران» می‌داند. به رغم ناهمسو بودن این ارزیابی، این هر دو «خرده‌سنج»، در یک وجه سخت انبازند و آن این که هیچ یک از آنان، کارهای رشید یاسمی را به چشم ندیده‌اند^(۳) اگر بیاد بیاوریم که ای. ا. فریض اف، یاسمی را به رشید، بلکه کُمد یاسمی می‌نامد و ک. ک. کردویف، از کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او چون گردان و پیدایش آنان^(۴) یاد می‌کند، شگفت‌آور نیست دریابیم که اینان، به راستی کارهای این دانشور را به چشم خود ندیده‌اند. سخن، نه دربارهٔ زیر و بم‌های شیوه‌های علمی و نقل قول‌های نویسنده، بلکه بر سر آن است که گردش‌اسی، در سیمای رشید یاسمی با آن که از دیدگاه‌هایی خطا، یکسره برکنار نیست، دارای یکی از آگاه‌ترین نمایندگان خویش است. گردش‌اسی مراد اورنگ^(۵) که نزدیک به سی سال، پس از کتاب رشید یاسمی چاپ شده است و می‌توان گفت سر تا پای آن، بازگویی کتاب رشید یاسمی است، برگشته ما گواهی می‌دهد؛ شمیم همدانی هم که در کتاب گردستان^(۶) او، داده‌هایی گرانبها دربارهٔ تاریخ گردان خطهٔ بررسی یافت می‌شود، از نویسندگان آگاه است. دربارهٔ کتاب گردستان و کردها^(۷)، نوشتهٔ یک پژوهشگر کرد مکرری مقیم پراگ نیز، باید همین را گفت. در نوشته‌های اجتماعی ا. نادرزاده^(۸) و دیگر زادگان این

۱- رشید یاسمی. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او: این کتاب، دوبار، بی‌یادآوری سال، چاپ شده است.

۲- ای. ا. فریض اف. جای جنبش‌های گردان، در مبارزهٔ خلق‌های خاور نزدیک و میانه علیه امپریالیسم. خلاصهٔ رساله، مسکو ۱۹۵۳، ص ۳.

۳- گ. ب. اکوف. - «کودۀ خاورشناسی» کتاب دوم، ایروان. ۱۹۶۴، ص ۳۱۹.

۴- ک. ک. کردویف. ساخته کاری در تاریخ گردان، در تاریخ‌نویسی بورژوائی ایران، یادداشت‌های علمی دانشگاه دولتی لنینگراد. ش ۱۷۹، سال ۱۹۵۴، ص ۱۳۷. ۵- در برگ‌های آینده گردش‌اسی، تهران. ۱۳۴۶.

۶- در برگ‌های آینده گردستان. تبریز ۱۳۱۲.

7- A. Ghasemlou. Kurdistan and the kurds. prague, 1965

۸- چنان چه: مشکل گردان و گردستان، - «دریا»، ش ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱-۲۲۳ و ۲۲۵، سال ۱۳۲۵ خورشیدی؛ از دیگر کارهای وی، مقاله هایش را در همان «دریا» (ش ۲۰۵)، فروردین ۱۳۲۵ و در روزنامه «ایران ما»، ش ۴۹۹ هجدهم فروردین ۱۳۲۵، یادآور می‌شویم.

خطه هم، داده‌هایی درخور نگرش به دست می‌آید.^(۱)

از این بررسی پژوهش‌های جنوب‌گردستان و باشندگان آن خطه که چندان هم پُره^(۲) نیست، روشن می‌گردد که کردان، آن‌گونه که نویسندگان باختری، اغلب مدعی‌اند، «مردمی که تاریخ آنان را به فراموشی سپرده است»، نیستند.^(۳) اما، این نکته که آموزش آنها، در تراز است که توده‌هایی از **کردان** - چنان که در آینده خواهیم دید - از ساختار مردم‌گردکنار گذاشته شده‌اند، نکته‌ای است دیگر. این نیز هست که پژوهشی ویژه - **گورانیان**^(۴) از وف. مینورسکی در دست داریم که در پرتو ویژگی شایان نگرشش، به گردی گردانیله شده، در عراق از چاپ بر آمده است.^(۵) اما، کتاب گورانیان، با همه ارزشش، دیگر نمی‌تواند ما را راضی کند. در این جا، سخن نه همان بر سر این است که پژوهش، بیشتر از ویژگی زبانی و ادبی برخوردار است و در آن، خطاهایی، چنان چه در مسأله پیدایش گورانیان راه یافته، بلکه سخن در این باره نیز هست که در آن جا، این کردان، جدا از روند شکل‌گیری مردم‌گرد و نقش آنان در این روند نمایانیده شده‌اند. من، طرح این جستار را نزدیک به بیست سال پیش، در افکنده بودم.^(۶) در این زمان، داده‌هایی نوین گرد آمده، برخی راستاهای این مشکل، چندی روشن گردیده است و روی هم رفته، این ضرورت پدید آمده که به گوران‌ها و گروه‌های خویشاوند آنان در جنوب گردستان، در پرتو فروغی تازه بنگریم.

در آغاز، رشته سخن را به اب. سن می‌سپاریم. وی با این یادآوری که «گوران‌ها تیره‌ای باستانی و پر آوازه هستند، هر چند که توانمندی پیش را ندارند»، ادامه می‌دهد: «اگر به پژوهش‌های مردم‌شناسی دست بزنیم، شاید روشن گردد که گوران‌ها، نه گرد، بلکه لر و یا فارسی‌زبان هستند».^(۷) پژوهشگران آلمانی و از جمله، امان و دیری پیش از وی، برخی از خاورشناسان روس^(۸) نیز، گویش گورانی را همچون گویشی فارسی نگریسته‌اند.

۱- از جمله: **ابوالقاسم لاهوتی**. **گردستان و کردان**. هفته نامه «نوی و استوک» (خاور نوین، ش ۴)، سال ۱۹۲۳ میلادی؛ **علی سید و الگورانی**. **من عمان الی العمادیه او جول فی گردستان الجنوبیه**، عمان ۱۹۳۹.

۲- پُره در تاجیکستان و افغانستان به جای واژه کامل به کار می‌رود؛ در افغانستان، آن را پوره هم می‌نویسند - س.ا.

۳- بنگرید: (منطقه نظامی فراسوی قفقاز)، ج ۲۲، چاپ II-III، ۱۹۱۱.

4- V. Minorsky. The Guran, - BSOAS, V. XI, pt. 1, 1943

۵- به ترجمه ناجی عباس. - گلاویز، ش ۹۵، سال ۱۹۴۴.

۶- بنگرید: گ.ب. آکوف. درباره مسأله یگانگی کردان در ایران، مسکو، ۱۹۵۲، ص ۹.

7- E.B. Soane, p. 381

۸- و. دیتل. - کتاب‌های خواندنی، ج ۹۵، ب ۲، سال ۱۸۴۹، ص ۹۸.

و.ف. مینورسکی با جمع‌بندی دیدمان‌های پژوهشگران پیشین، نوشته است که گمان نمی‌رود بتوانیم در گورانی، گویش ویژه کُردی^(۱) را ببینیم». کوتاه سخن، گپ بر سر این است که به‌رغم نمایان شدن گرایش به دیدن Original Kurdish of Gurans در گورانی، که روزگاری در زیر کار کُرد گویش‌های ایران مرکزی بوده (چنانچه، در پژوهش و. ایوانف)^(۲)، دانش اروپا، سخن گورانی را از آن روی «گویشی فارسی» می‌خوانده‌اند که در روزگار پیدایی این دیدمان، ایران را (در کشورهای اروپا - س.ا.) نه ایران، بلکه پارس می‌نامیدند و در بسیاری جاها، از «گویش فارسی» همان «گویش ایرانی»^(۳) را می‌خواست‌اند و به دیده داشته‌اند.^(۴) پژوهشگران ما نیز، از همین نگرش پیروی می‌کنند. چنانچه، ب. و. میلر - ایرانشناس نامی - به‌گاه سخن از گورانی که در فرجام کُرد آن را از کُردی می‌داند، یادآور می‌شود که گورانی از نگاه تاریخی، نه به سوی زبان کُردی - کرمانجی - بل به گویش‌های ایرانی مرکزی که همسایگان جنوبی و خاوری‌اش هستند گرایش دارد. دیگر کُردشناسان ما

۱- و.ف. مینورسکی. گردان. یادداشت‌ها و خاطره‌ها، پتروگراد، ۱۹۱۵، ص ۱۸.

2- V. Ivanov. The Truth - Worshippers of Kurdistan. Ahl-e-Haqq textes (Lieden), 1953. p. 18

۳- بی‌گمان، دانشوران، از فارسی، همان زبان فارسی را به دیده داشته‌اند، نه نام کشور را، زیرا آنان بر تقسیم زبان‌های هند و اروپایی و گروه زبانهای ایرانی در این تقسیم‌بندی آگاه بوده‌اند. اگر مقصود آنان از فارسی، زبانی از کشور ایران (فارس = persia، نامی که اروپاییان از هردود گرفته و همچنان آن را نگه داشته‌اند) باشد، پس می‌بایست زبان‌هایی چون ترکمنی، ارمنی و یا عربی را هم که چندی از مردم ایران به آن زبان‌ها گفتگو می‌کنند، فارسی به‌شمار می‌آوردند، به معنی زبانی از کشور ایران که ما در هیچ کجا چنین چیزی را ندیده‌ایم. مفاهیم زبان‌های کشور ایران و زبان‌های ایرانی را معانی گوناگونی است: زبان‌های ایرانی، فارسی (تاجیکی، تاتی و جز این‌ها)، کُردی، لری، بلوچی، پشتو (= پختو در بخش‌هایی از افغانستان و پاکستان)، اُسی (= استینی ERONI، در شمال قفقاز) و زبان‌های بدخشان (اشکاشمی، شغنی و واخانی، در بخش‌هایی از تاجیکستان و افغانستان)، در پهنه‌ای از شمال باختری چین و شمال هند و شمال باختر پاکستان و جمهوری‌های تاجیکستان و ازبکستان و افغانستان و ایران و بخش‌های باختری ترکیه و شمال عراق و سوریه تا دریای میانه زمین (مدیترانه) گسترده است و در ردیف گروه زبان‌های اسلاو (روسی، بلوروسی، صربی، خورواتی، اوکرائینی، بلغاری، لهستانی، چکی، اسلوواکی و جز این‌ها) ژرمنی (آلمانی، انگلیسی، سوئدی، نروژی، دانمارکی و هلندی و جز این‌ها) و دیگر گروه زبانها از بخش‌های بزرگ سازنده گروه زبان‌های هند و اروپایی است. اما، اگر سخن بر سر زبان‌های کشور ایران باشد، در این جا به جز زبان‌های ایرانی (چون فارسی، کُردی، بلوچی، و لری) و دیگر زبان‌های هند و اروپایی چون ارمنی، زبان‌هایی نه از گروه‌های هند و اروپایی، چون سامی (عربی در بخشی کوچک از خوزستان، آشوری و عبری) و ترکی - مغولی یا ترکی - آلتایی (چون ترکمنی) هست. پس دانشورانی که گورانی را گویشی فارسی دانسته‌اند، همین زبان فارسی را به دیده داشته‌اند، نه گویشی از ایران، زیرا اگر جز این می‌بود، می‌بایستی گورانی را از گویش‌های ترکی یا عربی هم بدانند، زیرا گوران‌ها در عراق هم که تا سال‌های دهه دوم سده بیستم بخشی از قلمرو ترکیه بوده است و یا در ترکیه هم هستند. - س.ا.

۴- ای. م. آرانسکی. در آمدی بر فیلولوژی انتقادی. مسکو، ۱۹۶۰، ص ۳۲.

هم، با همین دیدگاه همراه و همداستانند.^(۱)

اما، سخن نه همان بر سر زبان است. و. ف. مینورسکی می‌نویسد: «این گردان جنوب خاوری، با توده‌های اساسی هم‌تیره‌های خویش، تفاوت زبان و مذهبی دارند».^(۲) باری، ک. ریچ دریافت است که گوران‌ها «با نمود و چهره یونانی خویش» از نمود معمولی گردان فرق دارند.^(۳) برخی از مؤلفان و از جمله، مؤلفان روسی نیز، همین‌گونه انگاشته‌اند: یکی از اینان نوشته است که «می‌توان گفت، گوران‌ها همان یونانیان هستند».^(۴) م. واگنر، در پی ریچ، با روشن ساختن این پندار از نگاه ناب نژادشناسی، نوشته است که این روستایان چهره و گویشی یکسان با گردان راستین ندارند.^(۵)

پس از گذشت یکصد سال، ب. کریمی - تاریخ‌نویس ایرانشناس یا گسترش دادن این نتیجه‌گیری بر همه مردم بخش‌های واقع در جنوب کردستان، می‌نویسد: «این مردم، هم از نگاه زبان و ویژگی مردم‌شناسی و هم، از نگاه ویژگی‌های خاص «چهره و سیمای شمالی»، با دیگر گردان یکسان نیستند».^(۶)

از آن جا که برآنیم در برگ‌های آینده، به پرسمان بنیاد «علمی» این دیدمان‌ها بازگردیم، یادآور می‌شویم که نادرستی این دیدمان‌ها، این نکته بی‌چون و چرا را رد نمی‌کند که گوران‌ها، همراه با همه مردم جنوب کردستان، به راستی، دارای ویژگی‌های زبانی بسیار و دیگر ویژگی‌هایی هستند که میان آنان و مردم کرد - کرمانجی - نایکسانی پدید می‌آورد. تاریخ‌نویسان کرد هم این را می‌پذیرند. چنان چه، امین ذکی، با یادآوری ویژگی‌های گوران‌ها، زازاها (زازانیان) و دیگر گردان غیر کرمانجی، از آنان همچون «عنصری ایرانی، غیر ایرانی کردی» سخن می‌گوید که به رغم پندار دیگران، هنوز در پرگاه کردی حل نشده و این یا آن ویژگی خویش را همچنان نگه داشته‌اند.^(۷)

باید گفت که این دیدمان‌ها، از ساخته‌های امین ذکی و یاکس دیگری نبوده است و بنیادشان، در منابع و سرچشمه‌های سده‌های میانه و از جمله در تاج العروس الکُردی^(۸) دانشمند جامع‌العلوم کردی است.

۱- بنگرید: ا. ل. ویلچوسکی. گردان شمال باختری ایران. تبیلیسی، ۱۹۴۴، ص ۲-۳.

۲- و. ف. مینورسکی، ص ۳-۴.

3- CL. I Rich. naarrative of a recidance in koordistan. V. I, London, 1836. p. 320

4- K.Ritter. Erkunde von Asien, T.LX, Brelin, 1840, s. 622.

۵- دانستنی‌ها، ش ۲۲، سال ۱۸۷۷، ص ۳۵۲. ع- بهمن کریمی. راه‌های باستانی...، ص LVIII.

۶- خلاصه تاریخ الکُرد و کُردستان، ج ۱، ص ۴۹. ۸- از گردان و تعلق قومی و تاریخ آنان، ص ۱۱۳.

اگر به شرف نامه بنگریم، روشن خواهد شد که مردم جنوب کردستان، در این کتاب در گروه جداگانه «کردان ایران» نمایانده شده‌اند.^(۱) برای دریافت این که سخن نه بر سر جدا ساختن اینان از نگاه نشانه‌های سیاسی و یا جغرافیایی است، یادآور می‌شویم که اردلان و مکر، بخشی از ایرانند، اما شرف خان بدلیسی، مردم آن جا را در «کردان ایران» نمی‌آورد. این که امروز درباره جدایی اینان بر این اند که گویا کردان جنوب و از جمله، گوران هاگرد نیستند و به گفته دن. مکنزی، از نگاه زبانشناسی «به یکی از گویش‌های مرکزی ایران سخن می‌گویند»، نکته‌ای است دیگر. مکنزی برای رهنمون دادن به این حکم، یادآور می‌شود که X (خ) ایران باستان، در کردی، بیشتر آوایی چون K (ک) دارد، چنان‌که Kirin جای Kri و «هر گویشی که در آن، این ویژگی دیده نشود، نمی‌تواند از نگاه زبانشناسی، چنان گویشی گردی نبوده شود». سپس، چنین نتیجه‌آوری می‌شود که «از این رو، زازا و گورانی را به رغم همسایگی زبانی آنان با کردی، نمی‌توان از دسته زبان کردی دانست». به پندار نگارنده این نتیجه‌گیری را که بنیادش بر پدیده‌هایی جدا جدا استوار است، نمی‌توان جدی گرفت. مکنزی، به هنگام اثبات سرشت غیر کردی گویش گورانی، یادآور می‌شود که نام، به کردی naw و در زازا و گورانی دارای شکل فارسی nam است، پس گویش‌های گورانی و زازا، نه کردی، بلکه از گویش‌های کلی ایرانی هستند^(۲) (یعنی در گروه زبان‌های ایرانی، به جز کردی هستند - م.).

باید یادآور شویم که ک. ک. کوردویف، بر دیدگاه مکنزی، سخت خرده گرفته، اما از آن جا که وی چیزی برای برابر نهادن نداشته، بر آن شده است که همراه با این دیدمان، خود گوران‌ها را هم کنار بگذارد. وی، از جمله، با لحنی استوارانه می‌گوید که هیچ گورانی در میان نبوده و نیست و مردم سنندج، کرمانشاه و خانیقین، به گویشی سخن می‌گویند «که چنان که در ادبیات رسم است، آن را سورانی می‌خوانند».^(۳) این، نه خطایی به تصادف: بلکه باوری استوار است که ک. ک. کوردویف، با تکیه بر آن، روا می‌دارد - برای مثال - ب. و. میلر را متهم کند که گویا وی، «تصوری از گویش‌ها و شیوه‌های سخن‌کردی، ندارد».^(۴)

سخن بر سر آن است که این ایران‌شناس بزرگ شوروی (ب. و. میلر - س. ا.)، با یادآوری این

۱- شرف خان بدلیسی. شرف‌نامه، ج ۱ مسکو، ۱۹۶۷، ۳۶۹.

۲- دن. مکنزی. کرمانجی، کردی و گورانی. - خلق‌های آسیا و آفریقا، ش ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۱۶۳-۱۶۴ و ۱۶۸.

۳- ک. ک. کوردویف. دستورسنجشی زبان کردی، خلاصه تز دکتر، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۵.

۴- ک. ک. کوردویف. دیدگاه‌های خطا بر زبان کردی. - KSIW، ج ۱۲، سال ۱۹۵۵، ص ۵۸.

که سخن گورانی از گویش های کُردی است، درباره نایکسان بودن آن با زبان کُردی - کرمانجی - هم، سخن گفته است. ک. ک. کوردویف، در این سخن که هیچ یک از کُردشناسان و از جمله مؤلفان کُرد هم، در آن شکی ندارند^(۱)، به کوشش برای «ساخت و پرداخت این دیدمان» بدگمان گردیده است که گویا زبان های کُردی و فارسی یکی هستند و از این رهگذر، به حل شدن کُردان و زبانشان در زبان فارسی یاری شده است.^(۲)

در این نکته درنگ نمی کنیم که چون ک. ک. کوردویف از امکان بحث علمی بی بهره بوده، به لحن بهتان به ب. و. میلر درافتاده که گویا، وی کوشیده است تا کُردشناسی را «از راه بیراه کند» و ای. ای. تسوکرمان را به فرادهی «نگره های ضد علمی»^(۳) و «تسلط بر حقیقت» متهم کند که گویا نگره های دانش ستیزانه وی... برای کار پژوهش زبان کُردی در میان ما، زیان آور بوده است.^(۴)

مهمتر از همه این نکته است که نوشته ک. ک. کوردویف، در این باره که گویا «ب. و. میلر دیدگاهی روشن درباره گویش ها و شیوه های گوناگون سخن کُردی ندارد»، بیشتر درباره خود کوردویف راست می آید. دیگر این که سخن نه همان بر سر آن است که وی می کوشد آن چه را که دیرگاهی است آشکار است و همگان آن را پذیرفته اند «پنهان» دارد، بل در این باره نیز هست که وی، بار دکر دیدگاه ها درباره هستی تاریخی گورانی، دعوی دارد که «گویش های کُردی جنوب خاوری، در دانش، در زیر نام عام، «کُردی»، یگانه می شوند».^(۵) همان بس که برای نشان دادن نادرستی این ادعای ک. ک. کوردویف، از خود وی گواه بیاوریم. او، در اثر دیگرش می نویسد: «در اثبات علمی، گویش جنوب خاوری را، به خطا، «کُردی»، می نامند».^(۶) پس، روشن می گردد که نام، «کُردی»، نادرست است. اما، چنین می نماید که اگر این راست باشد، آنگاه ک. ک. کوردویف بر ب. و. میلر، از دیدگاهی خطا خرده گرفته است. لیک، سوگمندانه، به هنگام آوردن اقتباس و استناد نیز، وی در همان موضع خطا بوده است. چنان چه، وی مدعی است که «کُردان» ایران (بخش های مهاباد، سقز، بوکان، بانه...) و عراق (بخش های... اربیل، سلیمانیه و رواندوز)، به گویش جنوب خاوری سخن می گویند، اما

۱- بنگرید: ت. وهبی. نسخه خطی. ص ۲۲، ۲۴.

۲- ک. ک. کوردویف. انتقاد از دیدگاه های خطا... ص ۵۸-۵۹.

۳- همان جا، ص ۴۹.

۴- همان جا، ص ۵۸.

۵- ک. ک. کوردویف. زبان کُردی. مسکو، ۱۹۶۱، ص ۸۰.

۶- همان جا، دستور سنجشی زبان کُردی.

همین بس که به نقشه جغرافیایی بنگریم تا دریابیم که این بخش‌ها، در کردستان مرکزی هستند و از این رو، مردم آن جا نمی‌توانند به «گویش جنوب خاوری» سخن گویند. ناگفته هم نماند که ک.ک. کردویف، خانقین را که می‌توان گفت در همان مدار جغرافیایی بغداد است در شمال خاوری کردستان عراق^۱ جای داده است و شگفت‌آور نیست که به‌پندار او، در خانقین و در همه کردستان جنوبی «گویش سورانی» رایج است.

اما، چنان که دیدیم، باشندگان جنوب کردستان، نه به گویش سورانی، بلکه به گویش گورانی سخن می‌دارند و این مردم، از نگاه تاریخی، گروهی ویژه و نه همسان با گروه کردان کرمانجی بوده‌اند.^(۱) نکته دیگر این که دیدگاه ک.ک. کردویف در ترجمه «شرف‌نامه» که گروهی به رهبری او انجام داده‌اند باز تابیده است. از آن جمله خطاهایی که از وی سرزده، معنای داده‌های این سرچشمه را پیرامون گوران‌هابیره و دگرگون^۲ ساخته است، باید اندکی به بازکاوی آنها بپردازیم.

جای مورد توجه مادر شرف‌نامه، در ترجمه روسی چنین است: «همه کردان ایران، به سه گروه می‌شوند: سیاه‌منصور، چگنی و زنگنه. اصل اینان از سه برادر است که از لرستان بروایتی دیگر، از (قبیله) گوران یا اردلان بوده‌اند. اینان برای خدمت به شهر یاران ایران، از وطن و زادگاه بیرون رفتند...».^(۲) لیکن، به راستی، در «شرف‌نامه» آمده است: در اصل ایشان سه برادر بودند که از لرستان، به روایتی از گوران و اردلان، به عزم ملازمت سلاطین ایران از وطن بیرون آمده...^(۳)

همین بس که این متن را با ترجمه بالا برابر و هم‌بَر کنیم تا دریابیم که نخست، اصل، نه «ریشه، تبار و پیدایش» درباره سه برادر، بلکه درباره «همه کردان ایران» است؛ دوم، این که در سرچشمه، درباره «روایتی دیگر» سخن نمی‌رود و در آن گفته شده است که این سه برادر «به عزم ملازمت سلاطین ایران، از گوران و اردلان (یعنی از راه گوران و اردلان) بیرون آمدند». از این جا، دو نادرستی دیگر نمودار می‌شود: نخست، این که میان گوران و اردلان، پیوست «و» است نه این که «یا» و دوم، این که به رغم ترجمه «قبیله گوران»، در این جا درباره هیچ قبیله‌ای سخن نرفته، عبارت «گوران و اردلان» نمایانگر آن است که مراد از این نام‌ها،

۱- احسان نوری، تاریخ ریشه‌نژادی کُرد، ص ۹۶: کتاب تاریخ مردوخ، ج ۱، ص ۲۳.

۲- شرف‌نامه ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۹ (به زبان روسی - س.ا.).

۳- شرف‌نامه، چاپ قاهره، ص ۴۲۳، ۴۲۴.

نام‌های جا و خطه است. پس، آن چه که از «شرف‌نامه» آوردیم، باید به زبان روسی، چنین معنایی داشته باشد: «... همه گردان ایران از سه گروه هستند: سیاه منصور، چگنی و زنگنه. می‌گویند اصل آنها سه برادر بوده‌اند که از خطه لرستان، از راه گوران و اردلان، به عزم ملازمت پادشاهان ایران، از وطن بیرون آمدند».

این گشت و گذار متن‌شناسانه می‌نمایاند که «گوران» در این نوشته، هم‌ردیف نام خطه‌های لرستان و اردلان جای گرفته است و بیگمان، در این جا، گوران ولایتی جدا از اردلان است. افزون بر این، در همین «شرف‌نامه» نوشته‌ای هست که در آن، از «فرمانروایان کردستان، لرستان، گوران و دیگر تیره‌های کرد» سخن رفته که انجام کارهایی را به مؤلف مأخذی که از آن اقتباس آورده‌ایم، سپرده بوده‌اند.^(۱) به رغم ترجمه گوران همچون کرده، در این جا نیز از این نام، ولایتی جدا و به جز لرستان و کردستان بدیده بوده است. برای روشن تر ساختن، یادآور می‌شویم که این، نام خطه‌ای است که تا امروز با اهمیت محلی بیشتری بر جای مانده و نمایانگر بخشی در باختر کرمانشاه است.^(۲)

از این نکته‌ها آشکار می‌گردد که شرف خان بدلیسی، گوران را نیز همراه با لرستان، از کردستان جدا نمایانده است و در این جداسازی گوران از «مرز و بوم گردان»، دریافت نایکسانی خود ویژگی گوران‌ها و گردان ایران با گردان به معنی مردم کرمانجی بازتابیده است. تصادفی نیست که در برخی سرچشمه‌ها، گوران‌ها را در کل، جدا از گردان می‌شناسند.^(۳)

وابسته به همین، از آن جا که سخن بر سر نخستینه‌ای ویژه در ساخت قومی مردم کرد است، مشکل پیدایش گوران‌ها نمی‌توانسته است در دانش پیش نیاید. این مشکل، تاریخ دور و درازی دارد و برای دریافتن سوهای جستجوی بازگشایی آن، یادآور می‌شویم که در میان گردان، روایتی بر سر زبان‌هاست که نیاکان آنان از خوار ایران بوده‌اند. چنان چه، و.آ. گوردلوسکی یادآور شده است که گردان مارخوری^(۴) بر این باوراند که از خراسان به کردستان آمده‌اند.^(۵) اما، این که کرد، با شنیدن داستان‌های شگفتی‌های خراسان، سخت خواهان آن است که زادگاه نیاکانش را در آن جا ببیند نکته‌ای است و بازگشایی علمی مشکل، نکته‌ای

۱- همان جا، ص ۵۸۱.

۲- بنگرید: علی رزم‌آرا، کرمانشاهان، ۲۱، ۳۱.

۳- چنان چه: محمد حسین خلف تبریزی، برهان قاطع، تهران، ۱۳۶۶.

۴- باید نام مکان باشد - س.ا.

۵- گوردلوسکی. نزد گردان سپنداغ. - «جهان اسلام». ج ۱، ۱۹۱۷، ص ۳۰.

دیگر. ن. یامز، روزگاری یادآور شده بود که می‌خواهد پیرامون پیدایش کردان، دیدمان دانشمندان اروپا و داستان‌های مؤلفان خاور زمین را روی هم بگذارد، اما بدبختانه، اینان هم، در رشته افسانه بافی، دست کمی از همتایان خاوری خود ندارند.^(۱) پندار در این باره که ایرانیان، از جایی در خاور به سرزمین ایران آمده‌اند، یکی از همین افسانه‌هاست.^(۲) اما این پندار، با آن که هیچ‌کس از هیچ راهی به اثباتش نرسانیده، کلاسیک شمرده می‌شود. می‌دانیم که کردان مردمی ایرانی زبان‌اند و خود پیداست که این «پندار کلاسیک»، از مسأله پیدایش آنان هم، دوره نشده است.^(۳) به رغم آن که به اندیشه مرکوریان هم، نیاگان مشخص کردان در ایران خاوری و روزگار و راه‌های کوچ ایشان به کردستان روشن نیست^(۴)، نمایندگان وابستای «کلاسیک» در ایرانشناسی، در پی فلولوشان، ریشه‌های آنان را در ایران خاوری جستجو می‌نمایند.^(۵)

دیدگاه‌های پیدایش کردان از ایران خاوری، از این رو واقعی نمی‌نماید که روزگارانی بس دراز، میان کردستان در باختر ایران و بخش‌های خاوری این کشور، پیوندی نزدیک، همراه با کوچ مردمان از بخشی به بخش دیگر بوده است. برای همین است که چنان که امین ذکی می‌پندارد، در افغانستان، کردان زنگنه و چگنی، زبان کردی خود را نگه داشته‌اند^(۶) و درباره کردان خراسان، نیازی به سخن هم نیست.^(۷) در این زمینه، همخوانی نام جاها، چنان که دوکی، ارماری و زهاب در افغانستان و دموک، امارو و زهاب در کردستان و نام مکر و مکورد در خراسان که از روی اثر مهدی خان استرآبادی با آن آشنایی داریم^(۸) شایان نگرش است. به‌ویژه، پیوند نام‌های قومی از گونه نام‌های همسان پکتیایی‌های^(۹) کهن در افغانستان و

۱- ن. یامز. باری دیگر درباره سخن «چلی». - منطقه نظامی ماوراء قفقاز، ج ۲۰، ج ۲-۳، ۱۹۱۱، ص ۳۰.

۲- چنان چه: A.T. Olmstead. History of the persian Empire. Chicago. 1960, p. 19.

۳- از جمله: V.Minorsky. Les origin des Kurdes. „Actes du xx-e Congere's 1930.", Bruxelles, ۱۹۳۰.

۴- حسین حزقی. کردستان مکروریان....، ص ۹۰. orientalistesde - 1940, p. 143-152.

۵- فلپکس لوشان. خلق‌ها، زبان‌ها، نژادها. لنینگراد، ۱۹۲۵، ص ۹۵-۹۵.

۶- خلاصه تاریخ الکرد و کردستان. ج ۱، ص ۳۸.

۷- بنگرید: L.B. Frezer, Narative of a Journey into Khorasan. London, 1825, p. 249; V. Notes on.

V. Khorasani Kuradish. - "journal and prosetting of the Asiatic Society of Bengal", Ivanow. No 1, XXIII 1923.

۸- بنگرید: و. و. بارتولد. ایران. بررسی تاریخی. تاشکنت، ۱۹۲۶، ص ۴۲.

۹- پکتیا، امروز ولایتی است در باختر افغانستان که همچون ولایت‌های ننگرهار و قندهار به‌رغم بیشتر ولایت‌های آن کشور، بیشتر مردمش پشتو زبان هستند. مرکز این ولایت شهر گردیز است که گردیزی - تاریخ‌نویس. که تاریخ ایران از تاریخ‌های پراهمیت کشور ماست از آن شهر بوده است - س.ا.

کردستان، درخور نگرش است^(۱)؛ نام شاخه‌ای از افغان‌های غلجایی (غلزّی) - «گوران» - و نام یکی از گروه‌های کردگورانی، درست به سان نام افغانی - «وزیری» است.^(۲) اگر دیدگاه‌های مؤلفان کرد را هم پیرامون نزدیکی بی‌میانجی زبان‌های کردی و افغانی (پشتو - م) بر این بیفزاییم، آنگاه روشن خواهد شد که چرا در جستجوی ریشه کردان در ایران خاوری‌اند.

و.آ. رمادین هم، از این رسم پیروی کرده است: وی تنها بر این اساس که در زبان‌های افغانی و کردی، تیره و طایفه نام یکسان «خیل» را دارند، می‌گوید که داستان‌های کردی در کردستان، نمایانگر آن است که گوران‌ها به کردستان «از خاور کوچیده و به ساخت این مردم در آمده‌اند».^(۳) چنین می‌نماید که و.آ. رمادین آگاه نیست بزبان که دیری پیش از وی، ف.کرزی اوغلی - کردشناس ترک - «روشن ساخته است» که «خیل» کردی، «اوایل» ترکی ریشه گرفته و از این رهگذر «به کرسی نشانیده است» که کردان، از «سرزمین تورانی ترک» به کردستان آمده‌اند.^(۴) نیز می‌نماید که وی بر این نکته هم آگاه نیست که باشندگان ساخالین، نه تنها با کردان نام‌هایی «یکسان» دارند، بل همچنین واژه «خال» را درست همانند کردان می‌برند.^(۵) اگر وی بر این نکته هم آگاه می‌بود، دانش با یک نگره دیگر پیدایش قومی کردان «غنی‌تر» می‌شد.

دیدگاه‌های وابسته به پیدایش گوران‌ها از ایران خاوری، بر این بنیاد است که روزگاری در افغانستان، خلقی همنام «گوران» می‌زیست. آریان، به هنگام نوشتن شرح حرکت سپاه اسکندر از بخش جلال آباد کنونی به سوی جنوب، یادآور شده است که این سپاه به قلمرو و قبیله‌های آسپاسی، گوری و آساکن گام نهاد.^(۶) سده‌ها سپری گردیدند و چنین می‌نماید که همین گوریان با نام غوری^(۷)، در سده‌های میانه، در سرچشمه‌ها پدیدار شده باشند.^(۸) در این میان، از نوشته‌های سرچشمه‌ها چنین بر می‌آید که غوریان، نه تنها از نگاه شیوه زندگی «کوهستانی»

۱- هرودت. III، ۹۳ و ۱۰۲، VII، ۶۸-۶۷. بنیاد دیدگاه‌های وابسته به پیدایش کردان از پکتیا، در Actes du xx-e

Congres de orientalistes 1930, p. 143-142. بر نوشته‌های اوست.

۲- کتاب تاریخ مردوخ، ج ۲، ص ۳۲؛ علی رزم آرا، کردستان، ص ۲۷.

۳- م. ماسن. و.آ. رمادین. تاریخ افغانستان ج ۱، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۷۳.

۴- گ.ب. آکوپوف. بررسی انتقادی روایت پیدایش تورانی - ترکی کردان. - «برنامه علوم اجتماعی»، ش ۴، ۱۹۶۶.

۵- بنگرید: پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت. ۱۹۴۷، ص ۲۰۶.

۶- آریا: آناپازیس، I، ۲۱، ۷.

۷- امروز نیز، در افغانستان، ولایتی به نام غور هست - م.
۸- برای داده‌ها و دانستنی‌هایی بیشتر درباره غوریان، بنگرید: C.E. Bosworth. The Early Islamic History of Chur CA. I. v. VI, n2 1961.

خویش بلکه از نگاه برخی ویژگی‌های زبانی خود هم، با مردم ایرانی گرداگرد خود تفاوت داشته‌اند.^(۱)

خود پیدا است که اگر هوسی باشد، می‌توان نکته‌های بسیاری یافت که غوریان ایران خاوری و گردان را به یکدیگر پیوند دهند. چنان چه، در شرف نامه آمده است که سپهسالار نامدار، دلاور دوران - بهرام چوبین - از میان گردان برآمده است... وی در ترکستان و خراسان بزرگ شد و ریشه شهریاران دودمان گُرت (آل کرت) و پادشاهان غور به او می‌رسد.^(۲) گمان را بر این بگذاریم که به راستی، بهرام چوبین کرده بوده است و به راستی دودمان نامه غوریان و کرت‌ها به وی می‌رسد^(۳)، اما از این جا چنین بر نمی‌آید که غوریان از ایران خاوری به کردستان آمده باشند و افزون بر این، نشانی از خواستگاه غوری گردان و از جمله گوران‌ها به دست نمی‌دهد.

در سرچشمه‌ها آمده است که در میان گوران‌ها، این روایت است که آنان، نوادگان بهرام گور - وَرهران پنجم - شهریار ساسانی هستند.^(۴) این نه تنها از نگاه هماوا و هماهنگ بودن لقب گور با نام گوران‌ها، بلکه از این رو هم، درخور نگرش است که ساختمان شهر کرمانشاه را در خطه زیست گوران‌ها از او می‌دانند.^(۵) کار بر این روال بوده است که وَرهران، بنا بر نوشته لازار پارپرتسی، پیش از پادشاهی، فرمانروای خطه کرمان در ایران خاوری بود و به کرمانشاه آوازه داشت.^(۶) چنین گمانی هست که وَرهران، پس از ساختن این شهر، نام خویش را به آن داده باشد^(۷)؛ دیگر این که وی، به هنگام آمدن از خاور به آن جا، گروهی از مردم ایران

۱- بنگرید: و.و. بارتولد و بررسی تاریخی - جغرافیایی ایران. سنت پترزبورگ، ۱۹۰۳، ص ۵۱-۵۵.

۲- شرف‌نامه، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۸۵ (از آن جا که مترجم، به هنگام ترجمه این کتاب در برلین، به سرچشمه‌های فارسی و از جمله به شرف‌نامه که مؤلف از آن جا اقتباس آورده است دسترسی نداشت. همه آورده‌ها، دوباره از روسی به فارسی گردانیده شده است - س.ا.)

۳- درباره «پیدایش کردی» غوریان و دودمان کرد، «از»، یادداشت‌های چاپ نشده، سال ۱۸۴۶ و. دیتل، «». - کتابخانه برای قرائت، ج ۱۱۹، ب ۷، ۱۸۵۳، ص ۱۰.

۴- بنگرید: اب. سن، ص ۳۸۲.

۵- بنگرید: Lourencia Lackot. Persian Cities, London, 1960, p. 105-106.

۶- پاتکانیان. تجربه تاریخ دودمان ساسانی، از روی داده‌های مؤلفان ارمنی. سنت پترزبورگ، ۱۸۶۳.

۷- نام کرمانشاه باید از ریشه دیگری باشد: امروزه، در ترکیه، تیره‌ای از گردان به نام گُرمیشان می‌زیند. کرمیشان از نام‌های کهن و کهن‌تر از آن، در فارسی باستان خورمیشان، (= خور میثرا) است. نام میشان و نام‌های ساخته بر آمده از آن، در بسیاری از جاهای باختر ایران، امروز نیز هست (چنان چه دشت میشان [یکسرم و سکون]، به گمان، کرمیشان، فرگشتی چون گُرمیشان داشته است، چنان که مردم کرمانشاه به خویشتن گُرمیشانی می‌گویند و باید نام این شهر باستانی که تازیان آن را قُرماسین نوشته‌اند، گُرمیشان بوده باشد... میشان و میثان از گونه‌گونی‌های میثرا = میثرا هستند. نام زادگاه پورسینام در نزدیکی بخارا خرمین بوده است - س.ا.)

خاوری را با خود آورده بود و این مردم، خود را از لقب **گور و وهران**، گوران خوانده‌اند.^(۱) همه این‌ها، به همان اندازه که افسانه آمیزند، تاریخی نیستند. همان بس که از این جا آغاز کنیم که بنیاد کردن کرمانشاه، هیچ ارتباطی به **بهرام گور** ندارد؛ منابع تازی^(۲) ساختمان این شهر را از **گوات** (قباد) می‌دانند و یادآور می‌شوند که نام این شهر **قمراسین** بوده است. بنیاد این شهر در روزگاران باستان بوده است.^(۳) **خ. آبویان**، برای ریشه‌یابی نام کرمانشاه، توضیح درخور نگرشی داده است. **خ. آبویان** که در پژوهش درباره پیدایش گردان به آن توجه کرده بود، در کتاب **گردان**^(۴)، به این نکته رسیده است که در یکی از سخنان و خشورانه یزقل (هزقل)، از شهری به نام **کالمان**، در «کشور ماد-آشور» یاد شده است. **خ. آبویان** و **فرنگ ارمنی و ازگان کهن** که دو سده پیش، در ونیز چاپ گردیده، این نام بازکاوی شده است. **خ. آبویان**، فرگشت نام کالمان را به کرمان و سپس به کرمانشاه و به نام خود گردان، یعنی **کرمانج** ممکن می‌شمارد^(۵) در این روایت، درخور نگرش‌تر از همه، آن است که **کالمان** و یا درست‌تر، شهر **هلمان**^(۶) به راستی که در «دوران ماد-آشور»، هستی داشته است.^(۷) این شهر را با کردند یکی می‌دانند، اما کردند، همانا کاریندا (گردان) ی باستانی است و درباره هلمان باید گفت که این شهر، امروز مرکز بخشی هم‌نام در کرمانشاهان است.^(۸) این نیز درخور نگرش است که مؤلفانی دیگر، از جمله **ت. وهبی**، «کرمانج» را از نام «کرمانشاه» می‌دانند.^(۹) نکته دیگر این که کالمان-هلمان هیچ ربطی به کرمانشاه ندارد، زیرا در جای دور دستی در باختر شهر، یعنی در جایی است که بنابر نوشته سرچشمه‌های آشوری، شهر باستانی **الیپی** در آن جا بوده است^(۱۰) کوتاه سخن، روایتی که بازکاویدیم، همه درباره ریشه «کرمانج» است و برای بازگشودن مشکل مربوط به گوران‌ها، چیزی از آن به دست نمی‌آید.

۱- گ. ب. آکوف. برخی سواهای مسأله پیدایش کردها، در پرتو آگاهی‌ها از یستهای ایران باستان... (مجموعه خاورشناسی)، ۲، ایران، ۱۹۶۴، ص ۳۴۵.

۲- چنان چه، **یاقوت الحموی**، **معجم البلدان**، مجلد ۴، ص ۴۴۰.

۳- **بنگرید: شمیم همدانی... گوردستان**، تبریز، ۱۳۱۲، ص ۳۲.

۴- **خ. آبویان گردان**... «قفقاز»، ش ۱۶، ۱۷، ۴۹، ۵۰ و ۵۱ سال ۱۸۴۸.

5- ht. U. pñqjon. Z. VIII. t. 2-355

6- Uowpñw G. Umpwpuu. bphmu, 1940, t. 15

۷- چنان چه، در این باره **بنگرید: ای. م. دیاکنف**. تاریخ ماد، مسکو، ۱۹۵۶، ص ۱۲۶.

۸- **بنگرید: جستارهایی پیرامون بررسی خاورزمین**، ش ۲، پتروگراد، ۱۹۱۵، ص ۱۶۳.

۹- **ت. وهبی** نسخه خطی، ص ۱۹.

۱۰- **بنگرید: گردان و تعلق تاریخی و قومی آنان**، ص ۴۶، ۵۲.

این یادآوری دارای اهمیت است که در سرچشمه‌ها، خبری از کوچ مردم گور ایران خاوری به این خطه یافت نمی‌شود. اما، نکته‌ای هست که آن را نادیده نباید گرفت. برهان تبریزی با وابسته ساختن «گوران» و «گور» به نامی که وهران به آن آوازه داشت، درباره گوران می‌نویسد که «قبیله [ای] باشند از کفار هندوستان».^(۱) در شاهنامه فردوسی هم، داستانی است در این باره که یکی از پادشاهان هندوستان، دوازده هزار رامشگر به بهرام گور پیشکش کرد^(۲) و وی، آنان را به لرستان کوچانید و پیدایش لران از آنان است.^(۳) چنان که می‌بینیم، سخن همانا بر سر لران است و چنین می‌نماید که این روایت، هیچ دخلی به گوران نداشته باشد و اما، در این جا نمی‌توان بر دو نکته چشم پوشید: نخست، وابستگی متقابل لر-گوران و دوم، داده وابسته به گوران‌ها چون «کفار هندوستان» که می‌توانسته‌اند به باختر ایران آمده، سرآغازی بر گوران باشند.

از آن جا که بر آنیم دوباره به این «کفار» بازگردیم، یادآور می‌شویم که خبر برهان تبریزی در این باره، یگانه اشاره به وابستگی متقابل هندیان و گردان نیست. داده‌هایی از این دست، فراوانند و این جستارها، مشکل بزرگی درباره نقش «نخستینه هندی» در پیدایش مردم کُرد- با همه ناهمخوانی شگفتی آور خود- پیش آورده‌اند.^(۴) یافته شدن «واژه‌های هندی» در زبان کُردی^(۵)، از سوی دانشمندان کُرد و در انگندن طرح این پرسمان از سوی عبدالرزاق بدرخان که گویا زبان کُردی، یکپارچه، «از ریشه سنسکریت است»^(۶) زمینه پدید آیی این مشکل را فراهم آورده‌اند.

دیدگاه‌های مربوط به نقش عنصر هندی در پیدایش قومی گردان، نخست و امدار هستی داشتن «نخستینه لولی» در میان آنهاست که پیدایششان را از هند می‌شمارند. در این زمینه، همسان ساختن زبان کُردی و زبان لولی از سوی ف. گرومه^(۷)، نه تنها از کوشش او برای انجام

۱- برهان قاطع، ص ۱۰۱۱.

۲- بنگرید: ی. ا. برتلس. تاریخ ادبیات تاجیکی- فارسی. برگزیده آثار، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۲۱۸.

V. Minorsky. Les Tsiganes luli, et Lur persans. JA. Avril-Juin. 1933.

۳- بنگرید: ف. لوشان، ص ۷۹. نیز در این باره بنگرید: پژوهش پُت:

Die Ziggeuner in Europa und Asien. S. 90.

۴- چنان چه: ا. ل. ویلچوسکی. گردان. در آمدی بر تاریخ مردم شناسی خلق کُرد. مسکو، ۱۹۶۱، ص ۹۸-۹۹ و ۱۵۹.

۵- بنگرید: احسان نوری، ص ۴۲-۴۳. ۶- اخبار ستاد منطقه قفقاز، ش ۲۰، ۱۹۱۳، ص ۱۲.

7- F.H. Groome. Kurdish or Gipsy. "The Atenaeum", No 3654, 1897. p. 635

کاری ناب، بی همتا و بی پیشینه، بل همچنین از کاوش و جستجو در پَرگیر (محیط) گردی و از جمله، در پَرگیر گورانی برای یافتن «تیره‌های لولی» سرچشمه می‌گیرد. در این زمینه، چگنی^(۱) که نام آن به «tsigan»^(۲) وابسته می‌شود، در جای نخست است.^(۳) سیاه منصور، زنگنه^(۴) و نیز چند تیره دیگر و از جمله تیره بزرگی چون طالبانی، نزدیک به آن جای دارند.^(۵) پس، همین بس که به نقشه گردستان نگاهی بیاندازیم تا ببینیم که «تیره‌های لولی» در خطه‌ای پهناور، در بخش جنوبی که چنان که می‌دانیم زیستگاه گوران‌هاست جای گرفته‌اند. در ضمن، ک.بده، به هنگام یادآوری زنده بودن نام‌های گوناگون «لولی» از جمله «زنگنه» در میان گردان و نیز لران، هشدار می‌دهد که اگر از این نام در نقش نخستینه لولی در پیدایش قومی گردان نتیجه‌گیری کنیم، نتیجه آوری مال‌رزان و ناستور خواهد بود، زیرا این نام‌ها نه تنها برای گردستان، بلکه برای همه ایران، نام‌هایی عادی و پیش پا افتاده هستند.^(۶)

باری، یافتن نخستینه «لولی» و «هندی» در پَرگیر گوران‌ها، گواه آن نیست که گوران‌ها، به راستی لولی هستند، بل از آن است که کوشیده‌اند حال و روزی را روشن کنند که گوران‌ها را جدا از دیگر گروه‌های گرد به معنی مردم کرمانجی، باز می‌شناساند. از این جستار که رولینسن به گاه کوشش برای روشن ساختن ویژگی‌های آنان به این نتیجه رسیده بود که گردان کلهر، نوادگان یهودیان باستان‌اند که بخت‌النصر آنان را از یهودیه به کوه‌های زاگرس کوچانیده است^(۷)، می‌توان دریافت که این کندوکاو تا چه اندازه دور رفته است. برای همین، شگفت‌آور نیست که توده بزرگی از دانشوران، بهتر می‌دانند برای یافتن نیاگان گوران‌ها چندان دور نروند و آنها را در سرزمین ایران جستجو کنند.

در این زمینه، دیدگاه‌های وف. مینورسکی، شاید از همه بیشتر نمونه باشد. چنان که می‌دانیم، در گزارشی که وی در بیستمین کنگره جهانی خاورشناسان بر خواند، این بر نهاد را

۱- شرف‌نامه. چاپ قاهره، ص ۴۲۹.

۲- tsigan، در روسی و واژه‌های هماوای آن در زبان‌های آلمانی و مجاری و چند زبان دیگر به معنی لولی است از آن جا که در کتاب، نام چگنی با tsigan همبر گردیده است. مترجم هم، خود این واژه را آورده است و این پندار در او پیدا شده که در زبان لولی‌ها و یک یا چند زبان هندی نوین و باستانی هم، باید لولی نامی هماوای tsigan داشته باشد. - س. ۱.

۳- گردان. درآمدی بر تاریخ مردم‌شناسی...، ص ۹۸. ۴- بنگرید: شرف‌نامه، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۹-۳۷۱.

۵- بنگرید: نیکیتین. گردان، مسکو، ۱۹۶۷.

۶- بنگرید: K.Bode. Travels in Luristan and Arabistan, V. II, london, 1845, p. 68, 100.

۷- بنگرید: گ.ب. آکوپف. گردان و سنگ نبشته بغستان «Rya - taza»، ش ۲، (۱۹۶۸)، ژانویه.

پیش انداخت که کُردان قومی هستند که از ایران خاوری برخاسته‌اند.^(۱) اما، به گاه پژوهش درباره گوران‌ها، دیدگاه‌های او دچار دگرگونی شد که دیگر پیدایش آنان را نه از ایران خاوری، بلکه از کرانه‌های دریای مازندران می‌داند.^(۲) و.ف. مینورسکی، با یادآوری این که تاریخ نام «گوران» بیش از دو هزار سال است، چنین در می‌یابد که آن، با نام دودمان فرمانروای "Ga(w)barak" در کرانه دریای مازندران، از یک ریشه است و همین نام، شکل باستانی گوران است و از این رو، گوران‌ها مردمی هستند که از کرانه‌های دریای مازندران آمده‌اند.^(۳) این دیدمان‌های مینورسکی، بنیادشان بر دیدگاه‌های وی درباره نقش نخستینه‌های دریای مازندران در پیدایش قومی کُردان است که روی هم رفته، بیش از اندازه بزرگ نموده شده است و ما می‌بایست وابسته به این نکته، به دو پرسمان که بر ایمان اهمیت‌ی فراوان دارد روشنی بیاندازیم.

نخست، سخن در این باره است که تنها، و.ف. مینورسکی نیست که پیدایش قومی کُردان را از بخش‌های کرانه خزر می‌داند. این گرایش را در کارهای ا.ل. ویلچوسکی هم، می‌بینیم. چنان چه وی، درباره دودمان نامه مشایخ شمدینانی، در آوازه آنان - گیلانی -، «یاد و نشانی» از پیدایش آنان از گیلک‌های کرانه دریای مازندران می‌بیند.^(۴) اما این دیدگاه او، تاب خرده‌گیری ندارد و آن هم، تنها از این رو نیست که خود ا.ل. ویلچوسکی، در جای دیگر، آنان را به «کلدانیان» وابسته می‌کند.^(۵) و در پی و.ف. مینورسکی، احتمال ارتباط پایگاه این پیران (مشایخ) - شهرک نه‌ری - را با نام تأثیری باستان یادآور می‌شود.^(۶) سخن بر سر آن است که گیلک‌های کرانه دریای مازندران از این رو نمی‌توانسته‌اند سرآغازی برای این کُردان باشند که نام گیلک با نام گیلانی وجه انبازی ندارد. برای یافتن ریشه این نام، نیازی نیست که در کرانه دریای مازندران در گیلان بگردیم، زیرا شهرکی همانم گیلان، در کرمانشاهان هست^(۷) و

1- V.Minorsky. Les Origines des Kurdes. - "Actes du XX-e Congres des orientalistes 1930." Bruxelles, 1940, p. 143-152

۲- کوتاهی در این باره: و. نیکیتین. کُردان. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۳- بنگرید: و.ف. مینورسکی تاریخ شیروان و دربند. مسکو، ۱۹۶۳، ص ۳۲-۳۳.

۴- بنگرید: کُردان، درآمدی بر تاریخ قومی...، ص ۱۵۳.

۵- همان جا ص ۱۴۶.

۶- بنگرید: جستارهایی پیرامون بررسی خاورزمین. ش ۲، پتروگرا، ۱۹۱۵، ص ۴۷۲.

۷- بنگرید: علی رزم‌آرا. کرمانشاهان. تهران، ۱۳۲۰، ص ۲۱، ۳۱.

شیخ عبدالقادر گیلانی - عارف پر آوازه سده های میانه و بنیانگذار فرقه قادریه^(۱) که هم پیران شمعدینان و هم، خاندان بزرگ فتودال عرب در جنوب ایران - الجیلانی - به سرکردگی رشید عالی جیلانی که گمنام هم نیست دودمان خود را به او می‌رسانند، از آن گیلان برخاسته‌اند؛ درباره نام این گیلان در باختر ایران باید گفت که شاید در این نام، یادی از یکی از تیره های کهن کُرد - تیره گیل - هست^(۲)، شرف خان بدلیسی، به گاه یادآوری از کُردان گیل در خراسان، آنان را در جمله کُردان ایران می‌آورد^(۳) و این بدان معنی است که پویه گیل ها نه این که از خاور به باختر، بل از باختر ایران به خراسان بوده است. دوم، این که سخن بر سر جستجو هایی است که دیری است برای یافتن ریشه نام «گوران» انجام می‌گیرد. همپای بر آوردن این نام از «گور» و «گوبَرک»، در ادبیات، رمزگشایی های دیگری هم دیده می‌شود که یکی از آنها از آن ن. یا. مَراس و نایکسانی این رمزگشایی با اندیشه های دیگر، در آن است که اندیشه خردگرایانه ی وابسته ساختن «گوران» با «کُرد» در آن جاست.^(۴) سخن بر سر آن است که اگر نام خطه هایی که بیشتر، آنها را «گهواره نژاد کُرد»^(۵) می‌نامند در دیده داشته باشیم - چنان چه، خطه هایی که در سرچشمه های ارمنی نام آنها بشکل کردوک^(۶) به چشم می‌خورد - روشن می‌گردد که نام این ها در سرچشمه های یونانی - رومی، گاه گُردونه‌نا و گاه، گُردونه‌ناست^(۷) که آن را یکی از شکل های آغازین «کُرد» می‌شمارند و این نام، در آثار چندی از مؤلفان «کرتین» و در نوشته های برخی دیگر، «گرتین» است^(۸) و این، امکان فرگشت آواهای آغازین «کُرد» و «گوران»، یعنی «ک» به «گ» را می‌نمایاند.

چنین می‌نماید که احتمال فرگشت واپسین آواهای این نام ها از این هم بیشتر باشد، یعنی

۱- چنان چه، درباره او بنگرید: Seyyid Abd - al - Kadir - Guilani, un grand saint de Islam, 1076-1168, "Grand figures orientales" V, paris, 1938.

۲- بنگرید: حسین حزن، کوردستان موکوردان... ص ۱۳۱.

۳- شرف نامه، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۷۰.

۴- بنگرید: منطقه نظامی فراسوی قفقاز، ج ۲۰، ب ۳۲، ۱۹۱۱، ص ۱۳۷-۱۳۹.

5- Hartmann M.Bohtan. Mitteilungen der Vorderasiatischen Gesellschaft. No 2. 1896

wpjw, G. Umpwpu. bphwu, 1940 t. 15, 45.

۶- بنگرید:

Real Encyclopedie, II, p. 640-641.

۷- بنگرید:

۸- گ. ب. آکوف. کوده خاورشناسی، ۳، ۱۹۶۴، ص ۳۴۶... (در سرچشمه های باستانی از مردم خطه زاگرس، مرد - کُرد یاد شده است).

«رد» - «ر». شرح این قانونمندی آواشناسانه کردی راف. یوستی آورده است^(۱) و ما، تنها باید این نکته را بر آن بیفزاییم که افتادن حرف پایانی، در زبان کردی، پدیده‌ای پیش پا افتاده است، چنانچه: «دست» - «دس»، «کارد» - «کار»، «مرد» - «مر» و جز این‌ها. از آن چه گفتیم چنین بر می‌آید که «کرد» می‌تواند در نام «کُرمَناج»، به «کر» و در نام «گوران»، به «گور» فرگشت داشته باشد.^(۲) وابستگی «کرد» - «گوران» از این رو بیشتر شاید بود که در زبان کردی، دو گونه جمع هست: "ed" (د) و "an" (ان) و اگر چنین بر شمریم که نخستینه انبازانه «کُرمَناج» - «گور» شالوده واژه‌های «کرد» - «گوران» است، آنگاه روشن خواهد شد که نایکسانی این دو واژه یک با دیگری، همانا در شکل جمع آنهاست.

اما، در وابستگی با این راه‌های ممکن بازگشایی زبان شناسانه، پرسشی پیش می‌آید: از چیست که نامی یگانه، بر شالوده زمینه‌ای یگانه، بر دو گونه نمایان می‌گردد و در همان هنگام، نمایانگر مقوله‌ای یگانه نیست - هنگامی که «کرد» برای نشان دادن مردم کرد است، «گوران» تنها بخشی از آن را می‌نمایاند. این پرسش، از این رو هم درخور نگرش است که پدیده‌ای همانند، اما در تناسبی ناهمسو، در زمینه ایران خاوری نیز می‌بینیم - غور - و در همین تناسب «کُرت» - «غوری»، دومی نمایانگر قوم و کُرت نشان دهنده بخشی از آن قوم است.^(۳) به رغم نبودن پاسخی بر این پرسش، واقعیت بافت «کرد» - «گردان» بر زمینه کردستانی و «کرت» - «غور» بر زمینه ایران خاوری، به‌ویژه اگر وابستگی مردم غور و غرjestان و این نکته را در دیده داشته باشیم که فرمانروایان غرjestان دارای آوازه «گوران شاه» بوده‌اند^(۴)، نمی‌تواند ما را به راستای اندیشه‌هایی معین نراند. از این جا، وابستگی «گور» - «غور» - «گوران» نمودار می‌گردد که به‌ویژه در زمینه «کر» - «کرت» - «غُرچ»، درخور و شایان نگرش است.

با یادآوری انبازی این گروه‌ها در ایرانی وود نشان، پرتافتن روشنایی بر این نکته‌ها آسان می‌گردد. لیک، در این جا، آن «اما»یی پیش می‌آید که ایران شناس - وای. آبا یف -، درباره اش هشدار داده است که به گاه راهی شدن به دیار کافت و کاوهای ریشه یابی، بایستی برای روبرو

1- F. Justi. Kurdische Grammatik. S-pb. 1880, S. 38

۲- بنگرید: باری دیگر درباره سخن چلی. ص ۱۳۷.

۳- بیشترین آگاهی‌ها درباره این دودمان که از میان غوریان سر برآورده‌اند، در کتاب Die Mongolen in Iran نوشته B. Suple برلین، ۱۹۵۵، آمده است.

۴- بنگرید: Hamsae Isphahanis Annalium Libre X. petropoli - Lepsiæ 1844-1848, p 58.

شدن با هر گونه شگفتی آماده بود. در این باره، شگفتی، همانا این است که بافت یاد شده، نه تنها بر زمینه‌ای ایرانی، بل بر زمینه‌ای ارمنی. «گُرد» - «کُرج» و نه همان بر زمینه‌ای هند و اروپایی، بل همچنین بر زمینه‌ای گرجی، در آن جایی دیده می‌شود که «کُرت (اوئلی) با نام گروه‌های گرجی همراه است و در این باره، نیاز به سخن هم نیست که نخستینه «گُ» + «ج» که به‌پندار و.ف. مینورسکی، در زبان‌های فراسوی قفقاز، به یاری آن نام‌های قومی پدید می‌آید^(۱)، اساس شکل «کُرج» است. کار از این رو هم پیچیده‌تر می‌گردد که پدیده‌هایی همانند، تنها در این حوزه بررسی دیده نمی‌شوند. برای مثال، از میان موردهایی بی‌شمار از این دست، یادآور می‌شویم که اگر «باش» ترکی را از نام مردم باشکیر بدور اندازیم، چنین می‌نماید که اساس این نام در این مورد، چنان که ابن فضلان آورده است، شکل «گیر» - «باشگیر» - و^(۲) در جایی دیگر، از جمله در خود نام «باشکُرت» - «کُرت» - باشد.^(۳) زبان‌شناسی هند و اروپایی، در تفسیر «درست» خود، نکته‌هایی از این دست را تصادفی می‌نامد و پیروان جریان یافثی^(۴) در زبان‌شناسی، آن را ساختمایه زبان‌های گوناگون می‌خوانند و برای مثال، می‌گویند که «گُرد» ایرانی و «کُرت» گرجی، گونه‌گونی‌های یک «نخستینه یافثی» هستند.^(۵) با نپذیرفتن هیچ یک از این دو دیدگاه درباره گسترش این نام‌ها در حوزه‌های گوناگون قومی و زبانی، آنها را همچون گواهی بر سرشت غیر قومی‌شان ارزیابی می‌کنیم. در این نکته شک نیست که نام‌های «گور (ان)» گروه‌های گوناگون مردم ایرانی نیز، از انبازی پیدایششان از یک تیره نبوده، بل از آن روست که «گور» - «گوران»، با داشتن دورنمایه معین اجتماعی، نمایانگر گروه‌های هم‌گونه مردم بوده است. چنان‌چه، ریشه‌شناسی مردمی کرد، «گوران» را از «گاوران» می‌داند و چنان‌که سپس خواهیم دید، به آن سایه‌ای روستایی می‌دهد که نه تنها به معنی «بذری کار»، بلکه هرازگاهی، «چوپان» نیز هست. این نکته، از این رو درخور نگرش است که در آن، گرایش به کافت و کاو، نه در «ریشه قومی»، بلکه در زمینه‌ای به چشم می‌خورد که به مشخص گردیدن گروهی از مردم به شکل توده گوران انجامیده است. نوشته برهان تیریزی هم درباره واژه «گوران»، شایسته نگرش

۱- و.ف. مینورسکی. تاریخ شیروان و دریند. مسکو، ۱۹۶۳، ص ۳۲.

۲- سفرنامه ابن فلان درولگا، لنینگراد، ۱۹۳۹، ص ۶۶. ۳- بنگرید: ابوزید بلخی ۱۸۷۸، ص ۱۷۸.

۴- یافه تیک. ۵- باری دیگر درباره سخن چلبی، ص ۱۳۹.

است. او می نویسد. گوران نام آتش پرستانی است که بهدین و از جماعت زرتشت هستند.^(۱) در این نوشته، دو نکته بسیار مهم مورد توجه است: نخست این که امکان می دهد ریشه «گوران» به مفهوم «آتش» - به کردی «گَر» رسانیده شود، زیرا همگونه های کردی نزدیک به آن کمیاب نیستند؛ می دانیم که «شمسیک» از واژه عربی «شمس» یعنی خورشید است و می دانیم که شرف خان بدلیسی، نام «روژکی» را از واژه «روژ» (روز) به همان معنی می آورد^(۲) و این که به رغم روشن ساختن نام «سوران» به مفهوم «سرخان»^(۳) از واژه کُردی «سور» (= سوخر) که از نگاه شکل به «گوران» نزدیک است، اساسش «سور» (= سوخر)، باستانی کردی، یعنی آفتاب است.^(۴) پس، ما شالوده ای داریم که «گوران» را از «گور» به معنی آتش بدانیم و آن را به سان «آتش پرست» نمودار سازیم.^(۵)

چنین روشنگری ای از این رو گمانپذیرتر است که نخست، بیشتر گوران ها بر کیش علی الهی هستند و شیخ عبدالقادر گیلانی که پیشتر از او یاد کرده ایم، این کیش را با مذهب اسمعیلیان و حتی قرامطیان یکی دانسته، نوشته است که تنها «کردان وحشی» و «بازماندگان زرتشتیان» می توانسته اند به این کیش بگردند.^(۶) این نوشته، با همه دشمنی اش با «بازماندگان زرتشتیان» دارای یادآوری گرانبهایی درباره وابستگی کیش علی الهیان به باورهای باستانی و کهن ایران است. ف. کومن، در ستایش بر کتاب و. ف. مینورسکی درباره علی الهیان، در این باره نوشته است که در این کیش، «آیین بسیار کهن مغان» بر جای مانده است.^(۷) در این زمینه، بنا به گفته پ. لرخ، مسلمانی علی الهیان، تنها کاری زیرکانه برای پرده پوشی آتش پرستی شان است.^(۸) در این میان، اگر در این باره هم سخن نگوییم که علی (ع)، برای اینان خدا نبوده، یکی از هفت جلوه اوست و نخستینه «علی» در نام علی الهیان، به گفته

۱- برهان قاطع، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۰۱۱. ۲- بنگرید: شرف نامه، ج ۱ مسکو، ۱۹۶۷، ص ۴۰۳.

۳- بنگرید: همان جا، ص ۳۲۳.

۴- و. دیتل روشنگری دیگری بر این نام داده است. - کتابخانه برای قرائت، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۹۷.

۵- بنگرید: و. ف. مینورسکی جستارهایی برای پیکای و آموزش فرقه مذهبی ایرانی «اهل حق»، یا علی الهی ب ۱، ۱۹۹۱؛

V. Minorsky. Notes sur la secte des Ahl - e HaQQ - paris, 1921.

6- V. Iranow. The truth - worshpers of Kurdistan. 1953, p. 18

7- Suria. 1222, p. 262-263

۸- ب. لرخ. پژوهش هایی درباره کردان ایران و پیشینیان آنان از کلدیه شمالی، کتاب نخست، سنت پترزبورگ، ۱۸۵۶، ص ۵۳.

و ابوانف، به هیچ رو نام خلیفه چهارم نبوده، نمایانگر واژه «اعلی» - والاست^(۱)، خود واقعیت بغانی ساختن علی (ع)، گونه‌ای بت پرستی در کهن‌ترین شکل آن است.

با آن که هدف از این نوشته، درنگ درباره علی‌الهیان نیست^(۲)، به این داستان کنجکاو ی‌برانگیز در می‌نگریم که به روزگار زندگی علی ابن ابیطالب (ع)، یکی از تازیان عبد‌الله بن سعد گفت که علی (ع) خداست؛ علی (ع)، در پاسخ به این ادعا، فرمود تا عبد‌الله و پیروانش را دستگیر کنند و به آتش بیاورند؛ این «علی‌اللهیان» همین‌که به آتش انداخته شدند، فریاد برآوردند که اکنون دیگر خدا بودن علی بر آنها راست شد، زیرا پیامبر (ص) گفته است: «کسی با آتش کیفر نمی‌دهد مگر خدا».^(۳) این جا این نکته روشن می‌گردد که چرا یکی از مقدسان علی‌اللهیان، گفته است: «علی منم».^(۴) نام این مرد مقدس خوان آتش بوده است. پس، همسان دانستن علی الهگیری با فرقه ارمنی آره و ردیک‌ها - «فرزندان آفتاب» -، شگفت‌انگیز نیست^(۵) و در این زمینه، سخنان آنان به ابن فقیه و یا کُر (پسر - س.ا.) فقیه، پژوهاکی ویژه می‌یابد:

فقیها! ما خدا نیستیم، اما از خداییم، ریشه ما آتش است و از آتش زاده‌ایم.^(۶)

این نکته‌ها، پرتوی است بر چرایی بازگشایی «گوران»، همچون «آتش پرست» و ما را بر آن می‌دارد که برای یافتن ریشه‌های باورهای گوران‌ها - علی‌اللهیان -، چنان‌که هرولینسن نیز در آن اندیشه بوده است، در جاهای باستانی به جستجو بپردازیم^(۷)، افزون این که موضوع اساسی افسانه‌های آنان به لرستان و به‌ویژه به جنوب کُردستان و از جمله به زهاب، جلگه رودخانه سیروان و جز این‌ها وابستگی دارد.^(۸) وابسته به این، یادآوری این نکته مهم است که علی‌اللهیان، همراه با باورهای باستانی، جاهای مقدس کهن‌روزگاران، چنان‌که «آتشگاه»

1- V. Ivanow. p. 55

۲- یکی از نخستین شرح آنها این است: H. Southgate. Narrative of a tour through Armenia, persia and Kurdistan, Mesopotamia. V. I, London, 1840. p. 140-142

3- E.B. Soane, p. 385

4- V. Ivanow, p. 205

۵- همان‌جا، ص ۳۷، ۷۰.

۶- همان‌جا، ص ۱۱۳؛ متن فارسی: اهل - حق، تهران، ۱۳۳۹، ص ۳۶ (مترجم این بیت را از روسی به فارسی دوباره بازگردانیده است).

7- H. Rawlinson. - IRGS, v IX, pt. 1, 1839, p. 36

8- V. Minorsky. The Guran - BSOAS. V. XL, pt. 1. 1943

طاقگر^(۱) در زهاب^(۲) یا دکان داوود را که پیکره‌ای باستانی با نگاره مراسم آتش‌پرستان است^(۳)، همچون مرده ریگی به میراث دارند.

همه این واقعیت‌ها، این اندیشه کُنده را برای ما روشن می‌کند که در نیمه سده نوزدهم میلادی گفته است: «کردان گوران از جمله آن اندک شماری هستند که تا اندازه‌ای، نشانه‌های زبان کهن گبران را نگه داشته‌اند»^(۴) شگفت‌آور نیست که وف. مینورسکی در پرتو همین اندیشه^(۵)، با تکیه به زبان و فرهنگ مردم جنوب کردستان، در ناهمسوی برآمده‌های دیدگاه خود جای گرفت و یادآور شد که این کردان، «مردمی یکسره بومی هستند و شاید هم با زندگی در بخش باختری سرزمین مادها، یکی از وارثان بی‌میانجی آنان باشند»^(۶).

پرسشی پیش می‌آید، آیا به روزگار باستان هم از گوران‌ها یاد کرده‌اند یا نه؟ در جستجوی پاسخ به این پرسش، نمی‌توان از نام گائورانیه در متن‌های آشوری «خطه‌ای میان اورارتو و سرزمین هیمره»^(۷) نادیده گذشت، افزون این که هیمره همان کیمریه است که در سده هشتم پیش از گاهشماری ترسائی، در بخشی در جنوب دریای اورمیه بوده است. اما، در این جا به این واقعیت بر می‌خوریم که سرزمین گائورانیه، در متن‌های اورارتی، در جمله سرزمین‌های بخش دریای سیوان آمده که جاپای آن را در نام امروزی گارنی، در ارمنستان جستجو می‌کنند.^(۸) ب.ب. پیترفسکی این برابر نهای را نپذیرفته، یادآور می‌شود که در این جا، هیمره در سرچشمه‌های آشوری رانه کیمریه کنار اورمیه، بلکه کاپادوکیه باید دید.^(۹) لیک، می‌نماید که اگر چنین باشد، گورانیه هیچ ربطی به گوران‌ها ندارد. اما، هیچ‌یک از این‌ها، حقیقت وابستگی گوران‌ها و از جمله، علی‌اللهیان را با روزگاران کهن جنوب کردستان وانمی‌زند. کانون ورجاند و پراوازه سلطان سهاک، از جمله گواه و نشانه‌های بی‌شمار است.^(۱۰) به‌رغم

۱- گر باکسره و نیز بافتح گاف در کردی، یعنی شعله آتش - س.ا.

۲- بنگرید: و.نیکیتین. کردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۳۴۵-۳۴۶.

3- E.B. Soane, p. 384

۴- ک. بده. یادداشت‌های سفر... کتابخانه برای قرائت، ج ۱۲۳، ب ۱، ج ۲، ژانویه ۱۸۵۴، ص ۱۸.

۵- نیز، در این باره، بنگرید: CL. Bode. Travels... V.I, p. 180.

۶- وف. مینورسکی. کردان. پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۳. ۷- ای.م. دیاکنف. AWIII, ش ۵۰.

۸- بنگرید: خلعتیان درباره برخی نام‌های جغرافیایی ارمنستان باستان، در وابستگی با سنگ‌نبشته‌های وان. - «باستان خاوران» ج ۲، ش ۲، ۹۰۱، ص ۱۳۱.

۹- ب.ب. پیوترفسکی. پادشاهان وان. مسکو، ۱۹۵۹، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۱۰- بنگرید: وف. مینورسکی جستارهایی پیرامون بررسی خاورزمین، ج ۲، پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۲۰۱.

کوشش و ایوانف که می‌خواهد استوار کند در نام سهاک، شکل ارمنی نام اسحق یعنی زهاک را داریم^(۱)، دلیلی در دست نیست که برای پیدایش این نام، این چنین دور برویم، زیرا در میان گُردان، نام ضحاک نامی استثنایی نیست.^(۲) سخن بر سر نام ضحاک شاه است که از داستان‌های کهن اوستا و از شاهنامه فردوسی بزرگ بر آن آگاهی داریم و بارها این نام را با نام دمیوک - پادشاه ماد - یکی دانسته‌اند. با به دیده داشتن این نکته، فراموش نباید کرد که زیارتگاه سلطان سهاک، از یادگارهای کهن همسنگ دکان داوود است که آن را از پادشاه آستیاگ می‌دانند^(۳) و افزون بر آن، نگاره یک مادی آتش پرست بر روی آن کنده شده است.^(۴) از این جا چنین بر می‌آید که در آن، گرامیداشت ضحاک - پادشاه افسانه‌یی - که بیشتر، او را با کُردانشاه مادی - شخصیت گمانپذیر تاریخی - یکی می‌دانند، همچون مرده ریگی از نیاگان کهن باز مانده باشد.^(۵) ناگفته نماند که این، یگانه یادمان وابسته به نام ضحاک نیست. یاقوت با اشاره به دیگران، نوشته است که شهرزور - یکی از کانون‌های تاریخی کُردستان - به دست این خودکامه خون آشام بنیاد شده است^(۶)، بیهوده نیست که نام این شهر را چون شهر ستم زورگویانه معنی می‌کنند.^(۷) سخن کوتاه، وابستگی علی‌اللهیان و گوران‌ها به کهن روزگاران آن مرز و بوم، در این نکته‌ها باز تابیده است و شگفت‌آور نیست که و.ف. مینورسکی، در همان اثر پژوهشی گوران، به رغم گفته خویش درباره پیدایش گوران‌ها از دیلمیان - گوبرک - یادآور می‌شود که اینان بیش از دوهزار سال است که در جنوب کُردستان‌اند.^(۸) بدین سان، پس از بازنگری داده‌ها، در این باره که گوران‌ها از روزگاران بس کهن، در نشیم کنونی شان می‌زیند، به این مشکل می‌پردازیم که گوران به چه معنی است. در آغاز، یادآور می‌شویم که در شرف‌نامه، «گوران»

V. Ivanov, p. 8-9

۱- اکوف، کوده‌ی خاورشناسی، ۲، ص ۳۲۹، ۳۳۰؛

2- G. Rawlinson. The History of Herodotus. London, 1880, p. 395

3- E. Herzfeld. Archeological History of Iran. London, 1935, p. 30

۴- فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران، رساله ۱، تهران، ۱۳۰۳، ص ۳۶.

5- Safrastian. Kurds and Kurdistan. London, 1948

E.B. Soane, p. 212-222.

۶- تاریخ شهرزور. چنان چه، بنگرید:

۷- شمیم همدانی، کُردستان. تبریز، ۱۳۱۲، ص ۲۳. در ضمن کاتب چلبی خاستگاه این نام را از شارفیروز می‌داند که به معنی شهر فیروز است و یا به پندار ا.ل. ویلچوسکی «گُردان. در آمدی بر...»، ص ۹۸، «پیروزی فیروز»؛ «پیروزی» بی‌میانجی از راه «جنگ» - شار «روزگاری، نام شهرزور، نیمراه بود، زیرا در نیمه راه شیز به مدائن جای داشت (بنگرید: و.و. بارتولد. ایران، ۱۹۰۳، ص ۱۳۸). نام منطقه این شهر هم، به سان خود شهر که اکنون ویران شده، همان شهرزور یا به کُردی، شازرول است... شمیم همدانی، ص ۲۳.

۸- به شرح کوتاه در این باره، بنگرید: و. نیکیتین، گُردان. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۰۰.

سه بار چون تیره‌ای ویژه - «طایفه گوران» - آمده است. یک بار، در این داستان که مردی به نام شاهوردی، دعوی فرمانروایی بر لرستان داشت و به ستیز با شاه عباس، افرادی از طایفه گوران برگرد خویش آورده بود^(۱)؛ دومین بار، در این خبر که سر دودمان خاندان فرمانروایان اردلان، در میان طایفه گوران می‌زیست^(۲) و سومین بار، در این خبر که فرمانروایان برادوست، از طایفه گوران برخاسته بودند.^(۳) از این نوشته‌ها چنین برمی‌آید که «گوران» برای شرف‌خان نام طایفه‌ای مشخص بوده و خود پیداست که آن هم، «طایفه» بدان معنی که وی می‌پنداشته است.

دیری است که «طایفه گوران» را در ادبیات علمی^(۴) و از جمله، در مقاله‌ای ویژه درباره آنان، شرح داده‌اند^(۵)، از این رو، بی‌آن که آن داستان را بیاوریم، یادآور می‌شویم که آ. آرف، در یادداشت‌هایی درباره گوران‌ها، پی برده بود که همراه با «قبیله‌های گورانی به گونه قلخانی، تنگچی، بیسانی، گهواره، سیمنی؟، نائیرنیش؟ و جز این‌ها، در «ساخت عشیره‌یی» آنان، جاف‌ها، طایشه‌ای‌ها، نیریزی‌ها، قادر میروسی‌ها و گروه‌های دیگر کُردان»^(۶) و از جمله، اهل سنت نیز هستند.

چنان که می‌بینیم، در میان گوران‌ها، حتی به معنی باریک این جماعت، نه با یک واحد قومی خویشاوند، بلکه با گروهی گسترده‌تر سروکار داریم که برخی نخستینه‌های غیر گورانی را نیز در خود دارد. به ویژه، در نمونه روابط گوران‌ها و کلهرهای همسایه آنان، یک بادبگر، این نتیجه‌گیری نمایان‌تر می‌گردد و از این رو مهم‌تر می‌شود که سخن درباره یکی از سه گوناگونی («قسم») کُردان است. اکنون ببینیم که این کلهران کیستند و چه نسبتی به گوران‌ها دارند؟

چنان که می‌دانیم، گروه بزرگ عشیرتی کُردان، به نام کلهر (که نام آن راهم در متن روسی شرف‌نامه در ست ترجمه نکرده‌اند)^(۷)، در جنوب باختری کرمانشاهان هستند و مرکزشان در

۱- همان‌جا، ص ۱۱۸.

۲- شرف‌نامه، چاپ قاهره، ص ۸۲.

۳- همان‌جا، ص ۳۸۲.

۴- گذشته از پژوهش‌های یاد شده رولینسن، بده، سوت‌گات و دیگران، همچنین بنگرید:

K. Ritter. Erkunde, IX.S. 466-473.

۵- آ. پ. کولیپاکف. کُردان تیره گوران. «فرهنگ‌نامه شوروی»، ش ۴، ۱۹۴۹.

۶- بنگرید: آ. آرف. جستارهایی درباره بررسی‌های خاورزمین، ج ۲، پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۱۸۳-۱۸۴.

۷- در این جا نادرستی‌هایی که در ترجمه روسی شرف‌نامه راه یافته یادآوری شده است که برای خواننده فارسی زبان بی‌جاست - س. ا.

جایی به نام گیلان، در جنوب قصر شیرین است.^(۱) ک. ریتزر، با این یادآوری که توده اساسی کلهر، علی‌اللهی بوده، به دو گروه **شهبازی و منصوری** بخش‌بندی می‌شوند، می‌افزاید که گروه نخست، در بخشی از ماهیدشت تا مندلی و گروه دوم در گیلان، ایوان و دری می‌زیند^(۲) بی‌آن که به این یادآوری کاری داشته باشیم که گویا «**کلهر**» از نام یکی از کانون‌های **کانهر**^(۳) که به **گانهر** باستانی وابسته است می‌آید، یادآور می‌شویم که **احسان نوری**، ریشه نام «**کلهر**» را در نام باستانی ایرانی - **لهراسب** - می‌بیند: می‌نماید که اگر نخستینه «**کی**» را به آن بیفزاییم و «**اسب**» را به دور بیاندازیم، «**کی‌لهر**» به دست می‌آید که از «**کلهر**» دور نیست.^(۴) بی‌آن که به چنین اثبات باستانی بودن کلهرها کاری داشته باشیم، داستانی را که در میان آنان گسترش دارد، می‌آوریم: **فرهاد** که به خاطر شیرین، در خر سبزه‌ها با **کلنگش** چشمه می‌جست، کاروانسالار کلهرهاست و خود، از میان آنان برخاسته بوده است.^(۵) **شرف‌خان بدلیسی**، به هنگام سخن در این باره، در جایی دیگر می‌نویسد که کلهران سه شاخه هستند و دودمان نامه آنان به **گودرز پسر گیو** می‌رسد: به روزگاران پادشاهان کیان، گیو فرمانروای بابل بود که به کوفه نامبردار است. از وی فرزندی آمد به نام **رُهام** که به فرمان بهمن کیانی به اورشلیم و مصر لشکر کشید و تاراج و کشتاری بی‌شمار کرد... تاریخ‌نویسان او را **بخت‌النصر** نامیده‌اند. سپس، **بخت‌النصر** بر تخت پادشاهی نشست و از آن روزگار، فرمانروایی آن سرزمین به فرزندان و نوادگان آنان رسید. تیره و طایفه اینان را **گوران** می‌نامند.^(۶) از کوشش برای تاریخی ساختن این داستان^(۷) نیز، درست همان‌گونه که از سخنان **آشنای سن**، «**فرضیه تخیلی رولینسن**» درباره یهودی بودن کلهران پرهیختیم، پرهیز کرده، گواهی او را در این باره یادآور می‌شویم که کلهران «به‌سان چند تیره و طایفه دیگر جنوب، می‌گویند که پیدایش و خاستگاهشان از شیراز است و آنان پارسیانی از استان‌های جنوبی‌اند».^(۸) ناگفته نماند که سن می‌گوید رهنمونی در دست نیست که کلهران را گرددندانیم.

۱- بنگرید: کتاب **تاریخ مردوخ**، ص ۱۰۵، به شرح کلهر از سری رولینسن، بنگرید:

JRGS, V. X, 1841, p. 36-46.

2- K.Ritter. Erkunde, IX, S. 282

۳- بنگرید: **کردها و تعلق قومی و تاریخی آنها**. ص ۳۳.

۴- **احسان نوری**، ص ۲۸.

۵- بنگرید: **و. دیپل**. «کتابخانه برای قرائت». ج ۱۱۹، ب ۷، ۱۸۵۳، ص ۱۰.

۶- **شرف‌نامه**، ۱، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۳۶۴.

۷- بنگرید: **احسان نوری**، ص ۲۸.

8- E.B.Soane, p. 386

وابسته به این، به‌ویژه اگر پندار برخی از مؤلفان را دربارهٔ «پاک‌خونی این کلهران»^(۱) در دیده داشته باشیم، پرسمان بستگی قومی آنان به میان می‌آید. و.ف. مینورسکی، با تکیه به خود ویژگی‌های قومی و زبانی، از جمله استوار می‌کند که زبان کلهران با گویش گوران‌ها یکسان نیست.^(۲) اما به رغم پندار خود ویژگی و ناهمگونی کلهران با گوران‌ها، گواهی شرف‌خان بدلیسی فراروی ماست که می‌گوید عشیرت اینان را گوران می‌نامند. از این گفته، باید وابستگی گوران - کلهر را دریافت؛ اما، این پرسمان که گوران‌ها از کلهران بیرون آمده‌اند و یا کلهران از آن گوران‌ها هستند، نکته‌ای است دیگر. رولینسن، به‌گاه پاسخ به این پرسمان، چنین می‌شمرد که بستگی گوران‌ها به کلهران، اساس وابستگی گوران - کلهر است.^(۳) اما، و.دیتل، بی‌درنگ به رد این پندار در می‌آید و می‌استواراند که کلهران تیره‌ای جدا از گوران‌ها هستند.^(۴)

پاسخ به این پرسش که کدام یک از دیگری پدید آمده‌اند - کلهران از گوران‌ها و یا گوران‌ها از کلهران از این رو نیز دشوار است که شرف‌خان بدلیسی، دربارهٔ آنان، چون دو عشیرت آغازین کُردان که به یک اندازه باستانی هستند سخن می‌دارد؛ و این که چنان که ت. وهبی یادآور شده است «باشندگان نواری از رباط تا خانقین، آمیخته‌ای از گوران‌ها و کلهرانند».^(۵) اما، در این جا، پدیده‌ای کنجکاو برانگیز به یاری ما می‌آید. آ.آ.آرف، به هنگام نگارش پی‌آمد رانده شدن کلهران از خطهٔ خویش در زهاب، از سوی ترکان، در این نکته نکرست که «به زودی، پس از آن که کلهران نام گوران‌ها را به خود گرفتند - همان نام عامی که پیشتر به همهٔ دهقانان کُرد می‌دادند -، به سه شاخه گردیدند».^(۶) سن، همین را در جاف‌ها هم دیده است: جاف‌ها، به هنگامی که اسکان یافته، از ساخت فنودالی - عشیرتی بیرون آمدند، رفته رفته، نام جاف - گوران به خود گرفتند.^(۷)

دیرگاهی است که دانش، پرسمان چگونگی چنین «گردمان و فرگشت» را فرا افکنده است. سن، در کوشش برای روشن ساختن این پرسمان، از «حال و روزی» سخن می‌آورد که در آن حال و روز «بسیاری از تیره‌های عشایر جاف و کلهر» به جستجوی بر خور داری از

۱- آ.آ.آرف «جستارهایی...»، ص ۱۶۲. ۲- بنگرید: و.ف. مینورسکی، کُردان...، ۱۹۱۵، ص ۱۴.

۳- در این باره: پ. لرخ، پژوهش‌هایی دربارهٔ کُردان ایران...، کتاب ۱، ص ۹۹، و. نیکیتین، کُردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۱۹۹.

۴- و. دیتل، همان جا، ص ۱۳، ۲۷.

۵- آ.آ.آرف، ص ۱۸۳.

۶- ت. وهبی، ص ۱۸۳.

پشتیبانی گوران‌ها آغاز شدند و نام گوران بر خود نهادند.^(۱) چنان که می‌بینیم، سن، گورانی شدن جاف‌ها و کلهران را چون «در آمدن» ساده آنان به «ساخت عشیرتی» گوران‌ها و پذیرفتن نام اینان بر خود، ارزیابی می‌کند.^(۲) اما، به راستی، کار در این جا بسیار پیچیده‌تر از این است. برای باور به این، بسنده است که یادآوری آ.آ.آ. رلف را به یاد بیاوریم که «دهقانان گرد را به نام عام گوران» می‌خوانده‌اند و سخن او، درباره کلهران است که ترکان آنان را از قلمرو نیاکانشان رانده بودند. بی‌خود نیست که در سرچشمه‌ها، به گاه سخن درباره جاف‌های گوران، بی‌چون و چرامی افزایند که اینان، جاف‌هایی هستند که «تهیدست» شده‌اند. کوتاه این که، سخن بر سر آن است که ما، در نکته‌های پیکای خویشتن، با در آمدن سیاده کلهران و جاف‌ها «به ساخت عشیرتی» گوران‌ها سر و کار نداشته، بلکه سروکار ما با گورانی شدن اینان، به مفهوم اجتماعی و هم، با آن روندی است که مؤلفان انگلیسی، آن را *detribalization*^(۳) می‌نامند و آن، هنگامی است که گردان دامدار عشیرت که «تنگدست» شده‌اند، در پی از هم پاشیدن ساخت فتودالی - عشیرتی، اسکان می‌یابند و به ترکیب مردم کشاورز (رعیت - س.ا.) در می‌آیند^(۴) و به گوران فرگشت می‌کنند. وابسته به این نکته، این پرسمان پیش می‌آید که در این جا، «گوران» یعنی چه و به چه کسانی گفته می‌شود؟

در پاسخ به این پرسش، به یاد می‌آوریم که جامعه فتودالی کرد، به دو لایه بخش می‌شود: لایه «عشیرتی» یا گردان عشیرت^(۵) و لایه «غیر عشیرتی» - گردان رعیت - که به لایه نخست وابستگی دارد و لایه نخست، در ترکیب سپاهی - فتودالی عشیرت است.^(۶) همدین - خاورشناس هلندی در سده نوزدهم میلادی - با این یادآوری که گردان عشیرتی، در اساس، دامدارند می‌افزاید که «رویاری آنان، طبقه دوم - گوران‌ها - بودند که در کار کشت می‌بودند».^(۷) یکی از مؤلفان روس، در آغاز سده بیستم، نوشته است که برخی از

۱- از و. نیکیتین، ص ۲۶۲.

E.B Soane, p. 381-382.

۲- بنگرید:

S.H.Longrigg. IraQ, London, 1956.

۳- چنان چه،

۴- گ.ب. آکوف. - اخبار آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان، ش ۵، ۱۹۶۴، ص ۶۶.

5- Wagner, M. Il, S. 235

۶- بنگرید: کارهای انستیتوی اقتصاد آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، ج ۴، ۱۹۵۸، ص

۴۷-۶۵.

۷- از راه ایران، بین‌النهرین و قفقاز. CMA، ش ۳۰، ۱۸۸۰، ص ۹۶.

پژوهشگران «در کردان غیر عشیرتی، قومی ویژه می‌بینند و آنان را گوران می‌نامند؛ اما، این به هیچ رو درست نیست: گوران به معنی شبان و چوپان است و کردان عادی را به خواری به این نام می‌خوانند».^(۱) این نکته، از روزگار ک.ریچ.وف.شارمو^(۲) روشن است و کُردشناسان امروز هم، همگی می‌پذیرندش.^(۳) و.نیکیتین، بانگریستن به همین نکته، نوشته است که نام «گوران» در میان کُردان، دارای دو معنی است: از سویی به معنی باریک‌تر، «چون نام یکی از تیره‌ها» و از دیگر سو، به معنی گسترده‌تر، نمایانگر «طبقه‌ی معین اجتماعی در میان کُردان».^(۴)

از این جا چنین برمی‌آید که «گوران»، همان‌گونه که «کُرمناج» در شمال است، معنی همهٔ مردم اسکان یافته و کشتگر جنوب را در کل، می‌رساند.^(۵) سن، در این زمینه، به گاه سخن دربارهٔ زبان گوران‌ها، یادآور می‌شود که «این دیدمان، روشنگر آن است که چرا بخشی بزرگ از تیرهٔ گوران - بخش اسکان یافته‌اش -، به این گویش سخن می‌گویند».^(۶) این، می‌رساند که مردم بومی گورانی و کُردان جنوب، از نگاه زبانی، در راستای تاریخ، از دو گروه گوناگون قومی هستند.^(۷)

نیازی به استوار کردن ندارد که در این ارزیابیِ آویختگی قومی مردمی که این پژوهش دربارهٔ آنان است، نخستینه‌های نژادپرستانهٔ دانش بورژوازی هست که از جمله، چنین می‌شمارد که کُردان، همانا نمایانگر والاترین نژاد ایرانی - آریایی‌اند، اما گوران‌ها، تنها نبیرگان ایرانی شدهٔ باشندگان باستانی این سرزمین هستند. لیکن، این دیدمان، تاب خرده‌گیری ندارد، زیرا ساخت اجتماعی جامعهٔ کُرد نیز، چون هر جامعه‌ای دیگر، نه همان از سوی عامل‌های نژادی، بلکه از راه تکامل مناسبات طبقاتی در آن جامعه معین می‌گردد.^(۸) پس، برای مثال، شگفت آور نیست که تروتسکی که از نگاه «تئوریک»، هوادار این دیدمان است، هنگامی که سخن دربارهٔ مواردی مشخص است، به ناچار می‌پذیرد که او خود، میان کُردان

۱- قفقاز، ش ۲۱۵، ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۰.

2- F.Charmoy. Cheref - Nameh. T. I, pt. 2. S - pb. 1870, p. 27, 209-210

۳- بنگرید: وف. مینورسکی. کُردان، یادداشت‌ها و خاطره‌ها، ص ۱۴.

۴- و.نیکیتین. کُردان. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۱۹۹.

۵- بنگرید: د.ن. مکنزی. - «خلق‌های آسیا و آفریقا». ش ۱، ۱۹۶۳، ص ۱۶۳؛

V.Stephen. - Kurmanji and the Kurds. - "Near East and India". No 692.

6- E.B. Soane, p. 381-382

۷- بنگرید: وف. مینورسکی. - جستارهایی... ص ۱۸۲.

۸- ر.ب. آکوف. تاریخ انتقادی مشکل‌پدایش کُردان. ایروان، ۱۹۶۹، ص ۲۸-۲۹.

عشیرت و رعیت نایکسانی نمی‌بند.^(۱) دیدگاه و.ف.مینورسکی هم، در این باره به همین اندازه می‌تواند نمونه باشد: وی با این دعوی که گویا در کردستان، رعیت «نژادی والاتر» از کردان عشیرت هستند، نمونه‌هایی درباره ایل بانه‌یی می‌آورد که این «تثوری» را در هم می‌شکند. «خاستگاه یگانۀ» کردان که از این جا سرچشمه می‌گیرد، چیزی است که بر همه پژوهشگران روسی^(۲) و ارمنی^(۳) که آزاد از دیدگاه‌های نژادی هستند روشن است، تا چه رسد به تاریخ‌نویسان کرد.^(۴) در جستارهای مردم‌شناسی درباره باشندگان جنوب کردستان که چنان که دیدیم نه تنها کردان اسکان یافته، بلکه کردان عشیرت هم، «تیره گوران» نامیده می‌شوند، این نکته تأیید می‌گردد.

این می‌نمایند که گروهی از مردم گورانی که در عشیرت هستند، هنوز هم نام پیشین «گوران» را دارند و گروه‌هایی دیگر که به عشیرت در آمده‌اند، نه این که گوران، بل خاندان‌های سرکرده و یا به نام بخش‌های زیست خویش نامیده می‌شوند.^(۵) گواهی و.نیکیتین، در این باره که «گوران‌ها»، مردمی کشتگر در اردلان و چند تیره کوچکی در جنوب اردلان و شمال باختری کرمانشاه هستند^(۶) از این جاست. این، بدان معنی است که گذشته از «عشیره گوران» در جنوب کردستان، باز چند «تیره کوچی» هستند که هر چند، گوران نامیده نمی‌شوند، اما از گوران‌ها باند.

در این جا، در نوبت نخست، پرسمان کلهران در میان می‌آید که چنان که دیدیم، از مردم بومی گورانی جنوب کردستان‌اند. ناگفته نماند که سخن، در این جا نه همان درباره خود کلهران، بلکه درباره شاخه‌های جداگانه آنان نیز هست. به گواهی شرف‌خان بدلیسی، اینان به سه شاخه بخش می‌شوند که خطه زیستشان گوناگون است: پلنگانی، در تنگی و ماهیدشتی.^(۷) از این رو، برای نمایان ساختن خطه بود و باش کلهران، باید در مسأله روشن نمودن بخش‌های پلنگان، در تنگ و ماهیدشت گشت و گذاری کنیم. این کار، از این رو بیشتر ضرورت دارد که در تفسیرهای ترجمه روسی شرف‌نامه، چنان «اختراعاتی» شده که دژ مور

۱- تروتر، کردان آسیای صغیر. - IKOIRGO، کتاب هفتم، ۱۸۸۳، ص ۹.

۲- ف. چرنوزوف. اردلان یا کردستان ایران. - اخبار ستاد منطقه نظامی قفقاز، ش ۳۰، ۱۹۱۳.

۳-

۴- چنان چه، احسان نوری. ص ۹۱.

۵- بنگریدو. دیتل. - «کتابخانه برای قرائت». ج ۱۱۹، ب ۷، ۱۸۵۳، ص ۱۴.

۶- و. نیکیتین. کردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۲۴. ۷- شرف‌نامه. ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۴-۳۶۷.

پلنگان، در بخش سومای، در باختر... دریاچه ارومیه و دژ دیگر - نودز -، با استناد به مستوفی قزوینی! در خاور... تبریز آمده است. سرنوشت کلهران در تنگی هم، از این بهتر نشده است: انتشار دهندگان شرف نامه، به گاه روشن ساختن جای قلعه زنجیر - دزاینان -، با باور به ر. کر - پورتر، آن را به ولایت سالماست انداخته اند.^(۱) درباره جای دژ روانسر - دژ دیگری از کلهر - باید بگوییم که بسیار خنده آور است. سخن نه همان در این باره است که آن را در متن، روانسر^(۲) نامیده اند، بلکه در این باره نیز هست که در تفسیرهای ترجمه روسی، دعوی شده است که گویا «امروز، روانسر، شهرستان و شهری است در آذربایجان ایران، در جنوب سهندج^(۳)»، یعنی «آذربایجان ایران، در جنوب سهندج!»...

از آن جا که میسر نیست برای نمایاندن جای دژهای گوناگون درنگ کنیم، یادآور می شویم که نیازی به چنین «شناوری ها» در جغرافیا نیست. سخن پر سر آن است که شرف خان بدلیسی، به گاه سخن درباره کلهران در تنگ، بی میانجی یادآور شده است که در تنگ، در آغاز «ولایت حلوان» نام داشته است^(۴) و سخن، همانا درباره شهر و خطه آشنای باستانی در قلمرو کرمانشاهان کنونی است؛ در سرچشمه های سده های میانه و نیز در ادبیات امروز، این نام به شکل الوند^(۵) آمده و نمایانگر جلگه رودخانه ای به همین نام، در باختر کرمانشاهان است؛ کوهی که بر فراز این جلگه قامت برافراشته، به سان یکی از جاهای فرود آمدن نوح نبی از کشتی^(۶)، آوازه برآورده است.

نمایاندن خطه نشیم کلهران ماهیدشتی، از این دشوارتر نیست. سخن درباره کلهرانی است که در دشت گسترده ماهیدشت، در دو سوی مرز ایران - عراق، در شمال خانقین می زیند.^(۷) نمایاندن بخش های زیست پلنگان دشوارتر است، زیرا این نام، تا روزگار ما نرسیده است. ناگفته نماند که رودخانه الوند، شاخه ای به نام پلکانه (Palkana) دارد و اگر جای زیست پلنگانیان را بنمایانیم، روشن می گردد که می توان گفت همه سرزمین آنان در حوضه همین رودخانه است. شرف خان بدلیسی می نویسد که دژهای دیودز، نودز، دزیمان،

۱- همان جا، ص ۵۶۶. (مراد از سالماست، همان بخش سلماست که به گویش ارمنی اش آمده است. ارمنی ها آوای فتحه ندارند - س.ا.)
۲- بنگرید: همان جا، ص ۵۳۲.

۳- بنگرید: همان جا، ص ۳۳۶.
۴- همان جا، ص ۳۶۶.

۵- بنگرید: وف. مینورسکی. جستارهایی...، ص ۱۶۳.

۶- بنگرید: و. دیتل - «کتابخانه برای قرائت» ج ۹۵. ب.ا. ماه ۱۸۴۹، ص ۱۸.

۷- بنگرید: شمیم همدانی گردستان، تبریز، ۱۳۱۲، ص ۲۳.

گواه گز، مور، گلانه، نوشور و مراه دمن، از جمله دژها و بخش‌هایی هستند که از آن این مردم بوده‌اند. جای همه این دژها، در نواری که از شمال پشتکوه لرستان به سوی دژهای در تنگی پاوه و روانسر و سپس، به سوی دژ آلانی^(۱) در بخشی به همین نام، در جنوب کُردستان مرکزی کشیده شده است، به آسانی نمایان می‌گردد.

از این داده‌ها روشن می‌گردد که کلهران، در جلگه‌ها و دشت‌های باختر شهرستان کنونی کرمانشاهان و اگر به گفته ریچ باور داشته باشم، تا اورامان و سلیمانیه هم‌جوار آن می‌زیسته‌اند.^(۲) اب. سن می‌نویسد به رغم پندار درباره «ناب بودن» کلهران، اینان «آمیخته‌ای بزرگ» از نخستینه‌هایی هستند که نامی مشترک و یگانه دارند.^(۳) از جمله، کُردان بخش ایوان در جنب گیلان هم که «اداره‌ای جدا از تیره کلهر دارند»^(۴)، از اینان هستند. درخور نگرش است که نام ایوان، در آثار روزگار سومریان^(۵)، دیده می‌شود و این می‌رساند که ما، در نام «ایوانی»، یکی از نام‌های ریشه‌دار کهن را داریم. اما، اهمیت این نکته در آن است که «ایوانی» از آن مردم اسکان یافته رعیت است و به عشیرت، نام «کلهر» اطلاق می‌شود. در بخش‌های دیگر نیز که مردم کشاورز، صرف‌نظر از عشیرت «کلهر» نام جای زیست خود را دارند همین نکته را می‌بینیم. چنان‌چه، اینان، در حلوان، «حلوانی» و در گیلان، «گیلانی» هستند؛ در ستر بگویم، کُردان گیلانی، از «خاندان خان» و رعایای خان - شرکیه^(۶) - پدید آمده‌اند و چنان‌که در محل به ما توضیح داده‌اند، نام پسین، از «شریک» - «عضو جماعت» - و... «بت پرست» سرچشمه می‌گیرد.

پس، کلهران، بخشی از مردم گورانی جنوب کُردستان‌اند که چنان‌که دیدم، هم‌گام با فروپاشی مناسبات فئودالی - پدر سالاری و نهادهای «تبی‌ره‌بی عشیرتی» هم‌خوان با آن، دوباره به گوران «تبدیل می‌گردند». این روند، با نمونه‌هایی بیشتر، در تاریخ دیگر گروه‌های مردم جنوب کُردستان و از جمله، در تاریخ «ایل» سنجابی^(۷) که در کنار کلهران می‌زیند، دیده می‌شود. تاریخ اینان از این رو درخور نگرش است که روند شکل‌گیری گوران‌ها در این

۱- بنگرید: شرف‌نامه، ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۱-۳۶۶.

2- CL. Rich. Narrative...I, p. 217-281

3- E.b. Soane, p. 386

۴- درباره این خان‌نشین، بنگرید: جستارهایی...، ۲، ۳۲۰.

۵- سخن بر سر یکی از بزرگترین کانون‌های عیلامی‌هاست. - G.G. Cameron. History of Iran. Chicago, 1963.

۶- جستارهایی...، ۲، ص ۱۶۳.

۷- درباره اینان، بنگرید: علی رزم‌آرا کرمانشاهان، ص ۲۲-۲۳.

«تیره» و «بازگشت دوباره سنجابی‌ها به گوران‌ها» در برابر چشمان ما انجام می‌گیرد.^(۱) از این رو، در تاریخ اینان، درنگی کوتاه خواهیم داشت. تاریخ سنجابی‌ها در ادبیات به خوبی بازتابیده است.^(۲) از این رو برای ما، تنها این می‌ماند که بیفزاییم، در شرف‌نامه یادی از سنجابی‌ها نشده و نام آنها نیامده است و این، بدان معنی است که در سده شانزدهم میلادی، چنین «تیره»‌ای نبوده است. از اخبار منابع در می‌یابیم که کریم‌خان زند، در سده هجدهم میلادی^(۳)، بخشی از مردم جنوب کردستان را به فارس برد و در آن جا، پیشینیان سنجابی‌ها - پیشینیان شان، نه این که خودشان -، در کنار کردان زنگنه در نزدیکی شیراز می‌زیسته‌اند. آنها را بختیارخان، دوباره به کردستان آورد؛ در روزگار قزند او - حسن خان -، سنجابی‌ها «قبیله‌ای جداگانه گردیدند».^(۴) م. مکرری درباره نام آنان می‌نویسد که این نام، از «سنجاب» - «جانور کوچکی که پوستی گران‌بها دارد» - آمده است و به هنگام جنگ انگلیس و ایران بر سر هرات (در سده گذشته - س.ا.)، چون اینان با بالاپوشی از پوست سنجاب به جولانگاه نبرد ایران با انگلیسیان آمده بودند، این نام به آنان داده شد.

اما، سخن، تنها در این باره نیست که «تیره» سنجابی، دیری نیست که شکل گرفته است. مسأله ترکیب این «قبیله» نیز شایان نگرش است. آ.آرلف، به هنگام یادآوری این که شمار «سنجابی‌های ناب» اندک است، فهرستی از «عشیره‌های» گورانی و جاف آورده است که به این «قبیله» در آمده‌اند. افزوده بر این، در ترکیب آنان، برخی از «عشیره‌های» لر را هم می‌بینیم. این می‌رساند که این «تیره» از نخستینه‌های گورانی و کُردی گوناگون درکل، و نیز از لران پدید آمده است و این که گرد آمدن آنان در یک «تیره»، در روزگاری انجام گرفته است که این نهاد فتودالی - عشیرتی، در اعتلا بوده است. اما، هنگامی که بحران این نهاد آغاز گردید، خود سنجابی‌ها در ترکیب «قبیله‌هایی دیگر جای گرفتند».^(۵) چنان چه، ا.ب. سن یادآور شده است که گروه بزرگی از سنجابی‌ها در میان کلهرها هستند و در این جا، ما با کلهر شدن و در نتیجه، با گورانی شدن آنان سر و کار داریم. در این میان، وف. مینورسکی، درباره گورانی شدن بی‌میانجی آنان سخن می‌گوید و یادآور می‌شود که سنجابی‌ها، پس از بازگشت به دیار و

۱- بنگرید: گ.م. پترف. برخی جستارها برای نمایاندن ویژگی‌های سنجابی در ایران. - «دائرة المعارف شوروی»، ش ۱، ۱۹۵۲.

۲- دکتر مکرری. ایل سنجابی. تهران، ۱۳۳۳.

۴- آ.آرلف. جستارهای...، ۲، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

۳- هدایت. تاریخ زنده. تهران، ۱۹۵۵.

زادگاه به «گوران‌ها پیوستند» و این که «به گمان، سبب علی‌اللهی شدن آنان، همین است».^(۱) با داشتن این برهان‌های وابسته به گورانی بودن این دو گروه بسیار بزرگ مردم جنوب کردستان، نمی‌توانیم پرسشی پیرامون آویختگی قومی دیگر گروه‌های این مردم مطرح نسازیم. برای پاسخ به این پرسش، به گوشه دیگری از جنوب کردستان، یعنی به بخش مریوان می‌نگریم.^(۲) آ.آ.آ.آ. در باره مردم آن جا یادآور شده است که مریوانی‌ها «قومی هستند که به یک گویش ویژه پارسی کهن سخن می‌گویند».^(۳) و.ف. مینورسکی، با استناد به پژوهش‌های آ.مان، پیرامون زبان باشندگان این بخش‌ها^(۴)، این نتیجه‌گیری را چنین تفسیر می‌کند: «در مریوان (و در قبیله همسایه آن - تپله کویی - که در همسایگی آن است) نوار گویش کردی «کردستانی» که به آن گویش، در سرتاسر کردستان ایران (ایالت سنه) سخن می‌گویند، آغاز می‌شود. در شمال بانه، یک گویش دیگری گسترش دارد - گویش مکری که گویش‌های سلیمانیه و جزاین‌ها، سخت به آن پیوند خورده است. در جنوب مریوان، گویش «آورامی» (اورامانی) است که «می‌نماید از گویش‌های پارسی باشد نه کردی»^(۵)؛ روشن است که مراد از «پارسی» همان «گویش ایرانی» است.

از این گواهی، نه تنها گورانی بودن مریوانی‌ها، بل گورانی بودن همه باشندگان جنوب کردستان دیده می‌شود. برای قانع شدن به این نکته، به گویشی می‌نگریم که وی، سپس آن را «واحه‌بی» - آورومی - می‌نامد و سن درباره کسانی که به آن گویش سخن می‌گویند، یعنی درباره اورامانی‌ها، یادآور شده است که بنا بر روایت‌های اورامانی، اینان «از تباری پارسی هستند» و خود اورامانی‌ها «خویشان را کرد ندانسته و خودشان را آورامی می‌خوانند... آداب و ویژگی‌های آنان چون سرزمینشان جداست».^(۶) سپس، سن با یادآوری این نکته که «سیمما و رفتار آنان کردی نیست»، گواهی می‌دهد که اورامانی‌ها، «منکر تبار و پیدایش کردی برای خود بودند و خویشان را «فارسان کهنگانی» (پارسیان روزگاران کهن) می‌نامیدند».^(۷)

۱- و.ف. مینورسکی... جستارهایی... و، ۲، ص ۱۷۲. ۲- درباره این بخش، بنگرید: علی رزم‌آرا، کردستان.

۳- جستارهایی...، ۲، ص ۱۷۲-۱۷۳.

4- O.E. Mann, *Kurdisch - Persischen Forschungen*. Bd. II, Berlin, 1930

۵- جستارهایی...، ۲، ص ۲۱۳.

6- E.B. Soane, p. 377

۷- همان‌جا، ص ۱۷۲. درباره گویش اورامانی، بنگرید: D.N. Maekenzie. *The dialect of Avroman*. kbenhavn. 1966.

علی رزم آراهم، به نوبه خود، گواهی می‌دهد که در تاریخچه‌های اورامانی، روایت‌هایی هست بر این که اینان قومی هستند از تبار ارمنیان.^(۱)

ناگفته نماند که همه این‌ها، بدیهی است، که چیزی بیش از روایت نیستند، زیرا همین وف. مینورسکی، گواهی می‌دهد که اورامانی‌ها بر این باورند که آنان «پیدایش و تبارشان از همان محل است».^(۲) اما، «زبان ویژه» آنان، نکته‌ای است دیگر که اب.سن درباره آن می‌نویسد: «زبان اینان که من، سپس آن را فرا گرفتم و پس از آن، نسخه‌های خطی گوناگونی خواندم، بی‌شک زبان کردی نیست»^(۳) تصادفی نیست که امان و پس از وی، وف. مینورسکی با نمایان ساختن زبان آنها در میان دیگر گویش‌ها و شیوه‌های سخن‌گویی، به این نتیجه می‌رسند که «گمان نمی‌رود بتوان اورامانی‌ها را از نگاه زبان و جز این‌ها، به مفهوم اکید سخن، در جمله کردن بر شمرد». و سپس: «می‌نماید که اینان نیز به سان گورانی‌ها، از جمله باقیمانده‌های مردم ایرانی نژاد دیگری باشند»^(۴) وف. مینورسکی، پس از چند برگ دیگر، گویش اورامانی را از جمله گویش‌های ایران مرکزی می‌آورد و دوباره، تأکید می‌کند که آن، به سخن باشندگان بخش‌های همسایه و از جمله، به «گویش گورانی» نزدیک است.^(۵) افزوده بر این، برخی از پژوهشگران، بر این گمان‌اند که همانا، باید آن «زبان کهن کردی» را که دیگر گویش‌ها و شیوه‌های سخن‌گویی از آن -جوانه زده است، در گویش اورامانی ببینیم.^(۶) در این گواهی‌ها، نه تنها این که پژوهندگان اورمی، با جدا ساختن آن از زبان کردی، تعلق گورانی این گویش را می‌پذیرند، بل حتی این پندار که اوژمی، اساس زبان کردی است، درخور نگرش است. این نکته نیز، از اهمیت کمتری برخوردار نیست که به رغم دیدگاه‌هایی به سان آن که دن. مکنزی درباره «جدایی کامل» آن سخن گفته است، در واقع، روشن می‌گردد که اوژمی، گویشی جدا نیست. آم. بندیکسن که در این گویش پژوهش کرده، از جمله دریافت است که سخن اورامانی‌ها، با زبانی که باشندگان بخش‌های همجوار اورامان، تا دژ کلهر - برتنگی آشنای ما، یعنی پاوه به آن سخن می‌گویند، تفاوتی ندارد.^(۷) وف. مینورسکی درباره همین مسأله می‌نویسد که گویش اورامانی «منطقه پاوه، کرانه چپ رودخانه سیلوانه و دهکده‌های

۲- جستارهایی...، ۲، ص ۳۵۶.

۱- علی رزم آرا، کردستان، ص ۲۱.

3- E.B. Soane, p. 179

۵- همان‌جا، ص ۳۵۶.

۴- وف. مینورسکی: جستارهایی...، ۲، ص ۳۵۱.

۶- بنگرید: کتاب تاریخ مردوخ، ۱، ص ۴۱.

7- A.M. Benedicson. Les dialectes d'Aovroman et pave. Copenhagen, 1921

شهرزور را تا گولپ فرا می گیرد؛ از این جا می توان پنداشت که «قلمرو اورامان، بزرگتر از این بوده است»^(۱) اما، بدیهی است که مهم این نیست که «قلمرو اورامان، بزرگتر از این بوده است»، بل مهم آن است که زبان باشندگان از گروه گویش های گورانی است. بیهوده نیست که /مان، با بررسی و آموزش گورانی، مسألة besonders آن - «گونه گونی های کندولّه ای، اورامانی و باجَلانی» - را در میان می نهد.^(۲)

وابسته به این، بد نیست که به یک گرایش در دیدگاه های مکنزی، نگاهی بیاندازیم. پیشتر، درباره دیدگاه او که اُورُمی «گویشی یکسره جداست»، سخن گفته ایم: وی درباره کندولّه ای، می نویسد که این شیوه سخن، نه این که در جمله گورانی، بل از گونه ای شیوه «کرمانشاهی» است. اما، د.ن. مکنزی، در جایی دیگر، به رغم این دیدگاه خود، می نویسد که اُورُمی یکی «از گویش های گورانی و یا دست کم، یکی از گویش های خویشاوند نزدیک آن است». پس، شگفت آور نیست که در مورد سوم، اُورُمی نیز به سان کندولّه ای، برای وی، نه این که چون کویشی ویژه، بل در نقش «شیوه ای از سخن گورانی است»^(۳)

اما، سخن تنها درباره زبان نیست. این نیز که ارتباط اورامانی ها، با کسانی که در جنوب خاوری کرمانشاهان می زیند، در شواهدی دیگر هم مورد تأکید است، اهمیت کمتری ندارد. در یکی از افسانه های کهن آمده است که روزگاری، در کوه دماوند، دو برادر - اورمن و کندولّه - می زیستند. اینان با پادشاه - دارا - نساختند و وی، آنان را به کُردستان راند؛ اورمن به کوهستان های باختری رفت و سرآغاز اورامانی ها شد و کندولّه که به جنوب خاوری آمده بود، سرآغاز کُردان کندولّه ای گردید.^(۴) سن، با آوردن این افسانه، یادآور می شود که این کُردان «به گویشی همانند» سخن می گویند. پس از اندکی، وی گواهی می دهد: «اکنون، گمان براین است و در این مناطق (میان اورامان و کندولّه - گ.آ.) مردمی اسکان یافته، می زیند که گوران نام دارند و به گویشی که در بالا گفتیم گپ می زنند و این همان گویشی است که تاکنون، در میان تیره های اسکان یافته اورامان، کندولّه و ریزو گسترش داشته است. این زبان، امروز هم، تا اندازه ای زبان کلاسیک عشیره های اردلان است و در چکامه هایی غنی، به کار می رود.

۱- و.ف. مینورسکی، - جستارهایی...، ۲، ص ۳۵۶.

2- O. Mann. Kurdisch - Persischen Forschungen. Bd. II. Mundarten der Guran, besonders des kandulai. Aurumani und badschlani.

۳- د.ن. مکنزی، ص ۱۶۴ - ۱۶۶.

4- E.B. Soane, p. 377

این زبان، آنور می یا این که شهرزوری نامیده می شود»^(۱)

در این گواهی، آن چه به دیده می خورد این تر است که گورانی، همانا «زبان کلاسیک قبیله‌های اردلان است». سخن درباره منطقه‌ای است که می توان گفت، نیمی از سرزمین جنوب کُردستان را فرا می گیرد و این منطقه، در سده نوزدهم میلادی، فراگیرنده جوانرود، اورامان و مریوان، حسن آباد، اسفندآباد و بانه هم بوده است.^(۲) تصادفی نیست که هنگامی که درباره کُردستان ایران سخن می رود، همانا اردلان را به دیده دارند.^(۳) در تقسیمات کشوری ایران، بنا بر سنت، نام این بخش کُردستان است.^(۴) ریج، شمار مردم اردلان را ۴۵۵ هزار تن برشمرده است و اگر به دیده داشته باشیم که در سرچشمه‌های روزگار ریج، شمار گردان ایران تا یک میلیون تن آمده است، روشن می گردد که نیمی از باشندگان کرد ایران و در کل، جنوب کُردستان، اردلانی‌ها بوده‌اند.^(۵) از این جاست که مسأله تعلق قومی اینان، مورد توجهی خاص قرار می گیرد. از این جا می آغازیم که چون هیچ گونه رمزگشایی برای نام اردلان نیست، ما آن را چون مشتقی از واژه کُردی «ارد» - «زمین» و نام قومی آلان^(۶) روشن می سازیم^(۷) چنین رمزگشایی، ازین رو نیز درخور نگرش است که در باختر اردلان، جاهای بسیاری است که اساس نام آنها، عنصر «آلان» است، از جمله، دژ کلهری الانی که از آن یاد کرده ایم، بخش الان و کوه الان و جز این‌ها.^(۸) اگر بودن «الان» در نام قومی گردان را هم به این بیفزاییم^(۹) آنگاه روشن می گردد که پیدایش واحد اردلان‌ها و گروه‌های مردم کُرد همسایه آنها، دارای ریشه‌های ژرفی است که در سده‌های میانه، هنگامی که همه این سرزمین‌ها در بزرگترین واحد فتودالی کُردستان - شاهزاده نشین اردلان - بودند^(۱۰)، محکم شده است. پس،

۱- همان جا، ص ۳۸۱-۳۸۱؛ ونیکیتین. گردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۶۲.

2- Cl. Rich, I, p. 217

۳- بنگرید: ف. چرنوزوف. اردلان یا کُردستان ایران. اخبار ستاد منطقه نظامی قفقاز، ش ۳۳، سال ۱۹۱۳.

۴- بنگرید: علی رزم آرا. کُردستان. تهران، ۱۳۲۰، ص ۴۵-۴۷.

5- Cl. Rich, H, 177; B. Nikitine. Les villes cl'Ardelan. RMM, v. ALIX 1922, p. 70-104

۶- آلان‌ها = آران‌ها، از تیره‌های آریایی بودند که از راه قفقاز به سرزمینی که سپس به نام آنان، نام ایران (Éran) گرفت درآمدند. تا پیش از برقراری حکومت شوروی در سرزمینی که امروز نام جمهوری آذربایجان دارد، آن جا آران نامیده می شد و نام‌های اران و آلان در آذربایجان و کُردستان که گذرگاه و سکونتگاه آران‌ها بود، بسیار است وارد را هم همبر کنید با Erde آلمانی و earth انگلیسی و معرب همین واژه ایرانی «ارض» است. - س.ا.

۷- گ.ب. آکوف. تاریخ انتقادی مسأله پیدایش گردان، ص ۱۹.

۸- بنگرید: خلاصه خلاصه تاریخ الکرد و کُردستان، ج ۱، ص ۷.

۹- بنگرید: MIW, ۲، ۱۹۱۵، ص ۴۶. ۱۰- بنگرید: شرف‌نامه، ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۱۴۶-۱۵۲.

ارتباط نزدیک تاریخی اردلانی‌ها با همسایگان‌شان و از جمله، با اورامانی‌ها، شگفت‌آور نیست.^(۱)

با نگاه به مسأله تعلق قومی مردم اردلان، یادآور می‌شویم که شرف‌خان بدلیسی با جدا نمایانیدن این ولایت از گوران‌ها باز هم، خاندان فرمانروای آن جا را با گوران‌ها وابسته ساخته^(۲) و با این همه، در همان‌جا یادآور شده است که دودمان اردلان‌ها دارای پیدایشی کُردی به مفهوم کرمانجی است. در این زمینه پندار پژوهشگران سده نوزده میلادی، از جمله، کیننیر^(۳) و ریچ درخور نگرش است که می‌گویند، در حالی که اردلان‌ها از دودمان کُردان هستند، بیشتر باشندگان اردلان، گورانی‌اند.^(۴) تصادفی نیست که روز هم یادآور شده است که باشندگان این ولایت، «شاخه‌ای از گوران‌ها هستند».^(۵) کردشناسی چون سن، نیکیتین و بسیاری از پژوهشگران امروز هم، آنان را از گوران‌ها می‌دانند.

بدینسان، با روشن ساختن تعلق گورانی باشندگان اردلان و بخشهایی چون جوانرود، مریوان و اورامان که در ترکیب اردلان هستند و نیز آنهایی که در جنوب این ولایت، در کرمانشاهان می‌زیند، به‌سان کلهرها و از جمله ایوانی‌ها، کندوله‌ای‌ها، سنجابی‌ها و دیگر گروه‌های مردم جنوب کُردستان، امکان می‌یابیم بگوییم که این مردم، در کل، از یک نخستینه هستند که همانا گورانی است. دیری است که این واقعیت را دریافته‌اند. کوآترمه، با استناد به این‌فلاح، نوشته بود که همه پهنه‌ای از شهرزور تا همدان که سرتاسر بخش‌های جنوبی کُردستان امروز ایران - ولایت‌های کرمانشاهان و اردلان را فرا می‌گیرد، زیستگاه یک قبیله - گوران (الگورانیه) - است که از سپاهیان و غله‌کاران پدید آمده است.^(۶) بیهوده نیست که ت. وهبی، می‌افزاید که باشندگان آن جا، دارای پیدایش گورانی یگانه‌ای هستند (کُلْهَم گورانیه‌الاصل).^(۷)

1- CL. Rich. I, p. 202

۲- شرف‌نامه، ص ۱۲۶.

3- J.M Kinneir. Memories geographiques sur l'empire de perse, t.I, S-pb 1827, p. 209-216

4- CL. Rich. I, p. 320; E.B. Soane. The Southern Kurds. - JRCAS, v. IX, 1922

5-K. Ritter. Erkunde, IX, S. 622.

6- E.m. Qatremer. Notice sur Les kurdes. - "Notice et extrait des manuscrits de La Bibliothegue de roi...", paris. p. 300-307

۷- وهبی. نسخه خطی. ص ۲۲، ۲۳، ۲۴.

به رغم پندارهایی در این باره که «گوش‌های کُردی»، هیچ وابستگی یا یکدیگر ندارند^(۱)، واقعیت بنیاد مشترک گورانی آنان و تعلق گورانی مردم جنوب کُردستان، در کل و دقیق‌تر بگوییم، وحدت گروه‌های گوناگون این مردم در اشتراک واحد گورانی، از سوی این نگارنده، نزدیک به سی سال پیش اثبات شده است. در این میان، از این واقعیت چنین نتیجه گرفتیم که زبان این مردم، به رغم برخی ویژگی‌ها، از گویشی است که در ادبیات، پابرجا و استوار شده است.^(۲) اما، این که برخی مؤلفان ایرانی و باختری، نمی‌خواهند خود ویژگی زبان کردان را بپذیرند و منکر آن هستند و هستی داشتن زبان کُردی را چون زبانی خاص که با فارسی تفاوت دارد، انکار می‌کنند، نکته‌ای است دیگر؛ یکی از مؤلفان ایرانی به نام... سنجایی، می‌نویسد که زبان یگانه کُردی وجود ندارد، آن چه که هست، لهجه‌های ایلات کُرد است که نسبت به زبان فارسی، در همان موقعیت و وضع دیگر لهجه‌های فارسی هستند و از زبان فارسی ریشه می‌گیرند. سنجایی، از جمله «لهجه‌های فارسی ایلات کرد»، از جافی، اورامانی، گورانی، کلهری، اردلانی و جز این‌ها^(۳) نام برده است.

بر آن نیستیم که به سنجایی داغ رفتاری «نهیلیستی» نسبت به زبان مردمی بزنیم که خودش «افتخار تعلق به آن» را دارد. او خودش نوشته است کُردی که زبان فارسی نیاموخته باشد، این زبان را نمی‌فهمد. ب. کریمی می‌افزاید که این زبان، دشوار و برای فارسی زبان‌ها نامفهوم است.^(۴) پس، تفاوت زبان کُردی با فارسی، واقعیتی است که مؤلفان ایرانی هم، بر آن آگاهند. درباره‌ی سوی دیگر دیدگاه‌های سنجایی، یادآور می‌شویم که «بزرگ کردن لهجه‌ها»، تنها خاص او نیست. همین «بزرگ کردن لهجه‌ها» بود که دن. مکنزی را به جای تکیه بر آن چه که سخن گروه‌های گوناگون باشندگان جنوب کُردستان را خویشاوند می‌سازد، به انگشت نهادن بر آن چه که آنها را به «لهجه‌های» گوناگون جدا می‌سازد کشانید. مکنزی، به هنگام سخن پیرامون مرحله‌های گوناگون «حل شدن آنها در زبان فارسی و یا در لهجه گورانی» یادآور می‌شود که «دسته‌بندی لهجه‌های پر شمار و جدا از یکدیگر که در زیر نام، لهجه‌های جنوبی کُردی»، گروه‌بندی شده‌اند، دشوار است. مؤلف، اورمی، کندول‌آی و حتی، گونه‌ای

۱- یکی از فضل‌فروش‌های اخیر از این دست، بنگرید: «کیهان»، ۱۲ اوت ۱۹۶۹.

۲- گ. ب. اکوف. درباره‌ی مسأله وحدت کُردها در ایران. مسکو، ۱۹۵۲، ص ۹، ۱۱.

۳- دکتر سنجایی مسأله کُرد... «باستان»، ش ۷، ۲۵ شهریور ۱۳۲۴.

۴- ب. کریمی. راه‌های باستانی...، ص پانزده.

کرمانشاهی^(۱) را که افزوده بر این، «بزرگترین لهجه جنوبی کُردی هم هست»^(۲)، در جمله این «لهجه‌ها» آورده است. کوتاه سخن، حرف بر سر این است که در جنوب کُردستان، «لهجه‌های پر شمار جدا از یکدیگر» تیره‌های گوناگون کُردی گسترش دارند.

خطا بودن این دیدگاه‌ها، هم از این جاست که این مؤلفان، تفاوت میان مفاهیم لهجه، گویش و شیوه سخن را نمی‌دانسته‌اند و هم از آن جا که آنها آن روندهای وحدت زبانی مردم جنوب کُردستان^(۳) که آگاهی بر آن را در آثار بسیاری از پژوهشگران اروپایی و از جمله در آثار گ. هورنله و رودیگر و پت با اقتباس از هورنله^(۴) می‌بینیم نادیده گرفته‌اند. پ. لرخ، با جمع بندی دیدگاه‌های مؤلفان پیش از خود، سخن این باشندگان را «گویش جنوبی» زبان کُردی نامیده و یادآور شده است که این «گویش» به چند «شاخه» - «لکی، کرمانج^(۵)، کلهری، گوران و لری قبیله‌هایی که در جلگه‌های کوهستانی زاگرس، در جنوب سنه و در کرمانشاه به سوی پایین، تا لرستان می‌زیند» - تقسیم شده است. لرخ، سپس با یادآوری تفاوت‌های گویش‌های شمالی و جنوبی، ادامه می‌دهد که هر یک از این لهجه‌ها - «گویش‌ها» - به چند بخش محلی تقسیم می‌گردند و «بخش‌ها و شاخه‌های آنها، خویشاوندی نزدیکی با یکدیگر دارند؛ می‌نماید که قبیله‌هایی که به بخش‌ها و شاخه‌های گوناگون یک گویش سخن می‌گویند، به آسانی یکدیگر را می‌فهمند».^(۶) مهم آن است که مکنزی نیز به رَغم «بزرگ کردن لهجه‌ها»^(۷)، بارها، شیوه سخن کُردی جنوبی را در مفهوم «گویش گورانی» آورده و می‌نماید که تعلق کلی گورانی آنها را به دیده داشته است. افزون بر این، وی، استوار شدن این گویش را در ادبیات گورانی یادآور شده و از حل شدن دیگر گویش‌ها در گورانی، سخن گفته است.^(۷) پس، به‌رغم دیدگاه‌هایی درباره هستی داشتن «گویش‌های گوناگون و جدا از

۱- می‌نماید که مؤلف، این «لهجه» را از دیگران، چنان چه از:

E.B. Soane. Southern Kurdish folksong in kermanshahi. JRAS, 1909.

۲- د.ن. مکنزی، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۳- بنگرید: گ.ب. آکوف. برخی یادآوری‌ها پیرامون تاریخ زبان کُردی. - «ریاتازه»، ش ۷۵ و ۷۸، سال ۱۹۶۸.

۴- اقتباس از:

Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes Bd. III, 1840, S. 11-12.

۵- می‌نماید که مؤلف، در «کرمانج»، گونه‌ای لهجه جنوبی را در تفاوت با کرمانجی در نظر داشته باشد. - پ. لرخ.

پژوهشهایی درباره کُردان ایران، کتاب اول، ص ۳۸-۴۰.

۶- همان جا، ص ۳۸.

۷- بنگرید: د.ن. مکنزی، ص ۱۶۳-۱۶۴.

یکدیگر» در جنوب کُردستان، در برابر ما، تنها یک گویش با شیوه‌ها و لهجه‌های محلی‌اش، در پهنه بزرگی از بخش‌های خاوری کرمانشاهان، تا مرزهای باختری شهرزور و بین‌النهرین (میان‌دورود - س.ا.) و از مرزهای لرستان، تا مریوان و اردلان و در آن سوی گُروس در شمال گسترش دارد. اما، این که برخی آن را گورانی می‌نامند و برخی کُردستانی، گروهی آن را اورامی می‌خوانند گروهی شهرزوری و جز این‌ها، نکته‌ای است دیگر؛ و دیتل، با یادآوری این که در پهنه‌ای از لرستان تا همدان در فراسوی کرمانشاهان و اردلان، یک گویش گسترش دارد، این گویش را الکی می‌نامد.^(۱) اما، ببینیم که کدام یک از این نام‌ها، از نگاه تاریخی مدلل و محقق‌اند؟ آن ادبیاتی که در گویش مورد بررسی ما رشد یافته است، می‌تواند به این پرسش، پاسخ گوید. این نکته از آن جا درخور نگرشی بزرگ است که سخن بر سر تحکیم زبان باشندگان جنوب کُردستان و در نتیجه، بر سر وحدت زبانی در این ادبیات است؛ نیز، سخن در این باره است که این ادبیات با نام ادبیات «گورانی»^(۲) به تاریخ درآمده است؛ و این که این ادبیات، گرایش‌های اساسی مردمی که آن را پدید آورده‌اند در خود دارد. همه این‌ها، ما را بر آن می‌دارد که پیرامون برخی مسأله‌های تاریخ فرهنگ گورانی، درنگی کوتاه داشته باشیم.

ای.آ.آربلی، در یکی از آثار خویش، به گسترش و گرامیداشت موضوع و سیمایها شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی در میان کُردان، توجه کرده است.^(۳) به راستی که سن، هنگامی که در راه‌های عراق، کُرد تنگدستی از مریوان را دیده بود که بخشهای بزرگی از این اثر فردوسی را از بر می‌خواند، سخت شگفت‌زده شده بود. اما، در این جا، جای شگفتی نیست: گواهی وی را به یاد می‌آوریم که می‌گوید جنوب کُردستان، موزه آثار ساسانیان است^(۴)؛ و این که بسیاری از قهرمانان حماسی روزگار ساسانی، در این جا زیسته و فعالیت کرده‌اند و بسیاری از آثار کرمانشاهان^(۵)، از طاق بستان در خاور، تا ویرانه‌های قصر شیرین

A. Christensen. Iranische Dialekte... Aufzeichnungen über kurdische Garrusi Sennai Kermaanschahi, Koruni und Kalun Abdui. Berlin 1939.

۱- بنگرید: و. دیتل. - «کتابخانه برای قرائت»، ج ۱۱۹، ب ۷، سال ۱۸۵۳، ص ۱۴.

۲- و. مینورسکی، - «گلاویزه» ش ۵، سال ۱۹۴۴.

۳- ای.آ.آربلی. فردوسی. آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ۱۹۳۶، ص ۲.

۴- همان جا، ص ۳۷۶.

۵- بنگرید: ب. اکوف. کُردان و سنگ‌نبشته بغستان. - «ریا - تازه»، ش ۲، ششم ژانویه ۱۹۶۸.

در باختَر، بانام آنان وابستگی دارد.^(۱) همه این ها، نه تنها سبب گسترش و گر امیداشت حماسه ساسانیان در میان گردان^(۲)، بل این نکته را نیز روشن می سازد که چرا پهلوانان شاهنامه برای گردان، سیماهایی واهی نبوده، بلکه «قافله سالاران» این و یا آن گروه از گردان هستند: فرهاد- قافله سالار کلهرها و بهرام گور- قافله سالار گوران هاست؛ برای همین هم است که اورامانی ها خویشان را نوادگان رستم دستان^(۳) و پیرانی ها، خود را از تبار پیران می دانند؛ برای همین است که شاخه ای از گردان در جنوب- در لار-، تبار خود را به گرگین- پهلوان ارمنی شاهنامه- می رسانند و جز این ها و جز این ها.^(۴)

نیازی به سخن در این باره نداریم که چنین «زمینه ای» «ماتنتیک»، نمی توانسته است زاینده چنان فولکور وابسته به حماسه «ساسانیان» نباشد که در پرتو کوشش آهتوم- شیندر و اب. سن و دیگر خاورشناسان در آثار گوناگون آن به اروپا رسیده است.^(۵) ک. ریچ، به هنگام سفر در جنوب کردستان، نه تنها به افسانه های گردان سرگردان گوش می داد، بل به جستجوی آثار ادبیات کتبی هم برمی آمد.^(۶) مجموعه چنین آثاری که از سوی وی و دیگر انگلیسیان گردآوری شد، چنان بزرگ است که شرح آن، در چند صفحه، در «فهرست کتاب های فارسی موزه بریتانیا» آمده است.^(۷) ک. هیوآر- خاورشناس فرانسوی-، نسخه های خطی چندی به زبان گورانی در گنجینه های ایاصوفیه استانبول یافته است.^(۸) آن چه را هم که ا. مان و خاورشناسان روس- و. دیتل، و آ. ژوکوفسکی و به ویژه، و. ف. مینورسکی یافته اند، نیز اندک نبوده است. همه این بازیافت ها، در گنجینه های گوناگون اروپا نگهداری می شوند، اما می نماید که بزرگترین بخش آثاری از این دست، بی آن که نشانی از آن مانده باشد، از میان رفته

۱- بنگرید: بهمن کریمی. جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران. تهران، ۱۳۱۸ خورشیدی.

۲- معروف خزانه دار، شرحی کوتاه پیرامون ادبیات امروزی کردی. مسکو، ۱۹۶۷، ص ۱۵۶-۱۶۰.

3- E.B. Soane p. 377

۴- بنگرید: گ. ب. آکویف. برخی دورنماهای مسأله پیدایش گردان، در پرتو اطلاعاتی که از داستان های کهن ایرانی، به ما رسیده است. «مجموعه خاورشناسی»، ۲، ص ۳۴۵.

5- E.B. Soane. A Southern Kurdish Folksong in Kermanshahi. Dialect. - JRAS, pt 1. 1909, p. 35-31

۶- در این باره بنگرید: و. ف. مینورسکی. گردان، یادداشت ها و خاطرات. پترزبورگ، ۱۹۱۵.

7- Ch.Riev. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, V ll. London, 1881, p 728 - 734.

۸- بنگرید: G.Huart. Nonice d'un manuscrit pehlevi musulman de La bibliotheque de Sainte - sophie a Constantinople. JA, t. XIV. 1889, p. 238-270.

و یا این که هنوز، یافته نشده باشد. داستان رمانتیک بیژن و منیجه - «داستان کهن کردی به زبان گورانی» - که ارمغان گرانبهائی است و چندی پیش از سوی م. مکرری چاپ گردید، گواه این گفته است.^(۱) موضوع های همان حماسه ساسانی، از چکامه شیرین و فرهاد خانا قبادی - چکامه سرای سده هفدهم میلادی -، گرفته^(۲) تا چکامه های امروز، شالوده بسیاری از آثار شعری گورانی را پدید آورده است.^(۳)

در ادبیات کردشناسی، این پندار گسترش دارد که چکامه های کُرمانیجی، کهن ترین چکامه ها در تاریخ ادبیات کُرد هستند. در این که این چکامه ها خود ویژه هستند و «هسته اساسی ادبیات کلاسیک کُرد را پدید آورده اند»^(۴) هیچ گونه شبهه ای نیست، اما اگر سخن بر سر آثاری است که بر آنها آگاهی داریم، باید گفت که آثار ملایجی جذری که به کرمانیجی نوشته شده، از سده دوازدهم میلادی است، هنگامی که کهن ترین آثار به زبان کُردان جنوبی که بر آنها آگاهی داریم، تاریخی کهن تر دارند. درباره «هشت سطر از سده هفتم میلادی» که این نگارنده منتشر کرده است^(۵)، باید یادآور شوم که چنان که چکامه سرا و زبان و ادبیات شناس نامدار ایران - ملک الشعراء محمد تقی بهار - مشخص ساخته است، درکل، از کهن ترین آثار ادبی به زبان های ایرانی است که تاریخ بر آن آگاهی دارد.^(۶)

این واقعیت ها، گواهی است بر کهن بودن پدید آیی سنت های ادبی، در بخش مورد بررسی و این سنت ها بودند که زمینه را برای برخاستن باباطاهر عریان - یکی از نمایندگان سترگ چکامه سرایی ایران - فراهم آوردند.^(۷) تا گذشته ای نه چندان دور، وی را چکامه سرای پارسی زبان بر می شمردند، اما اکنون با این پندار مخالفت هایی می شود و بنیاد این مخالفت ها، تنها این نیست که باباطاهر از منطقه همدان برخاسته است؛ شاعر از آن مردمی است که وی را از خود می دانند: رستم خان دنبلی، در سده نوزدهم میلادی، با بالندگی نوشته بود که باباطاهر، چکامه سرایی کُرد است^(۸)، نام او، در سر آغاز تاریخ ادبیات کُردی، اثر

۱- دکتر محمد مکرری. بیژن و منیجه. پاریس، ۱۹۶۰. ۲- دنگی گیتی تازه: ش ۱، ۱۹۴۵، ص ۴۵-۶۰.

۳- خزانه دار، ص ۱۵۶-۱۶۰. ۴- همان جا، ص ۲۳.

۵- گ. ب. آکوف. هشت سطر از سده هفتم میلادی. «ریا- تازه»، س ۵۸، بیست ژوئن ۱۹۶۷.

۶- گ. ب. آکوف. باری دیگر درباره نوشته روی پوست که در سلیمانیه یافت شده است. «اخبار علوم اجتماعی»، ش ۸، سال ۱۹۶۸.

۷- بنگرید: E.G. Browne. A Literary History of persia. V. I, p. 83.

۸- گنجینه نسخه های خطی فارسی، ماتانداران، ش ۶۲۲ و ورق ۵۵.

علاءالدین سجادی جای دارد.^(۱) سبب این نیز، روشن است: ک. هیوآر-پژوهشگر آثار باباطاهر-با یادآوری تفاوت زبان آثار وی با زبان فارسی، نزدیکی آن را به گویش های جنوب باختری ایران و از جمله، به گورانی دریافته است^(۲).*

به ویژه، باید این نکته را یادآور شویم که باباطاهر عریان، یکی از قدیسان علی اللهیان^(۳) و بنیادگذار آن جریان عرفانی در شعر برشمرده می شود که ویژگی چکامه های مذهبی علی اللهیان است. این، از آن رو بیشتر درخور نگرش است که چنان که پژوهشگران یادآور شده اند، کهن ترین نمونه های ادبیات گورانی، به شکل چکامه های علی اللهی تا روزگار ما رسیده است.^(۴) و.آ. ژوکوفسکی^(۵) و به ویژه، و.ف. مینورسکی نمونه های بسیار عالی این ادبیات را در سده نوزدهم میلادی، گردآوری و چاپ کرده بودند. و جمله بر و.ف. مینورسکی میسر گردید که کتاب مقدس علی اللهیان - سرانجام - را به دست آورده و به زبان روسی، همراه با دیگر آثار شعری علی اللهی چاپ کند.^(۶) یکی از ویژگی های این ادبیات، آن است که اگر بخش منثور سرانجام به فارسی است، چکامه هایی که در آن جای داده اند، به گورانی است. بخش بزرگ پدید آوردندگان این چکامه های گورانی گمنام مانده اند، اما برنامه بسیاری از پدید آوردندگان نیایش های ویژه - مناجات - آگاهی داریم؛ یکی از نخستین چکامه سرایانی که به سرایندگی آغاز کرد، شاعر سده چهاردهم میلادی - پریشان - است.^(۷) م. مکری^(۸) - دانشمند ایرانی - که آشنایی خود را با آثار بسیاری از چکامه سرایان علی اللهی^(۹) و در کل، با

۱- علاءالدین سجادی میثروی ته دی کوردی... بغداد ۱۹۵۲، ۱۴۹.

۲- بنگرید: The Encyclopedis of Islam. V. IV. London, 1920, p. 611.

* - مترجم همه اشعار باباطاهر را برای چند کُرد عراقی و ترکیه که فارسی نمی دانستند خواند و هیچ کدام چیزی از آن نفهمیدند، اما مردم فارسی زبان تاجیکستان (آن را به خوبی می فهمند و گویشی از غرم در نزدیکی مرز چین می دانند و این باز تأکیدی است بر این که در آغاز ادبیات دری، تفاوت کردی از فارسی به همین اندازه بوده است - س.ا.).

3- V. Ivanow, p. 20

۴- همان جا، ص ۲۹.

۵- و.آ. ژوکوفسکی. فرقه «اهل حق» در ایران - منطقه نظامی ماوراء قفقاز، ج ۳، ۱۸۸۸.

۶- آثاری درباره خاورشناسی که در انستیتوی زبان های خاوری لازارف، قرار گرفته می شود ش ۳۲، ب ۱، ۱۹۱۱.

۷- نمونه آثار او را بنگرید: کُردستان، (تهران) ش ۵۱، سال ۱۹۶۰.

8- M. Mokri. Kurdish songs. Tehran, 1951

۹- بنگرید: M. Mokri. Les songes et leur interpretation chez Ahl-e-Haqq du Kurdistan parsim 1959 Iranien.

چکامه‌سرایان گورانی و از جمله با سید یعقوب ماهیدشتی^(۱) و شیخ امیر و امدار او هستیم، کار بزرگی در بررسی ادبیات علی‌اللهی انجام می‌دهد؛ ناگفته نماند که وی، در کنفرانس خاورشناسان در مسکو، درباره آثار این چکامه‌سرای بی‌همتا سخنرانی کرده بود.^(۲)

به رغم محتوای مذهبی بخش اساسی چکامه‌های علی‌اللهی، این چکامه، با آثاری که در تاریخ ادبیات ایران بر آن آگاهی داریم و هدفش «وحدت با خدا» در تجربدهای مبهم عرفانی و «کنایات و استعارات» است، سخت تفاوت دارد. از این رو، م. خزانه‌دار محق است که می‌نویسد اشعار مذهبی گورانی برای مردم است و از این رو، از نگاه شکل، ساده و به فولکور نزدیک است.^(۳) درباره نزدیکی این اشعار به مردم، حتی می‌توان با این یادآوری و آژوکوفسکی دآوری کرد که نوشته است، مردمی بی‌سواد هم، هر چند به شکل نظر‌بند، کاغذهایی با متن این ویا آن شعر مورد پسند خود «همواره، به همراه دارند».^(۴)

همه این‌ها به دریافتن یک ویژگی چکامه‌های مذهبی گورانی می‌انجامد و این ویژگی، همانا این واقعیت است که اغلب، نامی‌سر است روشن‌سازیم که چکامه «مذهبی» در کجا به پایان می‌رسد و چکامه «این‌جهانی» در کجا آغاز می‌گردد. این نکته، شگفتی‌برانگیز نیست، زیرا اگر به آثار همان قبادی پیش‌یاد شده نگاه کنیم، در خواهیم یافت که وی نه این که با مناجات، بل با غزلسرای^(۵) و چکامه رمانتیک شیرین و فرهاد، به تاریخ ادبیات گورانی در آمده است. می‌توان گفت که همین گرایش، در آثار همه چکامه‌سرایان «مذهبی» دیده می‌شود.

به‌ویژه در سده شانزدهم میلادی، ادبیات گورانی، در درگاه فرمانروایان شاهزاده‌نشین اردلان، به رشدی خروشان دست یافته بود.^(۶) اینان که مستقلانه، بر پهنه زیر فرمان خود که هرازگاهی از همدان تا بغداد و موصل گسترده می‌شد حکومت می‌کردند، با تقلید از دربار

۱- قطعه به زبان کُردی، از سید یعقوب ماهیدشتی. بمبئی ۱۳۲۹.

2- M. Mokri. Cinquante, deux versels da Cheikh Amir en dialecte gurani. - "Journal Asiatique" Aunee, 1952

۳- م. خزانه‌دار، ص ۳۴.

۴- و. آژوکوفسکی. - منطقه نظامی ماوراء قفقاز، ۲، سال ۱۸۸۸، ص ۱۴.

۵- چنان‌چه: گلاویز، ش ۸، سال ۱۹۴۵، ص ۱۴.

۶- درباره تاریخ این شاهزاده‌نشین، بنگرید: محمد مردوخ، کردها و کُردستان، کوهستان، ش ۱-۳، سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۴.

شاه، شمار بزرگی چکامه سرانگاه می داشتند.^(۱) نمونه‌های آثار اینان و نیز آثار دیگر چکامه‌سرایان گورانی که در اساس، در روح چکامه‌های کلاسیک غنایی سروده شده، به گونه‌ای گسترده، در تاریخ ادبیات گرد آمده است. بصرانی - چکامه سرای سده هفدهم -، جمازی که در سده هجدهم به چکامه‌سرایی آغاز کرده است و مولانا - چکامه سرای سده نوزدهم - استادانی زبردست در غزل‌سرایی بوده‌اند.^(۲) گونه‌ای ترانه‌های غنایی که کردان آن را به نام «گورانی» می‌شناسند، یکی از درخور نگرش‌ترین آثار چکامه‌سرایی است.^(۳) ریچ، سبب شده است که «گورانی» را، هم از نگاه محتوا و هم، از نگاه هم‌نوایی موسیقی و اجرا و هم، از نگاه محبوبیتش در میان مردم^(۴)، با ترانه‌های گوندولیرهای ایتالیایی برابر بدانند.^(۵) اما، این هم‌سنجی «رمانتیک» را باید دقیق‌تر کنیم که «گورانی»، شکلی از آثار شفاهی خلقی برشمرده می‌شود و این که بسیاری از این ترانه‌ها بر همین گونه‌اند و اما، اگر سطح استادی هنری و شاعرانه آن را به دیده داشته باشیم^(۶)، تردیدی نخواهد ماند که «گورانی» که در میان مردم زاده شده، در معرض کار حرفه‌یی قرار گرفته و دوباره به مردم بازگشته است؛ بدیهی است که بخشی از آن نیز از خامه چکامه‌سرایان تراوش کرده و به گنجینه «ساخته‌های مردم» در آمده است.

می‌نماید، که به مسأله ادبیات تا اندازه‌ای توجه کردیم و ناگفته نماند که به خود این مسأله کاری نداریم و آن، در زمینه تکامل مردم‌شناسی مردمی که آن را پدید آورده‌اند برای ما ضروری است. کسانی را که می‌خواهند به این مسأله، بیشتر بنگرند، به ادبیات وابسته به آن حواله می‌دهیم^(۷) و یادآور می‌شویم که به رغم همه این نکته‌های انکار ناپذیر و این نکته مورد پذیرش مؤلفان گرد که ادبیات گرد بر بنیاد سه گویش - کُرمانی، سورانی و گورانی - تکامل یافته است، ک.ک. کوردویف در تکاپوی اثبات آن است که رشد این ادبیات «در دو

۱- بنگرید: E.B.Soane. To Mesopotamia and Kurdistan in discause. p. 376 - 379.

۲- درباره آثار اینان، بنگرید: تاریخ مختصر ادبیات معاصر کرد، ص ۲۸-۳۶.

۳- م. مکر، گورانی یا ترانه‌های کردی، تهران، ۱۳۲۹.

4- CL. Rich. I. p. 138-140

۵- بنگرید: گ. ب. آکویف. - وکوده خاورشناسی، II، ص ۳۴۵.

۶- بنگرید: و. نیکیتین. درباره کردان و سرزمینشان. اورمی، ۱۹۱۶.

۷- چنان چه، ع سجادی. میثروی نه دبی کوردی، ج ۱، بغداد، ۱۹۵۲.

گوش - شمال باختری و جنوب خاوری» بوده است^(۱)؛ مراد از جنوب خاوری، همانا سورانی است. از نگاه ذهنی هدف از این تز، اثبات یکپارچگی ادبیات کرد است، اما از نگاه عینی، آب به آسیاب کسانی می‌ریزد که می‌کوشند کُردان را از سیل کهن خروشان فرهنگ آنان، یعنی از ادبیات گورانی محروم سازند.

بدینسان، فرهنگی کهن و غنی به زبان گورانی و در نتیجه، تثبیت این زبان در ادبیات، پیش روی ماست. برای همین هم شگفت‌آور نیست که اغلب به گورانی، نه این که گوش، بل «زبان گورانی»^(۲) می‌گویند. این بدان معنی است که «لهجه»های برخی گروه‌های مردم جنوب کُردستان، دیری است که در یک زبان به یکدیگر پیوسته و در این میان، برخی ویژگی‌های محلی خود را هم نگه داشته‌اند. از این دیدگاه، گورانی همانی است که چون زبان یک بخش محلی، بل چونان زبان همهٔ باشندگان آن ارزیابی می‌گردد.^(۳)

نیازی به اثبات ندارد که یکپارچگی زبانی جنوب کُردستان، پی‌آمد یکپارچگی قومی آن سامان بوده است.^(۴) وابسته به این نکته، مسألهٔ گورانی شدن گروه‌های این دیار قامت راست می‌کند و این مسأله، از آن رو نیز بیشتر شایان نگرش است که نه تنها بررسی نگردیده، بل همچنین، تاکنون در علم مطرح نشده است. این روند، در تاریخ کُردان ایرانی، به‌خوبی به چشم می‌خورد.

چنانی که دیده آمد، شرف‌خان بدلیسی این کُردان را هم از کُردمانجی‌ها و هم، از گوران‌ها جدا نمایانیده است. وی، با یادآوری این که همهٔ کُردان ایران به سه گروه - سیاه منصور، چگنی و زنگنه - تقسیم می‌شوند، ادامه داده است که نام دیگر قبیله‌های کُرد ایران که در ملازمت امیران و سلاطین هستند، چنین است: لک، زند، روزبهان، متلیج، حصری، شهرزوری، مازیار، گیلانی، امین‌لو، مملو، گج، گورانی، زکئی، کلاجیر، بازوکی، بایی، چمشکزک، عربگیر لو^(۵) و جز این‌ها... بیست و چهار عشیرهٔ دیگر کُردان در قراباغ اران^(۶) می‌زیند و به نامی کلی

۱- ک. ک. کردویف. دستور سنجشی زبان کُردی، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۷، نیز، از همین مؤلف: زبان کُردی، مسکو، ۱۹۶۱، ص ۸.

۲- دکتر. م. مکرری. بیژن و منیجه، داستان کهن کُردی به زبان گورانی. پاریس، ۱۹۶۵.

۳- بنگرید: و. ف. مینورسکی. کُردان. یادداشت‌ها و خاطرات. ص ۱۸.

۴- بنگرید: گ. ب. آکوف. تاریخ مردم کُرد (طرح). مسکو - ایروان، ۱۹۶۵.

۵- چمشکزک و عربگیر نام بخش‌هایی کُردنشین است. که امروز در قلمرو ترکیه هستند - س. ا.

۶- در این جا مؤلف نام درست آذربایجان روس را که در اساس اران است بدرستی آورده است - س. ا.

ایگیری می‌دُرت (به زبان‌های ترکی، یعنی بیست و چهار - س.ا.) شهرت دارند.^(۱)

در این بخش از ترجمه شرف‌نامه که ما آن را اقتباس کرده‌ایم، خطاهایی راه یافته که از جمله، خطاهایی است که تحریفات چاپی نخستین نشر آن^(۲) و نیز از این خطای ترجمه فرانسه آن سرچشمه گرفته که در آن گفته شده است کُردان ایگیری می‌دُرت «در قریباغ اران می‌زیند». در شرف‌نامه چاپ قاهره، «قراباغ ایران» آمده است. در جمله خطاهای گوناگون، به‌ویژه باید درباره خطای وابسته به پیدایش کُردان ایران از «قبیله گوران» و جای دادن گوران‌ها در جمله کُردان ایران یاد کنیم، زیرا در شرف‌نامه، نه این که گوران، بل کُرنی آمده است^(۳) و این نام را بسیاری از مؤلفان، از هورنله^(۴) گرفته تا هولیرد^(۵) دیگر پژوهشگران اروپایی «کُردان» یاد کرده‌اند.^(۵) کوتاه بگوییم، سخن بر سر آن است که در «کُردان ایران»، گروهی به‌جز گوران‌ها را می‌بینیم. اما، این نکته درخور نگرش، است که می‌توان گفت، همه این کُردان، امروز به گورانی سخن می‌گویند و به گروه کُردان جنوبی، یعنی گوران‌ها تعلق دارند. چنان که اگر از روی تاریخ کریم‌خان زند^(۶) به زندیان بنگریم، می‌نماید اینان با زنگنه، از یک ریشه هستند. کنسول - آ.آ.آرف - با یادآوری این که «کریم خان زند، خودش زنگنه بود»، این روایت را می‌آورد که «زنگنه»، از «زنگین» به معنی «نیرومند» و یا «غنی»، سرچشمه گرفته و خود زنگنه‌ها چنین می‌شمارند که اصل و نصب آنان به تازیان بنی‌اسد حجاز می‌رسد.^(۷)

این شجره، از آن جا شایسته نگرش است که علی‌اللهیان نیز، پیدایش خود را به تازیان بنی‌اسد می‌رسانند.^(۸) در این نکته اشاره‌ای به اشتراک پیدایش کُردان زنگنه و گوران‌ها می‌بینیم، افزوده این که، بخش باقیمانده، آنان در فارس، تا همین چندی پیش، همچنان خود را «کورونی» که می‌نماید شکل تحریف شده «گورانی» باشد می‌نامیدند.^(۹)

نتیجه‌گیری درباره تعلق گورانی زنگنه^(۱۰)، فراگیرنده همه شاخه‌های آنهاست. چنان چه،

۱- شرف‌نامه، ۱، مسکو ۱۹۶۷، ص ۳۶۹-۳۷۰.

2- V. Veliaminof - Zernof. Scheref - nameh. t.l, S-pb. 1860, p. 323

۳- شرف‌نامه، چاپ قاهره، ص ۴۲۳-۴۲۴.

4- Hornle. - Magazin. 1837, S. 5

5- H. Layard. p. 259; Iranische Dialekte. Aufzeichnungen über kurdische Dialekte. Berlin. 1939

۶- چنان چه، در این باره بنگرید: کریم‌خان زند. تهران، ۱۳۳۳.

۷- آ.آ.آرف. - مطالبی...، ۲، ص ۱۴۱.

۸- V. Ivanow, p. 186. اقتباس از متن فارسی.

۹- Rich. I, p. 271.

۱۰- V. Ivanow, p. 291.

۹- بنگرید:

۱۰- بنگرید:

آ. آرف یادآور می‌شود که زنگنه‌های ترکیه و دقیق‌تر بگوئیم، زنگنه‌های امروزی ایران، به پنج گروه تقسیم می‌شوند: زنگوندهایی که در بخش کفری می‌زیند و کُردان طالبانی و سیاه منصور که باشندگان ولایت کرکوک هستند، چگنی که در کنار آنان و نیز در لرستان، می‌زیند کی‌توان‌ها که در بخش ساری تپه زندگی می‌کنند. سپس، گواهی می‌شود که توده‌اساسی زنگنه در ایران و بخشی از آنها در سوریه هستند و به زبان کُشوری که در آن جا می‌زیند، سخن می‌گویند. وف. مینورسکی، به هنگام تفسیر این برنهاد، ضروری دیده آن را دقیق‌تر سازد و بگوید که می‌نماید باید آن را در زمینه دوزبانی بودن آنان دریافت، زیرا «زنگنه، بی‌چون و چرا، قبیله‌ای کُرد است».^(۱) یادآور می‌شویم که توده‌اساسی این کُردان، پیرو مذهب علی‌اللهی هستند.

اما، سخن تنها بر سر زنگنه و زنده‌های خویشاوند آنان و حتی، درباره‌چنین شاخه‌های آنان چون طالبانی، چگنی، سیاه منصور و دیگر گروه‌هایی نیست که در پهنه‌ای گسترده، از کرکوک گرفته تا کرمانشاهان و لرستان می‌زیند.^(۲) همراه با آنان، دیگر بخش‌های کُردان ایرانی هم، گورانی هستند. چنان‌که، اگر به فهرست یاد شده‌آنان توجه کنیم، درخواستیم یافت که کُردان بابی، همان گوران‌های بابایانی امروز هستند^(۳) و این که در ماهیدشت، باید کُردانی را دید که در یکی از کانون‌های گورانی ماهیدشت می‌زیند. درباره‌گیلانی‌ها نیز باید همین را گفت: امروز، با این نام، یکی از گروه‌های کلهر را می‌شناسیم؛ در میان آنان ممایی‌ها و یا چنان که رولینسون یکی از گروه‌های راوند‌ها را می‌نامد^(۴)، ممایی‌ها را می‌بینیم که از اعقاب نعلویی‌های یاد شده در شرف‌نامه هستند. این، فراگیرنده گزها نیز هست که ادموندز، در آنها، اعقاب کُرد گج را که از روی همین سرچشمه بر آنها آگاهی داریم می‌بیند.^(۵) این را هم بگوئیم که روزبهان که شرف‌خان از آنها یاد کرده است، امروز به نام روژبایان، یکی از گروه‌های بزرگ گوران‌ها هستند.^(۶)

تاریخ روژبایان‌ها همسان بسیاری از دیگر گروه‌های کُردان ایرانی، از این نگاه درخور

۱- مطالبی پیرامون بررسی‌های خاوری، ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲.

2- A. Dupre. Voyage en Perse..., V. II, 1819, p. 467

۳- بنگرید: همان جا ص ۱۸۴.

4- H. Rawlinson. - IRGS, v X, 1841, p. 25

5- C.I. Edmonds. Kurds, Turks and Arabs, London, 1957, p. 279

۶- بنگرید: وهی نسخه خطی. ص ۲۳.

نگرش است که ریح^(۱) و ریترا، در سده نوزدهم میلادی، بخش موصل را که باشندگانش کرمانجی هستند^(۲) چون جای زیست اینان یادآور شده‌اند. در این جا، این بدان معنی است که سخن درباره گذار عنصر کرمانجی به جنوب کردستان و گورانی شدن آن است. در نمونه کردان اردلانی که شرف‌خان بدلیسی درباره آنها می‌نویسد که اینان «از تبار فرمانروایان دیاربکر و نبیرگان احمد بن مروان» بوده‌اند و این که اینان، پس از آمدن به جنوب، خویشتن را «در میان قبیله گوران» یافتند.^(۳) اردلانی‌ها، با آغاز اعتلای خویش، بر شهرزور و اردلان چیره شدند، اما هم‌هنگام با آن، از آن جا که در میان گوران‌ها بودند، آن چنان گورانی شدند که یکی از مهمترین مرحله‌ها در تاریخ ادبیات گورانی با نام آنها وابستگی دارد.

برای نمایانیدن روند گورانی شدن کرمانجی‌هایی که به جنوب کردستان درافتادند، در تاریخ کردان چمیشکزک که روزگاری در بخش ارزروم می‌زیستند درگنگی می‌کنیم. به روایت‌هایی که شرف‌خان بدلیسی درباره پیدایش اینان از تازیان و در موردی دیگر درباره پیدایششان از ترکان آورده است کاری نداریم و به گواهی وی در این بار بسنده می‌کنیم که در سال ۱۱۶۰ میلادی، بنیادگذار این دودمان به اسارت گرجیان درآمد. اما، از آن جا که خواهر وی، همسر شهریار ارمن بود، (شهریار ارمن؟) هدایا و تحفی به گرجستان فرستاد و وی را از بند و زنجیر وارهانید. سپس، شرف‌خان بدلیسی می‌نویسد که اینان، در سرتاسر کردستان از نگاه قدرت عشیرت و قبیله‌هایشان آوازه دارند... قلمرو ولایت اینان در کردستان، آنچنان گسترده است که بزرگان و عوام‌الناس و به‌ویژه، خاقان‌های پر عظمت در فرامین و احکام، سرزمین آنان را کردستان می‌نامند^(۴) چنان که می‌بینیم، در برابر مایکی بزرگترین واحدهای فتودالی کرد جای دارد که تاریخش بدان انجامید که واپسین فرمانروای آن جا، شانزده پسر از خود به جای گذاشت و آنان به جان یکدیگر افتادند و چمیشکزک فروپاشید و اثری هم از آن در میان کردان کرمانجی نماند. اما، در عوض، نام چمیشکزک را در میان کردان ایرانی می‌بینیم. برای باور براین که این یک همخوانی تصادفی نیست، این یادآوری شرف‌خان بدلیسی را هم به یاد بیاوریم که نوشته است عشیرت آنان را تلیکشی می‌نامیدند و این نام یکی از ایلات لرستان است.^(۵) از این اطلاعات، نمی‌توان نتیجه گرفت که بخشی از ایلات چمیشکزک که

1- CL. Rich. Narrative. V. II, p. 83-84

2- K. Ritter, IX, S. 739

۳- شرف‌نامه، ۱۰۶۷، ۲۲-۲۲، ۳۶۹

۴- همان جا، ۲۳۰-۲۳۱

O. Mann. Die Mundarten der Lur - Stamme. Berlin, 1910, S. XXLL - XXIV.

۵- بنگرید:

روزگاری از ایلات پر قدرت کرمانج بودند، پس از درغلتیدن به بحران، کوشیدند تا با کوچیدن به جنوب کُردستان، رهایی یابند؛ و این که چون مَلِکشی ها هیچ ویژگی کرمانجی را نگه نداشته اند، باید سببش این باشد که پس از افتادن به محیط تازه، سرانجام، در این محیط حل شده اند؛ و این که از چمیشکرک ها، به جز گروه های نه چندان بزرگ مَلِکشی، هیچ اثری بر جای نمانده است.

در این مورد، تاریخ باجلان ها نیز که ک.ریچ و ای.چیریکف شرح آنها را آورده اند^(۱)، نمونه درخور نگرش دیگری است. از این شرح، روشن می گردد که باجلان ها، روزگاری در بخش موصل می زیستند و کرمانجی بودند^(۲) و ف.مینورسکی می نویسد که باجلان ها، این «کُردهای اصیل، در آغاز سده هجدهم میلادی به دریم و در تنگ آمدند و در دشت ذهاب نشستند و در آن جا، با مردم گوران که به یک شیوه ویژه فارسی سخن می گویند آمیخته شدند»^(۳) در این جا، آنان شیعی شدند^(۴) و به گورانی شدن آغاز کردند؛ زبان آنها که از کرمانجی جدا گردیده بود، در گویش جداگانه «باجلانی» شکل یافت^(۵)، که دن.مکنزی، که آن را مورد بررسی قرار داده، آن را چون واحدی که با کرمانجی جنوبی تفاوت دارد، نمایان ساخته است؛ هم هنگام، دیده آمد که ا.مان، این گویش را در یک رده با آوومی و کندوله ای، بر زمینه ای گورانی جای می دهد. این بدان معنی است که کرمانجی - باجلانی، پس از درآمدن به پیرگاه گوران ها به گورانی شدن آغاز کردند و در این باره جای سخنی هم نیست که بخشی از آنان که به پشتکوه افتاده بودند به محیط فیلی ها درآمدند^(۶)، به لر شدن آغاز کردند^(۷) و چنان که یادآوری شده است، نام باجلان وند به خود گرفتند^(۸).

از این جستارها روشن می گردد که اگر بخشی از باشندگان جنوب کُردستان، گورانی

۱- ای.چیریکف. دفتر سفرکمیسر روسی میانجی در تحدید حدود ایران - ترکیه، سال های ۱۸۴۸-۱۸۵۲. KRGO - کتاب نهم، ۱۸۷۵.

۲- بنگرید: K. Ritter, IX, S. 739.
۳- ف.مینورسکی. - جستارهایی، ص ۱۷۹. ۴- همان جا، ص ۱۸۰.

5- D. N. Mackenzie. Baidlani. - BSOS, v XVII, 1956.

Rawlinson. - JRGS. v. IX, pt1, 1839, p. 107.

CL. Bode. Travels ... v. II, p. 288.

Rawlinson. - JRGS. V. IX, pt1, 1839, p. 107.

CL. Bode. Travels... V. II, p. 288.

۶- بنگرید:

۷- بنگرید:

۸- همان جا، ص ۷۷.

نبوده‌اند، با گذشت روزگار، در معرض گورانی شدن قرار گرفتند؛ و کردان کرمانجی هم که به این جا رخنه کرده بودند، با گورانی شدن روبرو گشتند. ویژگی درخور نگرش این گورانی شدن، آن بود که این روند، تنها فراگیرنده باشندگان کرد نبود، چنان چه، اگر به سنجابی‌ها بنگریم، در میان آنان لرهای ارکوازی و وتکاوند را خواهیم دید.^(۱) افزوده بر این، در نمونه لرهای قرالوس، امکان داریم این تصویر را در برابر دیده بیاوریم که چه گونه، لرها در زیر تأثیر گوران‌ها، رفته رفته به گورانی شدن آغاز کرده‌اند؛ اکنون آنها را «قبیله‌ای کرد» می‌نامند.^(۲) این روند، دیدگاه ا.ب. سن را در این باره که گویا، گوران‌ها همان لرها هستند رد می‌کند و تاریخ شکل یابی آن گروه از مردمی را که «کردان لر» نامیده می‌شوند^(۳) می‌نمایاند. همین روند، بر سبب‌های بودن گروه‌های «ایلات کرد» در پشتکوه لرستان روشنی می‌اندازد. بدیهی است که بخشی از اینان کرد هستند، اما اینان، در اساس، همانا لرهایی هستند که کرد شده‌اند. در نمونه لک‌ها، یعنی آن گروه از مردمی که تا همین چندی پیش، لر بوده‌اند، روند کرد شدن را تماشا می‌کنیم.^(۴)

می‌دانیم که لک‌ها، در منطقه «بی طرف» میان لرستان و کردستان می‌زیند. سن، به هنگام سخن دربارهٔ اینان، گواهی می‌دهد که در نوار مرزی کردستان با لرستان، چند قبیله می‌زیند که «نه در جمله لران هستند و نه در جمله کردان».^(۵) ب. کریمی می‌نویسد، در این نوار، نه این که کردان یا لران، بل «آمیخته‌ای از کردان و لران»^(۶) زندگی می‌کنند. لک‌ها، یکی از اجزاء ترکیبی این «آمیختگی» بودند که و دیتل، آنان را همراه بالرها و بختیاری‌ها، در جمله کردان بر شمرده بودند.^(۷) پس، سخن بر سر این نیست که لک‌ها، کرد بوده‌اند یا لر، بل در این باره است که روشن سازیم رشد قومی آن در کدام سوست.

سرچشمه‌های سدهٔ نوزدهم میلادی، به این پرمسان پاسخ می‌دهند. چنان چه، ی.ای چیریکف یادآور شده بود که «لرها و لک‌ها، به گویش‌هایی گوناگون سخن می‌گویند».^(۸) از این جا، دیده می‌شود که رشد قومی لک‌ها، در سوی نزدیکی بالران نبوده است. پس از گذشت

۱- بنگرید: جستارهای...
 ۲- خلاصه تاریخ الكرد و کردستان، ۱، ص ۹۳.
 ۳- حسین محزنی موکریانی، ص ۵۲.
 ۴- بنگرید: و.ف. مینورسکی، جستارهایی...، ص ۳۱۷.
 ۵- E.B. Soane, p.381.

۶- کریمی. راه‌های باستانی...، ص ۳۱۷.
 ۷- بنگرید: و. دیتل - کتابخانه برای قرائت، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۲۷.
 ۸- بنگرید: و. دیتل - کتابخانه برای قرائت، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۲۷.

نیم سده، فریج - خاورشناس آلمانی - «کلهرها - لرها» را یکی کرد^(۱) و اندکی پیش از وی، ژ. دو مورگان گواهی داده بود که کردان کلهر، به لکی سخن می گویند.^(۲) در پژوهش علمی، بر اساس داده هایی از این دست، این باور پدید آمد که کلهرها، نه این که کرد، بل شاخه ای از لران اند^(۳)، زیرا گوران ها و دیگر گروه های باشندگان جنوب کردستان، به گواهی روسو، دارای «نام عمومی لک» هستند^(۴) و لک ها را چون یکی از گروه های لران می شناسند.^(۵) اما، این که لک ها که در لرستان می زیند، چنان که ج. م. کنیرتوجه کرده^(۶)، به راستی لر هستند، نکته ای است دیگر. این که کردان زنگنه^(۷) و باجلان ها، و از جمله آنهایی که نام لری «باجلانوند» دارند، در لرستان می زیند و این نمایانگر لر شدن آنهاست، به هیچ روی گویای لر بودن زنگنه و باجلانی ها نیست. درباره لک ها باید گفت که پ. لرخ، روزگاری پیش، یادآور شده بود که «تیره های بسیاری از کردان، خویشان رالک می نامند و به زبانی سخن می گویند که با گویش لری تفاوت دارد».^(۸) و ف. مینورسکی با یادآوری این که گویش های کردی و ایرانی، از جمله لری، با یکدیگر تفاوت دارند، افزوده است که «در محل تلاقی کردستان و لرستان، تیره های بسیار و گوناگونی هستند که به زبان فیلی سخن نمی گویند»^(۹) و زبانشان همان گویش جنوب کردستان است».^(۱۰) دن. مکنزی، با آوردن این گویش، آن را با شکل های گورانی مقابله می کند و خویشاوندی نزدیک این ها را با یکدیگر یادآور می شود.^(۱۱) پس، از این جا، شگفت آور نیست که و دیتل با یکی دانستن گوران ها و لک ها، یادآور شده است که لک ها «رفته رفته، از این رهگذر، زبان پیشین و آداب نیاکان خود و همراه با آن، نام

۱- دوکتور فریج. کوردلر تاریخی و اجتماعی تدقیقات، استانبول ۱۹۱۵، ص ۱۶.

J.D. Morgan. Mission scientifique en poesie. t. II, paris, 1895. p. 94-95.

۲- بنگرید:

3- R.Ler - Porter. Traveis in Georgia, persia Armenia. V.II, London, 1822, p. 195-197

4- I. EX. Rousseau. Foungruben des Orients, t. III, Wien, 1813, S. 88

۵- Miw, ۳، سال ۱۹۱۵، ص ۳۱۷. Tòe Enciclopadi. of V. Minorsky. Lak (p. 10-11), Lar (p. 41-50). II, London, 1936. Islam,

6- J.M. Kinneir. Mem. georg., t. I, p. 206

7- CL. Bode, II, p. 77

۸- پ. لرخ. پژوهشهایی درباره کردان ایرانی... کتاب اول. ص ۳۹.

۹- چنان چه، درباره این گویش، بنگرید: ب. پ. بالایان. برخی ویژگی های تکامل قومی لرهای ایران. - «کشورها و مردمان خاور نزدیک و میانه». IV، ایروان، ۱۹۶۹، ص ۱۰۴.

۱۰- و. ف. مینورسکی. - جستارهایی...، ص ۳۱۷.

۱۱- دن. مکنزی، مردمان آسیا و آفریقا. ش ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۱۶۳.

عشیره‌های خود را از دست می‌دهند».^(۱) چنان که می‌بینیم، سخن بر سر گرد شدن لک‌ها و همراه با آن، گرد شدن همه مردم خویشاوند آنان در کرمانشاه و بخش‌های همجوار آن در لرستان است که امروز، در جمله مردم گرد و از جمله، از گوران‌ها به شمار می‌روند.

در ادبیات باختر زمین، به‌رغم این نمودارهای گورانی شدن نه تنها گردان ایرانی، بل حتی لران، درباره گوران‌ها، هر از گاهی چون درباره تیره‌ای رو به نابودی سخن می‌گویند. باور به «رو به نابودی بودن» اینان، چنان بزرگ بوده که آ.آرلف با یافتن چند ناقص العُضو، نتیجه‌گیری‌های دور و درازی درباره معیوب بودن و از میان رفتن جسمانی آنها کرده است.^(۲) اما، بدیهی است، مطلب بر سر این نیست که گوران‌ها از میان رفته‌اند، زیرا در ترکیب مردم گرد نه تنها «تیره» گوران هست، بل گروهی بزرگ از گردان جنوب خاوری را به نام گورانی می‌شناسیم. مطلب بر سر این است از کیر-پورتر و کنیر گرفته^(۳) تا-می توان گفت که- همه مؤلفان باختری و در پی آنان، همه مؤلفان ایرانی، به هنگام سخن درباره «از میان رفتن آنان»، روند لر شدن و پارسی زبان شدن مردم جنوب خاوری کردستان را در کل، به دیده دارند.^(۴) به هنگام رد این دیدگاه‌ها نمی‌توانیم به گرایش ناهمسو- تلاش برخی از مؤلفان گرد برای اثبات این که لر‌ها و بختیاری‌ها هم گرد هستند- توجه نکنیم.^(۵) درست است که شرف خان بدلیسی لر‌ها را در جمله گردان آورده است، اما راستش این است که لر، لر است نه گرد و تأثیر پارسی، در تفاوت میان آنان با گردان نقشی اندک نداشته است. افزوده بر این، نه تنها لران، بل برخی از گروه‌های باشندگان گرد هم دچار تأثیر پارسی شده‌اند. تصادفی نیست که واقع‌بین‌ترین مؤلفان کرد، به نوشته وهبی، به ناچار به تأثیر بزرگ زبان و فرهنگ فارسی بر این گردان^(۶) و کشش آنان نه به سوی گردان، بل به سوی مردم ایران مرکزی، چون پی‌آمد این تأثیر زبان و فرهنگ اعتراف می‌کنند. دیرگاهی است که این گرایش، در بخش‌های خاوری کرمانشاهان که با «شرایط طبیعی اش» به روی تأثیر پارسی باز است، دیده می‌شود.^(۷)

۱- و. دیتل، کتابخانه برای قرائت، ج ۹۵، ب ۲، سال ۱۸۴۹، ص ۱۲۷؛ همان‌جا، ج ۱۱۹، ب ۸، سال ۱۸۵۲، ص ۱۴.

۲- بنگرید: آ.آرلف- مطالبی...، ص ۲۱۳.

3- J.M. Kinneir, i, p. 203

K. Ritter. IX, S. 369.

۴- از آن جمله است:

CQasemlou. Kurdistan and the Kurds. prague. 1966, p. 26.

۵- بنگرید:

۶- وهبی. نسخه خطی. ص ۲۳.

۷- بنگرید: کرمانشاه... IKOROO... XXII. ش ۲، سال ۱۹۱۵، ص ۲۳۲-۲۳۴.

به ویژه، تأثیر زبان و فرهنگ پارسی، در وابستگی با کشیده شدن این بخش ها به حوزه نفوذ بازار سرمایه داری سرتاسری ایران، به نفوذی سخت آغاز کرد.^(۱) این نکته نیز که بخشی از مردم این بخش ها، پیرو تشیع هستند، به این تأثیر، یاری بزرگی کرده است. تأثیر پارسی و از جمله فرهنگ پارسی، در سرتاسر جنوب و حتی مرکز کردستان نفوذ کرده است. تصادفی نیست که سن، در آغاز سده بیستم میلادی، تأثیر نیرومند ایران را در سلیمانیه که از کانون های سیاسی و فرهنگی کردستان (آن روز عثمانی - س.ا.) و امروز کردستان عراق است، یادآور شده است.^(۲) یاسمی، درباره این نکته، گواهی می دهد که در زندگی معاملاتی و سیاسی سلیمانیه، زبان فارسی به کار می رفت و این که تا سال ۱۹۲۱ میلادی، تدریس در مدرسه های این شهر به زبان فارسی بود و حتی، دیرتر، هنگامی که زبان کردی جایگزین فارسی گردیده، آثار سعدی، حافظ، نظامی، جامی و عطار را می خواندند و تدریس در مدرسه ها، از روی نان و حلوائی شیخ بهایی انجام می گرفت.^(۳) این گواهی، یکی از سبب های خرده گیری تند ک.ک. کوردویف بر دیدگاه های «پارسی گرایانه» رشید. یاسمی گردید.^(۴) بدیهی است که دیدگاه های وی، نیاز به ارزیابی خرده گیرانه دارد، اما دست کم، به هنگام ارزیابی، باید از آن چه که سخن درباره آن می رود آگاه بود. ناگفته نماند که معلومات ک.ک. کوردویف. در سطحی است که فریدالدین عطار، در اقتباسی که وی آورده است به دو شاعر - فریدالدین و عطار - «تقسیم» و نام کتاب نان و حلوائی شیخ بهایی، به نام مردی به اسم شیخ نانی حلوائه تبدیل شده است.^(۵) اما، سخن، تنها بر سر آن نیست که «انتقاد» ک.ک. کوردویف از «تاریخ نویسی بورژوائی پارسی»، به بی اعتبار کردن کردشناسی ما تبدیل شد، بل در این باره هم هست که وی، بار دگر کردن تأثیر فرهنگ و ادب پارسی بر ادبیات کرد، آفتابی و نمایان می سازد که وی نمی داند که چکامه سراهای برجسته کرد در دوران مورد بررسی، به سان نه دهب مسحاب در موکر^(۶) و شیخ رضا طالبانی^(۷) و احمد مختار جاف در کردستان ایران، پایه پای کردی، به فارسی هم شعر

۱- بنگرید: گ.ب. آکوف. درباره مسأله یگانگی قومی کردان در ایران، ۱۹۵۲.

2- E.B. Soane, p. 171

۳- کردان و تعلق قومی و تاریخی آنان، ص ۱۳۵.

۴- گ.ک. کوردویف. تحریف کردان در تاریخ نویسی بورژوائی - نوشته های علمی دانشگاه دولتی لنینگراد، ش ۱۷۹.

۵- همان جا، ص ۱۳۴.

۶- حسین حزنی موکربانی. پیشه کی دیوان نه دب. رواندوز، ۱۹۳۵.

۷- چنان چه، درباره آثار او، بنگرید: C.J. Edmonds. Kurdish Lampoonist: Shaikh Riza Talabani

- JRCAS, v. 22, 1935.

گفته‌اند.^(۱) این یادآوری از اهمیت برخوردار است که در این، هیچ جای شگفتی نیست: در دورانی که سخن درباره آن است، سیاست «هضم کردن و فرو بردن» کردان از سوی ترکیه جوان آغاز شده بود^(۲) و کردان که علیه این سیاست مبارزه می‌کردند، هم زبان و ادبیات کردی و هم زبان و ادبیات فارسی را که خویشاوند بسیار و بسیار نزدیک به آنهاست، در برابر این سیاست می‌گذاشتند. تا هنگامی که ارتجاع، از سیاست کمالی‌ها در مورد مسئله کرد تقلید نکرده بود، این روش فرهنگ مردان کرد نسبت به ادبیات فارسی ادامه داشت.^(۳) در جزئیات این سیاست، درنگ نمی‌کنیم^(۴) و به یک سند - گزارش فرمانده پادگان ایرانی شهر سردشت - بسنده می‌کنیم. در گزارش آمده است: «چند شماره از روزنامه کردی، «هویون وطن»، که به بخش‌های مرزی آورده‌اند و در آن خبر به رسمیت شناختن زبان کردی چون زبان رسمی درج گردیده، در این جاسرو صدای زیادی راه انداخته است...»^(۵)

در زمینه این نمونه و نمونه‌هایی دیگر، شگفت‌آور نیست که چنین «تأثیر پارسی» پی‌آمدهای زیانباری برای فرهنگ بومی داشته است. در این باره، فروافتادن ادبیات گورانی در اردلان که تا همین چندی پیش، از کانون‌های آن بود، نمونه‌نمایی است.

چنان که یادآور شده‌ایم، در این جا، رشد ادبیات گورانی، به شکل‌گیری شاهزاده‌نشین اردلان وابستگی داشت. اما، روند فروپاشی آن در سده هیجدهم میلادی که مایه و انگیزه‌اش بحران همگانی فتودالیسم بود^(۶)، بدان انجامید که اردلانی‌ها وابسته به صفویه و سپس، وابسته به قاجارها هم شدند.^(۷) در ستنش این است که این وابستگی، تا لحظه‌ای مشخص، از شکل ویژه فرمانبرداری فتودالی برخوردار بود که با وصلت‌های دودمانی قاجار - اردلان نگهداری می‌شد، اما کار به بلعیده شدن اردلان انجامید. گرویدن اردلانی‌ها به تشیع^(۸) و

۱- دیوان احمد مختارخان سلیمانی، ۱۹۶۰.

۲- گ. ب. آکوف. بررسی انتقادی روایت پیدایش تورانی - ترکی کردان - «خبرنامه علوم اجتماعی» ش. م. سال ۱۹۶۶.

۳- بنگرید: L. Ramout. Les Kurdes et Le croit, paris. 1947.

۴- بنگرید: ا. ا. ویلچوسکی. کردان شمال باختری ایران. تپایی، ۱۹۴۴، ص ۵۵.

۵- گزارش فرمانده پادگان سردشت، به شماره ۴۱۱، مورخه ۳۰ ژانویه سال ۱۹۳۰ میلادی، (۱۳۰۹ شمسی - س. ا.) اقتباس از نسخه‌برداری از سند بایگانی شخص قاضی محمد که پس از آشنا کردن من با این سند در سال ۱۹۴۶ میلادی، اجازه داد که از آن نسخه‌برداری کنم و برای هدف‌های علمی از آن بهره گیرم.

۶- گ. ب. آکوف. درباره مسئله یگانگی قومی در ایران. مسکو، ۱۵۹۲، ص ۱۵-۱۷.

۷- بنگرید: ف. چرنوزوف. اردلان یا کردستان ایران. اخبار ستاد منطقه نظامی قفقاز، ش ۳۳، شال ۱۹۱۳.

۸- بنگرید: CL. Rich, I, p. 77.

تبدیل شدن اینان در سده نوزدهم میلادی، از فرمانروایان شاهزاده‌نشین به والی‌های حکومت شاه در کُردستان، گام مهمی در این راه بود.^(۱) در پی پیوند خوردن اردلانی‌ها با اشراف فتودالی ایران، راه برای نفوذ اینان باز شد و دربار اردلانی‌ها که تا چندی پیش، از آن‌جا آوای «گورانی‌های» کُردی برمی‌خاست، جولانگه مشاعره به تقلید از مقلدین حافظ که بهتر از گورانی نبود اما «مد» بود گردید.

در پرتو این واقعیت‌ها، شگفت‌آور نیست که در آغاز سده بیستم میلادی، ادبیات فارسی، عرصه را بر ادبیات گورانی تنگ کرده و اکثی همدانی - همشهری باباطاهر بنیادگذار چکامه نوین فارسی گردید و دیگر این که احمد خداداده کُردی از دیتون - هر چند به زبانی الکن، اما به فارسی نوشته^(۲) و همولایتی‌اش - ابوالقاسم لاهوتی - با آن که مقاله کُردستان و کُردها را نوشته^(۳)، همچون چکامه‌سرایی پارسی و سپس، چون چکامه‌سرایی تاجیک آوازه برآورده است. یادآور می‌شویم که رشید یاسمی هم چنانی که خودش می‌نویسد، «از این که از این مردم است، به خود می‌بالد»، اما یکی از غزلسرایان بزرگ پارسی‌گوی به شمار می‌آید.^(۴)

اما، همه این‌ها، بدان معنی نیست که ادبیات گورانی و افزوده به آن، زبان گورانی، یکسره از میان رفته باشد. نه تنها در بیستون و ماد چاپ کرمانشاه، بل در کُردستان چاپ تهران هم، چکامه‌های گورانی و از جمله، به شکل خود ویژه تفسیر منظوم حاجی نورعلی الهی بر قرآن، منتشر می‌شود.^(۵) چاپ تألیفات سید عبدالرحمن الحسینی - کُرد گورانی - درباره الهیات، در قاهره^(۶) که نیز، از تألیفات خود ویژه است و درباره دیگر چاپ‌ها و فلکور بسیار غنی کُردی به زبان گورانی، نیازی به سخن هم نیست.

کوتاه بگوییم، سخن بر سر آن است که ادبیات گورانی، برای همیشه از میان نرفته و زبان گوران، همچنان، زبان باشندگان جنوب خاوری کُردستان است. اما ناگفته نماند که در روند کُردی شدن این زبان، گورانی که زبانی مستقل بوده، به یکی از گویش‌های کُردی بدل شده

۱- چنان چه، درباره تاریخ اردلان، بنگرید: H.L. Rabino. Report on Kurdistan, London 1911.

۲- رمان او به زبان روسی هم چاپ شده است: احمد خداداده. نصیب دهقان، مسکو، ۱۹۳۰.

۳- لاهوتی. - خاور نو، ش ۱۹۳۴.

۴- ایرج افشار. نثر فارسی معاصر. تهران، ۱۳۲۰، ص ۱۴۹-۱۵۵.

شکُردستان (تهران)، ش ۱-۵، سال ۱۹۶۲.

۶- چنان چه، درباره او بنگرید: و. نیکیتین. کُردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۳۹۱.

است^(۱) و این که هنگامی که مردم گورانی همجوار بخش های ایران مرکزی، همراه با مردم لر و بختیاری همسایه خود در زیر تأثیر پارسی شدن هستند، بخش اساسی گوران ها - چنان که می توان گفت همه مؤلفان سده نوزدهم میلادی، درباره اردلان یادآور شده اند - به ترکیب مردم کرد، به مفهوم کرمانجی، در می آیند.^(۲)

دیری است که این روند کردی شدن گوران ها آغاز گردیده است. از این رو، تصادفی نیست که شرف خان بدلیسی با آن که گوران ها را از کرمانج ها جدا نمایانیده، با این همه، آنها را در جمله چهار «عشیره آغازین» کرد در آورده است. مؤلفان روزگارانی پیشتر و از آن جمله، مسعودی، گوران ها را کرد دانسته اند.^(۳) این بدان معنی است که گوران ها را به رغم جدا بودن از کردان اصلی - کرمانجی - دیرگاهی است که رفته رفته، چون بخشی از کردان نگرسته اند. پس، شگفتی آور نیست که مستوفی قزوینی - تاریخ نویس ایران در سده سیزدهم میلادی^(۴)، به هنگام نمایاندن دیار کردان، سرزمین زیست گوران ها را هم به آن در آورده است.^(۵) در این زمینه درخور نگرش ترین نکته را یادآور می شویم. می دانیم که ابوحنیفه الدینوری - یکی از بزرگترین تاریخ نویسان سده نهم میلادی - از دینور برخاسته است. نوشته های او به عربی است و در علم، او را چون تاریخ نویسی عرب می شناسند.^(۶) اما، در اشارات المذاهب نوشته رستم خان دنبلی - تاریخ نویس کرد - که آن را آ.د. پاپازیان چند سال پیش در ماتا ناداران باز یافته، این خبر هست که الدینوری، کتابی هم به نام - تاریخ شجره کرد از خود به جای گذاشته است.^(۷) این اثر، تا به روزگار ما نرسیده، اما واقعیت نگارش آن، نه تنها گویای «تعلق قومی» الدینوری، بل گویای باز تاب درکِ آویختگی باشندگان کرمانشاهان به مردم کرد در اثر اوست.^(۸)

چنانی که دیده می شود، کردی شدن باشندگان جنوب کردستان، دیرگاهی است که آغاز

۱-گ.ب. آکوف برخی یادآوری ها پیرامون تاریخ زبان کردی. - «ریانازه»، ش ۷۵ و ۷۸، سال ۱۹۶۸.

۲- بنگرید: H.Rawlinson, - JRCS, v.X, 1841, p. 26-36.

۳- کردان و تعلق قومی و تاریخی آنها، ص ۱۱۳-۱۱۴.

4- Hamd - Allah Mustoufi of Qazvin. The Geogtaphical Part of the Nizhat aL - Qulub . London, 1915, p. 107.

۵- گ.ب. آکوف. - «خبرنامه آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان»، ش ۵، سال ۱۹۶۴، ص ۹۲.
6- Kitab aL- ahbar at- tiwal-. publ. par V.Guirgass. Leiden , 1888

۷- گنجینه نسخ های خطی ماتانادران، شماره ثبت ۶۲۲، ورق های ۲۱ ب، ۵۱.

۸- گ.ب. آکوف. تاریخ انتقادی مسأله پیدایش کردان. ایروان، ۱۹۶۹، ص ۶۰.

شده است. به ویژه در سدهٔ پسین که ویژگی اش همانا یگانگی کردان در یک گروه بوده، این روند، به رَغم همهٔ سد و بندهای راه این یگانگی، به رشد و پیشرفت دست یافته است.^(۱) بدینی ترین ویژگی کردی شدن باشندگان جنوب کُردستان، آن است که اکنون، دیگر سخنی دربارهٔ درآمدن گوران ها و دیگر کرمانج ها به ترکیب کردان، همراه با نگاهداری ویژگی های زبانی و دیگر ویژگی هاشان نبوده، بل بر سر درآمیختگی آنها در یک تیره - با داوری از روی رشد زبانی - بر پایهٔ کرمانجی است.^(۲) بدین سان، امروز سخن بر سر آن نیست که گوران ها کُرد هستند یا نه، بل در این باره است که مرز میان گوران ها و کُردان، تا چه اندازه ساییده شده است.

هر چند که این مسأله، درخور نگرشی است بسیار، اما از آن جا که از چارچوب این نوشته فراتر می رود، به ناچار از جزئیات روند کردی شدن گوران ها دست می کشیم. نیز، از آن جا که مسألهٔ گوران ها همچون خود این مسألهٔ مورد توجه ماست، یادآور می شویم که کردی شدن آنان، هنوز به هیچ روی، به انجام نرسیده است. همچنین، از آن جا که در هر مورد مشخص، ویژگی مشخصی هست، روند کردی شدن گوران ها، در بخش های گوناگون، در سطوحی گوناگون است. هنگامی که در اردلان، به ویژه در بخش های همجوار آن در کُردستان عراق، سخن کرمانجی، عرصه را بر گورانی تنگ کرده است، در جنوب اردلان و کرمانشاهان، «دوزبانی» دیده می شود.^(۳) هر چه پیشتر به جنوب برویم، می بینیم که به همان اندازه، مردم زبان گورانی مادری خویش را بیشتر نگه داشته اند و در این جا، «گوران» به سان «کرمانج» در مرکز و شمال کُردستان، نام طایفه است. در جنوب کرمانشاهان و در لرستان، گروه هایی از مردم هستند که شمارشان نیز اندک نیست و از جملهٔ کُردان به شمار می آیند، اما زبان کردی نمی دانند و به این و یا آن گویش گورانی سخن می گویند.^(۴) پس، آن چه که پیکای کردیم می نمایاند:

نخست این که باشندگان جنوب کُردستان، از نگاه تاریخی «نخستینه ای ایرانی به جز کردی و قائم به ذات بوده اند؛ دوم این که اینان در روزگاری پیش به یکپارچه شدن در قوم گوران، با

۱- گ. ب. آکوف. دربارهٔ مسألهٔ گوناگونی قومی کردان. ۱۹۵۲.

2- J. Ch. Vanly. - Kurdistan, No5, 1959, Rondot o. Le Probleme de l'unification de La kurde. Langue REI. ch. III, 1936, p. 296-307

۳- و. ف. مینورسکی کُردان، یادداشت ها و خاطرات، ۱۹۱۵، ص ۱۸.

4 - T. Wahabiyy - Kurdistan. IX- x, 1956.

داشتن شکل‌های ویژه‌ی اعتقادات و فرهنگ و زبان تثبیت شده در ادبیات آغاز کردند؛ سوم این که همسوی آن، در جریان شکل‌یابی مردم‌کُرد، کُردی شدن گوران‌ها نیز انجام گرفت و در پی آن، در دوران آغازین سده‌های میانه، به گوران‌ها چون به بخشی از مردم‌کُرد نگر بستند و زبان اینان به شاخه‌ای از زبان کُردی بدل شد؛ چهارم این که این می‌رساند که گوران‌ها یکی از بخش‌های اساسی سازنده روند شکل‌گیری مردم‌کُرداند: تاریخ آنان از این روی درخور نگرش است که به رغم پندار، درباره هستی داشتن مردم‌کُرد از روزگاری بس دراز و پاره پاره شدن پسین آنان به تیره‌های گوناگون، می‌نمایاند که پنجم: روند رشد قومی اینان نیز به‌سان همه دیگر مردمان در مسیری ناهمسو - از پراکندگی به یکپارچگی، از گونه‌گونی به یگانگی و از جزء به کل - یعنی در شکل‌یابی گروه‌های گوناگون باشندگان جنوب‌کُردستان «در اتحادیه تیره‌های» گونه‌گون و «فرگشت» پسین آن به قوم‌کُرد^(۱) و گسترش پسین آن به مردم‌کُرد بوده است.

ششم این که به‌رغم پندار در این باره که کُردی شدن باشندگان جنوب‌کُردستان، روند «چیره شدن بر گوران‌های ساکن دشت‌ها و بلعیدن آنهاست»^(۲)، کُردی شدن اینان نه این که پی آمد «بلعیده شدنشان» بل برآیند کنش و واکنش کرمانجی - گورانی، در شکل‌گیری مردم‌کُرد است. گوران‌ها با درآمیختن به ترکیب این مردم، بی‌نام و نشان نشده، بل بر رشد قومی کُردان کرمانج، به‌ویژه در نوار تماس با آنان، تأثیری مشخص می‌گذارند. چنان چه، روشن است که همانا تأثیر گورانی، مایه جدا شدن زبان کرمانج‌های جنوبی به گویشی ویژه گردیده^(۳) که گهگاه، نام ناکامیاب سورانی به آن می‌دهند.^(۴) هفتم، این که اگر به این بیفزاییم که گوران‌ها، به سوی شمال، رخنه‌ای دور و دراز کرده، سرآغاز گروه بزرگی از باشندگان شمال‌کُردستان

۱- گ. ب. آکوف: تاریخ مردم‌کُرد (طرح). مسکو-ایروان، ۱۹۶۵، ص ۱۷-۱۲.

۲- دن. مکزنز کرمانجی، کُردی و گورانی... مجله «خلق‌های آسیا و آفریقا» ش ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۱۶۵.

۳- همان‌جا، ص ۱۷؛ D.N. Mackenzie. The original of the kurdish. "Transactions of the philological Society" oxford, 1961.

۴- ک. کورودوف با جدا ساختن سخن کرمانجی، جنوبی، نه به‌سان «گویشی کرمانجی» بل همچون «گویشی سورانی» برای بررسی سنجشی آنها، زحمت نوشتن یک رساله دکترا را بر خود هموار کرده است: «دستور سنجش زبان کُردی (با استناد به جستارهای کرمانجی و سورانی)». م. ۱۹۶۵. اما، چنان که می‌دانیم «کرمانجی» نام خاص زبان کُردی است و «دستور سنجشی» آنها به این می‌ماند که «دستور قیاسی» زبان آلمانی... دویچ، ارمنی و هابرونی، گرجی و کارتولی و افغانی و پشتو را بررسی کرده باشیم (به آلمانی، نام زیانشان دویچ، به ارمنی زیانشان‌های رونی، به گرجی نام زیانشان کارتولی و نام زبان مردم افغان افغانستان نیز پشتوست - س. ا.).

چون کردان زازا شده‌اند، در اهمیت بررسی نقش آنان در تاریخ قومی کرد، شک و شبهه‌ای نمی‌ماند و این مسأله را در یکی از نوشته‌های آینده بررسی خواهیم کرد.
در واپسین صفحه کردان گوران، چکیده آن به زبان ارمنی به این شرح آمده است:

Գ. Ռ. ԱՆՈՊՈՎ

ԳՈՒՐԱՆԻ-ԲՈՒՐՆԵՐ

Ա մ փ ո փ ու մ

Ահետագայը նվիրված է առավել քիչ ուսումնասիրված Հարավային Քրդստանի բնակչության էթնիկական պատմությանը, նրանց անվանումն են «գուրաներ» Այդ բնակիչները Կուրմանջի-քրդերից տարբերվում են լեզվով ու այլ հատկանիշներով, այդ թվում պաշտամունքով՝ ալի-իլահիզմով, Այդ հիման վրա գիտության մեջ այն համոզմունքն է ծագել, թե գուրանները քրդեր չեն, այլ հատուկ «ոչ բուրգ իրանական տարրեր են»։ Եղած տվյալների հիման վրա հեղինակը եզրակացնում է, որ Հարավային Քրդստանի բնակչության տարրեր խմբերը շատ վաղուց սկսել են միավորվել որպես «գուրանական ժողովուրդ», որն ունեցել է գրականության մեջ ամրապնդված լեզու՝ Այդ պրոցեսի հետ տեղի է ունեցել գուրանների քրդացումն և արդեն վաղ միջնադարում գուրանները հանդես են եկել որպես այն հիմնական ցեղերից մեկը, որոնցից ձևավորվել է բուրգ ժողովուրդը։ Ուսումնասիրելով գուրանների էթնիկական ծագման հարցերը, նրանց ազգագրությունը, լեզուն և կուլտուրան, հեղինակը նպատակ է դնում պարզաբանել նրանց տեղն ու դերը բուրգ ժողովրդի ձևավորման պրոցեսում:

گ.ب. اکوپوف

کردان گوران

(چکیده)

این مقاله اختصاص دارد به تاریخ مردم شناسی باشندگان کردستان جنوبی، معروف به گوران‌ها، مقوله‌ای که کمتر مورد پژوهش و پیکاولی قرار گرفته است. این مردم دارای تفاوت‌هایی با کردان کرمانج از دیدگاه زبانی و دیگر ویژگی‌ها هستند که از آن جمله است پابندی آنان به باورهای مذهبی علی‌اللهی. بر این اساس در جهان دانش این اعتقاد پایه گرفته که «گوران‌ها» کرد نیستند بلکه عناصر ایرانی غیر کُرد هستند. بر اساس مدارک و داده‌های به دست آمده، مؤلف چنین نتیجه‌گیری می‌کند که گروه‌های گوناگون مردم کردستان جنوبی از دوران بسیار پیش به صورت واحدی در آمده‌اند به نام «قوم گوران» که دارای زبانی با پایه‌های استوار شده در ادبیات هستند. در این روند یکپارچه شدن، گوران‌ها کُرد شده‌اند و در آغاز سده‌های میانه همچون یکی از تیره‌های اساسی ایفای نقش کرده‌اند و کُردان از آنها شکل گرفته‌اند. نگارنده با بررسی مسأله‌های شکل‌گیری قومی گوران‌ها - فولکور، زبان و فرهنگ آنها - در نظر دارد موقعیت و نقش آنان را در روند شکل‌گیری مردم کُرد روشن نماید.

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

مسأله کُرد در ترکیه

(از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)

تبرستان
www.tabarestan.info

سخنی از مترجم

سرزمینی که از دوران هلاکوخان مغول، برای محاسبات مالیاتی، کردستان نامیده شده است، بنابر نوشته‌های تاریخ نویسان کرد - شرف‌خان بدلیسی و امین‌ذکی - خطه زیست برادران هم‌تیره ما ایرانیان - کُردان - در قلمروهای امروزی ترکیه و عراق است، هر چند که نام کُردستان ندارند و استان کُردستان ما هر چند که نام کُردستان دارد، تا همین واپسین روزگاران نامش **اوردلان** بود (ارد = زمین و سرزمین، آلان‌ها = آریاییان، ایرانیان = ایران‌زمین).

کاری به آن نداریم که چه گونه از یکدیگر جدا افتادیم، اما نکته این است که هم در عراق و هم در ترکیه به این ایرانی تباران همچون «اتباع ناتنی» می‌نگرند. فاجعه خونباری که چند دهه است در شمال عراق در جریان است و نیز حوادث خونین سال‌های پسین در ترکیه ادامه توطئه‌های استعمار علیه این ایرانی تباران است که در سرزمین‌های متعلق به خویش می‌زیند. ادامه سرزمین‌های زیستگاه تاریخی اینان در قفقاز و در سوریه هم هست. کُردان ترکیه هم از روزگار به قدرت رسیدن مصطفی کمال در ترکیه با تنگناهای گوناگون سیاسی - اقتصادی و اجتماعی روبرو بوده‌اند که هنوز هم پایانی بر آن دیده نمی‌شود.

م.أ. حصارف که باید از مردم کُرد ارمنستان باشد، مسأله کُرد را در ترکیه از آغاز جنبش موسوم به جنبش کمالیان در بیش از هفتاد سال پیش، تا کنفرانس لوزان که پس از نخستین جنگ جهانی تشکیل شده بود بررسی کرده است. در آن هنگام که امپراتوری زهوار در رفته عثمانی در پی این جنگ فرو پاشید و مستملکاتش متلاشی گردید، کُردان نیز به ناچار برای خویش به چاره‌اندیشی پرداختند.

در شورش کُردان آارات در نیمه نخست سده بیستم میلادی، (به رهبری احسان نوری پاشا که پس از سرکوبی به ایران گریخت و چند سال بعد در اثر تصادف با موتورسواری در

ایران جان باخت)، اردوی ترک با موافقت حکومت رضا شاه برای سرکوب این شورش، آراارات کوچک را که در قلمرو ایران بود اشغال کرد و در سال ۱۹۳۳ رسماً آن خطه به ترکیه واگذار گردید.^(۱)

بررسی و پژوهش علمی که در پی می آید، مناسبات کمالیان را با کُردان در ۷ تا ۸ دهه پیش می نمایاند که در ویژه نامه کُردان زیر عنوان مسأله کُرد در ترکیه آمده است.^(۲)

برلین تابستان ۱۳۷۵

سیروس ایزدی

تبرستان
www.tabarestan.info

۱- در دوران حکومت پهلوی، گذشته از آراارات کوچک پهنه‌هایی از ایران به کشورهای دیگری هم منضم شد که از آن جمله است: بخش‌هایی به افغانستان در روزگار رضاشاه، جزیره بحرین به شیخ محل و قصبه فیروزه به ترکمنستان شوروی و در دوران محمد رضا شاه دو هزار کیلومتر مربع نیز پس از ضربه‌ای که آن حکومت به کُردان عراق زد، می‌بایست پیرو پیمان الجزایر میان صدام حسین و محمد رضا پهلوی به عراق واگذار می‌گردید.

۲- هرگونه مطالبی درباره استقلال کُردها که در مقدمه بخش دوم (مسأله کُرد در ترکیه) توسط مترجم آمده مورد تأیید ناشر این کتاب نیست.

جنبش‌رهای بخش‌گردان در ترکیه، پس از گذاز از چند گامه در رشد خویش، در آغاز سده بیستم میلادی، رنگ و ویژگی جنبشی ملی به خود گرفت که سیاست نژادپرستانه بورژوازی ترک در سیمای رهبری ترکان جوان آن را سخت‌تر کرده بود. شکست امپراتوری عثمانی در نخستین جنگ جهانی و پیامدش - ورشکستگی سیاست عثمانی سالاری، همراه با توندهی به ترک سوی خلیفه‌های ترک و ورشکستگی سیاست عثمانی سالاری، عواملی بودند که به شکل‌گیری و رشد آگاهی ملی‌گردان ترکیه و توندهی به جنبش‌رهای بخش‌اینان یاری می‌کردند. در حال و روز فروپاشی امپراتوری عثمانی، گردان هم به‌سان مردم بالکان و کشورهای عربی و جز این‌ها، برای دستیابی به حقوق خویش به‌پا خاستند. در آن هنگام، جمعیت تعالی‌گردستان (کوردستان تعالی جمعیتی)^(۱) نمایانگر مصالح جنبش‌گردان ترکیه بود. این جمعیت که در سال ۱۹۱۸ میلادی پدید آمده بود روشی میانه‌رو داشت، و با حزب «حزبیت و ائتلاف» بر سر واگذاری خودمختاری به‌گردستان در چارچوب امپراتوری عثمانی همراهی و همدستان شده بود.^(۲) جمعیت که نمایندگی‌هایی در ولایت‌های دیاربکر، بتلیس و ایلیازیق داشت^(۳) برای بازگردانیدن گردان از بخش‌های گوناگون آناتولی به زادبوم خویش^(۴)، گماردن گردان به کارهای اداری در گردستان «ترک»^(۵) برقراری تماس با

1- Dr. T.Z. Tunaya, *Türkiyede siyasi partiler 1859-1952*, 429-430

2- M.Toker, *Seyh Sait Ve isyani*, Ankara, 1968, s. 115

3- K. Atatürk, *Nutuk*, cIII, Istanbul. 1932, S. 904, (Vesikalar 8-9)

۴- نیمه‌خاوری ترکیه، در اساس گردنشین است و می‌توان گفت که خط فاصل میان آنان و خطه‌ای که باشندگانیش بیشتر ترک هستند از آنکارا می‌گذرد - س.۱.

حکومت کرد شهر سلیمانیه (در کشور نوین عراق) و مناسباتی دوستانه با انگلیسیان کوشش می کرد. سران جمعیت با پیکاری سختکوشانه با ترکان ناسازگار بودند و آن را نمی پذیرفتند، چنان چه هنگامی که در نشست اعضای جوان جمعیت در استانبول، در آغاز سال ۱۹۱۹ میلادی، اینان خواستار گرفتن تصمیم برای اعلام استقلال کردستان ترکیه و بیرون راندن همه سپاهیان بیگانه و از جمله سپاهیان ترک از آن مرز و بوم گردیدند، سید عبدالقادر - رئیس جمعیت - با این پیشنهاد کردان جوان ناسازگاری نمود، که در این روزگار دشوار برای ترکیه، کوشش بر ضد ترکان شایسته نیست... افزون بر این، وی برای یاری به ترکان پای می فشرد و به اعضای جوان جمعیت اندرز می داد که به بخش های گردنشین بروند و در آن جا علیه کوششی که برای پدید آوردن دولت ملی ارمنیان می شد پیکار کنند و در دل آنان این باور را می نشانید که سلطان پیمان خود را برای دادن خود مختاری به کردان به جای خواهد آورد.^(۱)

اما، سرکردگان جمعیت تعالی کردستان، با همه «میانرو» بودن نقشه هایشان، باز هم نمی توانستند روحیه اعضای تند و تر را به حساب نیآورند. چنان چه کمیسر عالی بریتانیا در استانبول، در تلگرافی به نماینده دیپلماتیک بریتانیا در بغداد، به تاریخ ۱۸ آوریل سال ۱۹۱۹ نوشته بود که عبدالقادر - رئیس سنای دولتی^(۲) - «از سوی کمیته کردان محل، برای من پیشنهادی آورده، خواستار استقلال کردان و آزادی آنان از یوغ ستم جانفرسای ترکان گردیده است». کمیسر عالی در تلگرام دیگری به وزیر امور خارجه بریتانیا او را آگاه کرده بود که «اینان می خواهند دولت آزاد خود را داشته باشند... اینان می خواهند از شر ترکان که به گفته عبدالقادر هرگز کاری برای آنان انجام نداده اند برای همیشه رهایی یابند. او با اندوه و بیزاری از ترکان سخن می گوید».^(۳)

بی آن که در جریان های گوناگون جنبش کردان ترکیه در آن روزگار و شعارها و خواست هایشان ایست و درنگی کنیم، یادآور می شویم که آرمان رهایی از یوغ ستم ترکان،

۵- به پندار کامران علی، بدرخان - شخصیت نمایان جمعیت تعالی کردستان - کردستان ترکیه می بایست فراگیرنده ولایت های ارز روم، وان، بتلیس، دیاربکر، خاریوت (مأموریت العزیز) - خطه ای در پهنای برابر با ۲۰۷ هزار کیلومتر مربع گردد.

(بنگرید: (Dr. T.Z Tunaya. Kurdistan tarihinde Dersim Halep, 1932, S. 120-121

M.N. Dersimi, Kurdistan tarihinde Dersim Halep, 1932, S. 120-121.

۱- بنگرید:

۲- شورای حکومتی عثمانی - س.۱.

چنان ریشه‌های ژرفی داشت که رئیس سنای ترکیه هم به آن گراییده بود. در این زمینه، روش شریف پاشا هم که مقام بزرگ اداری در امپراتوری عثمانی داشت، درخور نگرش است: وی، به هنگام سرپرستی هیأت نمایندگی ترکیه در کنگره ورسای، این مسئولیت را از سر خود باز کرد، خویشتن را نماینده کُردستان ترکیه نامید و با وزیر امور خارجه ایران درباره اعلام استقلال بخش‌های کُردنشین ترکیه - در زیر قیومیت ایران - به گفتگو نشست. او دو یادداشت درباره خواست کُردان ترکیه (۲۲ مارس سال ۱۹۱۹ و ۱ مارس سال ۱۹۲۰) به نام کُردان، همراه با نقشه کُردستان یکپارچه ترکیه به کنفرانس صلح داد. شریف پاشا همچنین با هیأت نمایندگی دانشکده‌های ارمنی هم گفتگوهایی داشت و همراه با آنان، به روز ۲۰ دسامبر سال ۱۹۱۹ اعلامیه‌ای برای کنفرانس صلح داده بود.^(۱)

نیازی به اثبات کردن ندارد که این رخدادها از بالا گرفتن مشکل^(۲) کرد در ترکیه و هنگامی برخاسته بود که در پی جدا شدن همه دیگر متصرفات اروپایی و آسیایی عثمانی از آن امپراتوری، مسئله استقلال ارمنستان و کُردستان «ترک» پیش آمده بود. در چنین حال و روزی، رهبران تازه بورژوازی ترک این هدف را در پیش رو داشتند تا آن چه را که از امپراتوری عثمانی بر جای مانده بود، همچنان در دست خویش نگه دارند. سخن نه تنها بر سر در هم شکستن مداخله مسلحانه خارجی در خطه ترکان، بلکه بر سر ارمنستان و کُردستان هم بود. از این رو، همین که مصطفی کمال پاشا به آناتولی خاوری آمد، برای استوار کردن موقعیت ترکان در این بخش به گردآوری نیرو پرداخت. س.ای. آرلُف - نخستین سفیر شوروی در ترکیه حق تعیین سرنوشت را بدان گونه که آتاتورک آن را می فهمید یادآور شده است؛ او می نویسد که ک. آتاتورک، هم هنگام با پشتیبانی از حق استقلال ترکان، منکر چنین حقی برای ارمنیان و کُردان است.^(۳) از این یادآوری ماهیت سیاست کمالیان را، هم در مسئله ارمن و هم، در مسئله کرد در می یابیم.

کمالیان که نمایانگر و پشتیبان مصالح بورژوازی ترک و از جمله بورژوازی آناتولی بودند، از همان آغاز علیه جنبش‌های بخش کُردان برخاستند. چنان چه، مصطفی کمال

۱- در اعلامیه‌ای که آن را ژنرال شریف پاشا و بوغوس پاشا - نماینده دانشکده‌های ارمنی - امضا کرده بودند، از جمله گفته شده بود: «دو ملت ارمنی و کرد، هر دو آریایی و هر دو دارای آرمان و هدف‌های مشترک هستند که همانا آزادی و استقلال سرزمین‌های آنان از یوغ ترکان است» - س.ا.

2- Problem

۳- بنگرید: س.ای. آرلُف، *خاطرات دیپلمات* ... مسکو، ۱۹۶۰، ص ۲۲۱.

پاشا، به روز ۱۵ ژوئن سال ۱۹۱۹ از آماسیه تلگرام رمزی با متن زیر به نایب والی دیاربکر مخابره کرده بود:

«هر جمعیتی که می‌کوشد در کشور تخم نفاق بیفشاند می‌بایست بی‌درنگ منحل گردد... این خواستی است که آن را وظیفه میهن پرستانه، پافشارانه ایجاب می‌کند. از این رو، من گام‌هایی را که شما درباره باشگاه کُردان برداشته‌اید، یکسره تأیید می‌کنم.»^(۱)

در این تلگرام، سخن بر سر تالان شعبه جمعیت تعالی کُردستان در دیاربکر به دست مأموران ترک است. در هر جا که میسر می‌گردید رویدادهایی از این دست رخ می‌داد. اما، در حال و روز مداخله مسلحانه بیگانه، دشواری‌های تنها این بود که مقامات ترک نمی‌توانستند علیه کُردان به ستیزی آشکار و گسترده دست ببرند و وظیفه آنان در آن گامه نه این که سرکوبی جنبش کُردان بل در این بود که حکومت خود را در کُردستان نگه دارند و از فتوادلان کرد برای ستیز با جنبش‌های بخش ارمنیان بهره گیرند. م. کمال، در همین باره، در تلگرام رمزی به فرمانده سپاه اول در ادیرن، به تاریخ ۱۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ نوشته بود که گویا همه مردم آناتولی «برای رهانیدن استقلال ملی دست به دست هم داده‌اند... می‌توان گفت که همه والی‌ها و متصرف‌ها به این تصمیم پیوسته‌اند. تبلیغ به سود کُردستانی خود مختار، در زیر قیومیت انگلستان پایان یافته است. هواداران این آرمان نابود شده، از میان رفته‌اند و کُردان به ترکان پیوسته‌اند.»^(۲)

نویسنده این تلگرام روشن نساخته است که کدام «کُردان به ترکان پیوسته‌اند»، زیرا می‌دانیم که نه همه رهبران کُرد از جنبش کمالیان پشتیبانی کرده بودند. اما، این نیز واقعیتی است که به کُردان وعده‌هایی داده بودند و برخی از رهبران اینان باور هم کرده بودند که پس از پیروزی کمالیان اداره سرزمینشان به خودشان سپرده خواهد شد. این که شخصیت‌های جنبش ملی کُرد در کنگره آرزووم، در ماه ژوئن ۱۹۱۹ قطعنامه‌ای درباره دلبستگی به جنبش نوزاد‌های بخش ترک تصویب کرده بودند، سرچشمه‌اش همین جاست. کنگره اعلام داشته بود که بر آن است از این جنبش پشتیبانی کند، به شرط آن که شونیستان ترک اداره خطه کُردان را به آنان واگذار کنند. اما، در کنگره اعلام هم شده بود که اگر جز این باشد، کُردان - صرف نظر از

1- Atatürk, Nutuk CIII, İstanbul. 1962, S.901, 903-904 (vasikalar)'

2- Atatürk, Nutuk, CIII. S. 910 (Vesikalar)

جنبش نوزاد کمالیان - به قیامی گسترده دست خواهند زد.^(۱) رهبران کُرد که در این کنگره بودند، در اصل با پدید آوردن دولت ملی ترک که کُردستان ترکیه در چارچوب آن به خود مختاری برسد، سر ناسازگاری نداشتند. از این رو، بسیاری از آنان در کنگره ارزروم که در روزهای ۱۰-۲۳ ژوئیه سال ۱۹۱۹ برگزار گردید شرکت کرده بودند.

جمعیت دفاع از حقوق ملی ولایت‌های خاوری نیز که بسیاری از سرکردگان کُردان عضو آن بودند، همدوش با دیگر جمعیت‌های «دفاع از حق و حقوق» در کنگره ارزروم شرکت داشت. اینان مشکل کُرد را هم برای بررسی در کنگره مطرح کردند.^(۲) با آن که این مسأله بررسی شد، در مانیفستی (بیانه‌ای) که در کنگره تصویب گردید، آمده بود که «ولایت‌های ارزروم، سیواس، دیاربکر، خارپوت، وان، بتلیس... واحدی یگانه هستند که به هیچ دستاویزی نمی‌توانند از امپراتوری عثمانی جدا و یا تقسیم شوند... مسلمانانی که در این خطه‌ها هستند... ویژگی‌های قومی یا اجتماعی هر یک از گروه‌هایی را که از آن ساخته شده‌اند می‌پایند، اما در کل، همه این عناصرهای مسلمان به خود همچون برادرانی که از پدر و مادری یگانه زاده شده‌اند می‌نگرند».^(۳)

شو نیست‌های ترک از آن رو به چنین پان اسلامی‌گری رنگ آمیزی شده باپان ترکی‌گری نیاز داشتند که با بازی با احساسات مذهبی و برانگیختن آن، مسلمانان - کُردان، چرکسان و لازان - را گرد خود و نیز علیه مردم عیسوی کشور متحد کنند. هم‌هنگام با این، چنان که می‌بینیم، در بیانیه‌ای که در کنگره ارزروم تصویب شده بود، همه مسلمانان ولایت‌های خاوری را مردمانی یگانه نامیده‌اند. اما، به‌رغم آن که بیانیه «ویژگی‌های قومی و یا اجتماعی هر یک از گروه‌ها را» پاییده باشد، واقعیت در آوردن آنها به یک «مردم»، از جمله به معنی انکار خود و ویژگی ملی کُردان و این نیز به معنی نشناختن حق خودفرمانی کُردان است. از این رو، شگفت آور نیست که بسیاری از شخصیت‌های جنبش کُرد به کمالیان دل نمی‌سپردند و اینان نیز به نوبه خود نه به توده‌های مردم، بلکه به فتودالان، آقاییان و پیران کُرد تکیه می‌کردند. نامه‌ها و پیام‌های بی‌شماری که م. کمال^(۴) به یاری آنها می‌کوشید فتودالان و پیران با نفوذ کرد

1- „Memorandum Sur La situation Kurdes et Leurs revendications. ...», Paris, 1959, p. 2

V.C. Askun, Sivas Kongresi. Istanbul, 1963, S. 73.

۲- بنگرید:

۳- م. کمال، راه ترکیه نوین، ج ۱، ص ۳۸۱.

۴- م. کمال که چند بار نام او آمده، ژنرال عثمانی - مصطفی کمال پاشا - و همان کسی است که پس از قبضه کردن حکومت، نام آتاتورک یعنی پدر ترکان را هم به خود چسباند - س.ا.

را به سوی خود بکشاند گواه این گفته است.

وی، در ماه اوت سال ۱۹۱۹، قرارهای کنگرهٔ ارزروم را همراه با پیام‌هایی برای برخی از فتودالان کلان کُرد فرستاد و در پیام‌ها، آنان را به مبارزه با «فتنه‌های» ارمنیان و دیگر «دشمنان» فراخواند. چنان چه، در پیام به عبدالرحمن آقا - یکی از فتودالان شیرنگ‌نوشته بود: «همهٔ جهانیان از وفاداری شما به خلافت و تاج و تخت آگاهند. به همین گونه هم روشن است که شما را نخواهد داشت خاک مقدس وطن ما از سوی ارمنیان لگدمال شود. من که بیش از دیگران بر صفات والای شما آگاهم، سخت باور دارم که به زودی شما را بر تارک میهن پرستانی ببینم که هم خویشتن را وقف کار ملت و میهن کرده‌اند. چند نسخه از بیانیه و قرارهای کنگرهٔ ارزروم را برای شما می‌فرستم.

خواهشمندم بی‌درنگ به سازماندهی نیروهای ملی بپردازید و باتوانایی، به کار و کُشت خیانتکارانه دشمنان ما پایان دهید. به میهن پرستی و وفاداری شما، سخت باور دارم و چشم براه ثمرهٔ تدبیرهای شما هستم».^(۱)

تلگرام‌هایی همانند این پیام به حاجی موسی بی - فتودال موتکین -، شیخ عبدالباقی کُفری زادهٔ بتلیسی، عمر آقا - فتودال درشوب، رسول آقای مشاسایی، سعدالله افندی - نمایندهٔ پیشین -، شیخ محمد افندی، شیخ ضیاءالدین افندی نورشینی و به جمال چتوبی - فتودال گُرزآیین - مخابره شده بود.

برخی از فتودالان کرد، فراخوان م. کمال را لیبیک اجابت گفتند و آن را پذیره شدند. اما، بیشترشان نه تنها از این رو که در قرارهای کنگرهٔ ارزروم مصالح کُردان نادیده گرفته شده بود، بلکه در اساس از آن جان نیز که هوادار سلطان بودند و نمی‌خواستند این «تازه بدوران رسیده» را به رسمیت بشناسند، از این تصمیمات پشتیبانی نکردند. دربارهٔ نیروهایی پیشگام جامعهٔ کُردان در ترکیه که در «وفاداری آنان به خلافت و تاج و تخت» تردید و گمان بود باید یادآور شویم که ک. آ. اتاتُورک سخت از آنان بیزاری داشت و سببش هم روشن است: در حال و روز گسترش رزم‌رهای بخش مردمان امپراتوری فروپاشیدهٔ عثمانی، اینان نمی‌توانستند آن «میهن پرستانی» باشند که خویشتن را وقف کار «ملت ترک» و «میهن عثمانی» زِ هوار در رفته کنند. سبب این که تنها انگشت شماری از کُردان به کنگرهٔ سیواس آمده بودند و نمایندگی

بخش‌های کُردنشین... با خود م. کمال، رثوفی، رائف افندی، شیخ حاجی افندی و بکرسامی بود^(۱)، همین بوده است. دشوار نیست ببینیم که این «نمایندگان» ولایت‌های خاوری، چه گونه نمایانگر صرفه و صلاح کُردان بوده‌اند: بیانیۀ کنگره سیواس، به تاریخ ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۹، با همه سوی ضدامپریالیستی‌اش، سر تا پا آغشته از روح شونیس‌م ترک و منکر حقوق ملی اقلیت‌ها و از جمله حقوق ملی کُردان بود.

در ماه ژانویۀ سال ۱۹۲۰، تصمیم‌های کنگره‌های ارزروم و سیواس شالوده «بیانیۀ ملی» پارلمان استانبول که بیشتر نمایندگانش نمایانگر مصالح کمالیان بودند گردید. در نخستین مادۀ «بیانیۀ ملی» آمده بود: «همۀ بخش‌های امپراتوری عثمانی در دو سوی خطی که آن را پیمان صلح مودُرس به تاریخ ۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۸ معین کرده و بیشتر مردم این بخش‌ها ترک و مسلمان هستند و هر یک با دیگری دارای پیوندهای مذهبی و فرهنگی بوده و در راه هدفی یگانه می‌کوشند، واحد یگانه‌ای را می‌سازند و با هیچ دستاویزی به جدایی حقیقی و یا حقوقی از یکدیگر تن در نخواهند داد».^(۲)

هم تصمیم‌های کنگره‌های ارزروم و سیواس و هم مواد اساسی «بیانیۀ ملی» می‌نمایند که کمالیان حقوق ملی برای کُردان نشناخته، کوشیده‌اند از فئودالان کُرد برای هدف‌های خویش بهره‌گیرند و این کار را با «یگانگی دینی و ملی» پرده‌پوشی کنند. پس، شگفتی‌آور نیست که چرا نیروهای ملی کُرد، بی‌آن که چشم براه چیز تازه‌ای از سوی کمالیان باشند، آمادۀ پیگیری آن رزمی شدند که در دوران ترکان جوان آغاز گردیده بود. از سویی، از آن جا که کمالیان برای بی‌سر ساختن جنبش کُردان، شکار رهبران آن جنبش را در استانبول آغاز کرده بودند و از دیگر سو، از آن جا که دولت‌های امپریالیستی از بیم «انقلابیگری» کمالیان می‌کوشیدند از همه نیروهای ناخشنود و از جمله، از جنبش کُردان بر ضد اینان بهره‌گیرند، شتابی بیشتر پدید آمد. شورش سال ۱۹۱۹ ملاطیه را می‌بایست نخستین برآمد جدی کُردان در این دوره برشمرد. برخی از اعضای جمعیت تعالی کُردستان و نیز یک سرگرد انگلیسی به نام نوئل در بسیج‌اندن این شورش دست داشتند. وابسته به همین، گزارش جاسوس انگلیسی که در تابستان سال ۱۹۱۹ به وزارت امور خارجه انگلستان فرستاده شده بود درخور نگرش است: «با عبد القادر و برخی از همپالکی‌هایش گفتگو شد. به آنان پیشنهاد کردم به کُردستان بروند و نفوذ خود را در

1- Askun, Ayni eser. S. 149

2- E.Z. Karal. Türkiye cumhuriyeti tarihi (1918 - 1960). Istanbul, 1963, S. 52

آن جا به کار اندازند. برای تأثیر بر آنها، به ناچار پنج بار تأکید کردم که ماکوشش داریم ترکان را بفریبیم. در این میان، چندان هم نباید به کردان دل سپرد. هدف دولت اعلیحضرت آن است که ترکان را هر چه بیشتر زبون و ناتوان سازد. برانگیزاندن کردان برای این درکارسازی‌ها (عملیات) نقشه بدی نیست». در گزارش دیگری، در همان سال ۱۹۱۹ آمده است:

«کردان، هنوز بر مصطفی کمال نشوریده‌اند، اما نوئل امیدوار است که او را این کار دست دهد...»^(۱) تابستان سال ۱۹۱۹، سرکرد نوئل به ملاطیه در آمد. نمایندگان عشیره کرد بدرخانی. کامران علی بی، جلادت بی - و نیز، جمیل پاشا زاده اکرم بی (از دیار بکر) که پانزده سوار کرد به همراه داشتند به پیشواز او رفتند. بنا بر تلگرام ۱۷ مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۱۹ (به شماره ۵۲۹، از فرمانده سپاه پانزدهم) به کاظم قره بکر پاشا - فرمانده سپاه سوم -، نوئل گفته است که از سوی حکومت سلطان مأموریت دارد که در محل، تناسب شماره مردم ترک، کرد و ارمنی را بسنجد.^(۲) اما، این که خلیل رحیم بی - متصرف (حاکم) ملاطیه - او را بی درنگ نزد خود پذیرفت و به زودی، خلیل رحیم بی که «آق سقال» (ریش سفید) و سرکرده عشیره بدرخانی بود، فرمانروای کردستان اعلام گردید^(۳)، در هدف‌های راستین سفر سرگرد انگلیسی به ملاطیه، جایی برای گمان باقی نمی‌گذارد. به زودی، علی غالب بی - والی ایلدیزلی (خاریوت) - نیز، به دستاویز پیگرد راهزنانی که به بار و بنه چاپار پستی دستبرد زده بودند به آن جا آمد.^(۴) افزون بر آن، خلیلی رحیم بی، نمایندگانی چند از عشایر کرد را هم به ملاطیه فراخواند. همه چیز نمایانگر آن بود که برای شورش علیه ترکان بسیج و سفر بر می‌شوند. چنین می‌نماید که در همین هنگام، کنگره سران کرد که در آن، خلیل رحیم بی همچون فرمانروای کردستان و به نام کمیته دفاع از حقوق کردان، اصول اساسی کردستان آزاد را اعلام کرد، باید در محلی شیرو (نزدیک به بیست کیلومتری ملاطیه) گرد آمده باشد؛ پیامی نیز درباره این اصول برای برخی از سران کرد فرستاده شد. در پیام آمده بود: «کردان که در پی فشار و ستم مأموران حکومت ترکیه، در کردستان به زندگی فلاکت‌باری محکوم شده‌اند، فرار سیدن لحظه رهایی خویش را با خشنودی بزرگی شادباش می‌گویند. مردم کردستان، از امروز دیگر زنجیر بردگی را به گردن نمی‌نهند».

1-Ulubelen. İngiliz gizli belgelariyle Türkiye, Istanbul, 1967,S.202.

K. Atatürk. Nutuk, CIII S. 951.

۲- بنگرید:

۳- بنگرید: Gazet. (غازت)، ۳ مارس ۱۹۲۵.

V, C. Askun. Aynieser.

۴- در این باره بنگرید:

قانون‌های ترکیه که تا امروز ابزار تبهکاری و ستم بوده است، دیگر در چارچوب قلمرو ملی نافذ نخواهد بود. کنگره که هدفش نیک انجامی کردن از راه رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنهاست، در اساس به تدبیرهایی دست خواهد برد که دستیابی به این هدف را امکان‌پذیر می‌سازد. مجلس قانونگذاری، در همخوانی با دوران نوینی که در تاریخ کردستان آغاز می‌گردد، به زودی فراخوانده می‌شود. اما، اکنون پیروی از قرارهای زیر پیشنهاد شده است:

- (الف) دادگاه‌ها می‌توانند در شکل کنونی، تا چندی همچنان به کار و فعالیت ادامه دهند.
- (ب) پلیس، ژاندارمری و قوای نظامی در زیر فرماندهی من خواهند بود.
- (ج) همه جنگ‌افزار، ساز و برگ و لباس‌های نظامی که حکومت برای سپاه سرکوبگر مبارزان کرد فرستاده است. در دست من خواهند ماند.
- (د) عفو عمومی اعلام خواهد شد.
- (ه) تصویرهای طلعت، انور و جمال و نیز «طغرای» سلطان که در بناهای اجتماعی و مدارس آویخته شده‌اند، بی‌درنگ دور ریخته خواهند شد.
- (و) تا هنگامی که آموزگاران کرد به تدریس آغاز نکرده‌اند، درهای مدرسه‌ها بسته خواهد ماند.^(۱)

مصطفی کمال پاشا، در آغاز ماه ژوئیه ۱۹۱۹ بر بسیج و سَفَرِ بُرِیِ شورش آگاه شده بود. وی به فرمانده سپاه سیزده در دیاربکر فرمان داد تا شخصیت‌های کرد را که از استانبول به ملاطیه می‌آیند زیر چشم داشته باشد و پس از ورد، بی‌سروصدا بازداشتشان کند. اما، فرماندهان یکان‌های محلی دل و زهره این کار را نداشتند. پس، فرمان مصطفی کمال، الیاس بی - فرمانده هنگ پانزده (پادگان ایللیزیک) - با پنجاه و دو سرباز سوار بر استر و دو تیربار، به روز نهم سپتامبر ۱۹۱۹ راهی ملاطیه شد. همان‌روز، دو اسواران از ایللیزیک، یک اسواران از سیورک و نیز چند افسر با خودرو از سیواس رهسپار ملاطیه شدند. همین که رهبران گردان از نزدیک شدن سپاهیان ترک آگاه شدند به کاخ پناه بردند و در آن جا آماده قیام گردیدند. اینان برای این کار به سرهنگ بل - سرپرست اینتلیجنت سرویس در حلب روی آوردند^(۲)،

1- Gazet, 3,III, 1925

2- Th. Boos, Connalsarce des Kurdes Beyrouth, 1965. p. 147

اماوی رأی آنان را از شوریدن بر ترکان زد.^(۱)

باید پذیرفت که م. کمال، از این کار به خوبی آگاه بوده است، زیرا اگر در آغاز ماه ژوئیه سال ۱۹۱۹، وی خواستار بازداشت «بی‌هیاهو و بی‌سر و صدای» سران کُرد شده بود، این بار در روز ۱۰ سپتامبر، فرمان داد که آنان را پیگرد و دستگیر کنند. وی، هم‌هنگام با این، دستور داده بود «چهار اندیشی‌هایی کنند تا جنبش جدایی خواهی، از دریافت هرگونه یاری محروم گردد؛ تفتیک بی به ریاست ژاندارمری ملاطیه گماشته شود و یک میهن پرست ترک والی ایللیزاق گردد و او برای پیشگیری از هرکوششی علیه میهن و ملت، فرماندهی همه سپاهیان حکومتی را در ملاطیه و ایللیزاق، یکسره به دست خود بگیرد؛ در همه جا جار بزنند که هر کس به فراریان پیوندد، سخت گوشمال خواهد شد و کیفر خواهد دید...؛ بانگش به این که، به گمان، می‌بایست با سپاهیان بیگانه که هستی ملی ما را به خطر انداخته‌اند پیکار کنیم، درباره آمادگی در این زمینه و تدبیرهایی که پیش خواهید گرفت به من گزارش بدهید».^(۲)

فرماندهان یکان‌های ترک، به زغم اکید بودن این فرمان‌ها، هنوز هم سر تا پا دچار سست دلی و گمان بودند. چنان چه، الیاس بی، به روز ۱۱ سپتامبر گزارش داده بود که مأموری از سوی متصرف آمده است و می‌گوید که «والی - غالب بی - و متصرف آماده‌اند با شرط‌هایی به سرکارهای خود بازگردند. خواهشمند است آگاهی دهید که پذیرفتن و یا نپذیرفتن این پیشنهاد با صرفه و صلاح کشور همخوانی دارد یا نه؟»

اما، فرماندهان یکان‌ها بی‌آن‌که به خطر عملیاتی فعالانه تن در دهند، سران کُردان را سخت زیر چشم داشتند. چنان چه همین الیاس بی، در شب یازدهم و دوازدهم سپتامبر، تلگرافی از سوی خود و دیگر یکان‌های نظامی به ملاطیه فرستاد، که در آن گزارش داده بود کُردان در راکا (پنج ساعت راه تا ملاطیه) گرد می‌آیند و متصرف - خلیل رحیم بی - و هوادارانش نیز در آن جا هستند و عشیره‌های کُرد همجوار (تاسیورک) و حتی عشایر در سیم هم برآند که به خاطر کار کُردان به آن جا بیایند.^(۳)

کمال، که در تکاپوی پیشگیری از پیوستن کُردان در سیم به شورشیان ملاطیه بود، به رشید پاشا والی سیواس - فرمان داد تا آن سران کُرد را که به سود دولت کُرد تبلیغ می‌کردند نزد وی

۱- بنگرید: و. نیکیتین کُردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۹۲.

2- Atatürk . Nutuk, C.I, s. 122, 125-126

۳- همان‌جا، ص ۱۳۳-۱۳۴.

بیاورد. اما، تنها عالی‌شان‌بی (نماینده کُردان قوچ‌گیری و رئیس ناحیه عمرانیه) به دیدار کمال آمد و بس. این دیدار، در سپتامبر سال ۱۹۱۹، در سیواس دست داد و در آن، کمال از عالی‌شان‌بی خواست که کار و کنش هموندان (اعضای) جمعیت تعالی کُردستان را گزارش کند. وی پاسخ داد که پیرو اصل و یلسون - رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا - ولایت‌های خاوری به ارمنستان واگذار می‌گردد و از این رهگذر، حقوق کُردان زیر پا گذاشته می‌شود. برای همین هم کُردان این هدف را دنبال می‌کنند که در ولایت‌هایی که بیشتر مردمانش کُردند، یک کُردستان خودگردان با برخورداری از پشتیبانی سلطان ترکیه بسازند. کمال، در پاسخ گفت که اصل و یلسون هیچ نیرویی ندارد و به سران کُوه پیشنهاد کرد که همانند نمایندگان درسیم با وی همکاری کنند. کمال، در پایان گفت باور دارد که سران کُردان از نقشه‌های ضد ملی حکومت سلطانی فرید پاشا پشتیبانی نمی‌کنند، زیرا همه نمایندگان کُردان، در کنگره ارزروم به وی قول داده‌اند که از وی حمایت کنند و از این رو، او خودش نماینده ولایت‌های خاوری است.^(۱)

کمال، با گفتگو با برخی از سران کُرد این هدف را دنبال می‌کرد که نگذارد آنان به کُردان ملاطیه بپیوندند. هم‌هنگام، یکان‌های ترک برای سرکوبی اینان گسیل گشته بودند. کُردان ملاطیه که برای شورش، بسیج و آماده سفر شده بودند، چون از پشتیبانی عشیره‌های همجوار برخوردار نشده بودند پراکنده گشتند و علی‌غالبی، در آغاز به اورفا و سپس به حلب گریخت. نوئل - سرگرد انگلیسی - از راه البستان فرار کرد.

شرکت‌کنندگان این برآمد که از رهبری خویش و یاری انگلیسیان بی‌بهره مانده بودند هر یک به سوئی فرارفتند.

ناکامی نخستین کوشش ضد کمالی کُردان بدان معنی نبود که کمالیان به جنبش کُردان پایان داده و کار آن را یکسره کرده باشند. در زمینه موارد زیر پا گذاشته شدن آمال ملی کُردان از سوی کمالیان که پیشتر به آن نگرستیم، دشوار نیست دریابیم که جنبش کُردان می‌بایست همگام با آفتابی و رو شدن سیاست ملی کمالیان گسترده‌تر شود. به هر حال، جنبش کُردان در این گامه (مرحله) عاملی چنان کارا بود که از پذیرش بین‌المللی برخوردار گردید. سخن درباره به رسمیت شناختن حقوق ملی کُردان در پیمان سور است.^(۲) هر چند که این پیمان،

۱- بنگرید پیمان و اسناد صلح سور مسکو. ۱۹۲۷، ص ۲۴-۲۵.

۲- پیمان سلحی که در تابستان سال ۱۹۲۰ در پاریس بسته شد و به پیمان سور مشهور است - م.

هیچگاه نافذ و کاری نشد، اما پیشنهادهای آن به هنگام نمایان ساختن سیاست دولت‌های باختری در خاور نزدیک و نمایانیدن جا و تراز پشتیبانی از جنبش‌های بخش کردان که دیگر نمی‌شد آن را نادیده انگاشت، بسیار دیدنی است.

چنان‌که می‌دانیم در ماده ۶۲ پیمان سیور پیش‌بینی شده بود که در قلمرو ترکیه، ولایت‌های خودگردانی که بیشتر باشندگان‌شان کرد باشند پیرو برنامه‌ای که می‌بایست نمایندگان انگلستان، فرانسه و ایتالیا فراهم کنند پدید آید. ماده ۶۳ ترکیه را متعهد می‌ساخت که پیرو برنامه‌ای که کمیسیون فراهم خواهد کرد، خودگردانی را در مهلتی سه ماهه انجام دهد. سرانجام، در ماده ۶۴ پیش‌بینی شده بود که کردان می‌توانند از جامعه ملل بخواهند که حق آزادی و جدا شدن از ترکیه را به آنان بدهد. جامعه ملل می‌توانست این خواست را روا بشمارد و سپس ترکیه هم می‌بایست بناگزییر آن را بپذیرد؛ در این میان، این نکته می‌بایست همچون سازشی ویژه میان دولت‌های عمده هم‌پیمان مستند گردد. واپسین بند این ماده، درباره ولایت موصل بود و در آن گفته شده بود هنگامی که ترکیه از ولایت‌های کردان دست بردارد، دولت‌های عمده هم‌پیمان، با پیوستن داوطلبانه کردان باشندۀ آن بخش از کُردستان که تاکنون در ولایت موصل بوده نیز به این دولت کرد، ناسازگاری نخواهند کرد.^(۱)

در پیمان سور، نخست به پیدایش کُردستان خودگردان در قلمرو ترکیه، با حق تبدیل آن به کُردستان آزاد، پس از گذشت یک سال و پیوستن کردان بخش موصل به آن پیش‌بینی شده بود. برای همین است که و. نیکیتین، به هنگام سخن درباره اهمیت پیمان سور برای کُردان می‌نویسد: «هر چند که پیمان سور تنها در روی کاغذ ماند، با این همه، این پیمان در رشد مسأله کُرد چرخشی بسیار پراهمیت بود. برای نخستین بار در تاریخ، مسأله، خودگردانی ولایت‌هایی که باشندگان‌شان سرب سر کُرد هستند، در یک سند به بررسی گذاشته شد. از آن دم، دیگر در اهمیت بین‌المللی مشکل^(۲) کُرد گمان و دودلی نیست».^(۳)

اما، در هیچ‌یک از آن‌چه که دیده آمد، ویژگی امپریالیستی پیمان سور در کل، و نیز «سیاست کُردی» دولت‌های امپریالیستی انکار نمی‌شود. سخن در این راستا نبود که اینان هوس داشته باشند به کُردان «ترک» در شرایط فرو پاشیده شدن دولت عثمانی استقلال

۱- بنگرید: پیمان و اسناد صلح سور. مسکو. ۱۹۲۷، ص ۲۴-۲۵.

۲- در همه این متن، مشکل به معنی Problem به کار رفته است، زیرا معنی مشکل همین است نه این که دشواری -

۳- و. نیکیتین. کردان، مسکو. ۱۹۶۴، ص ۲۹۲.

بدهند، بلکه اینان در تکاپوی آن بوده‌اند که از آرزوها و آرمان‌های ملی کُردان به سود خواست‌های استیلاجویانه و جهان‌خوارانه خویش بهره گیرند. این، از جمله از آن جا پیداست که انگلیسیان، پس از به‌چنگ آوردن جنوب کُردستان عثمانی - کُردستان عراق کنونی - در آن جا جنبش کُرد را سرکوب کردند و حق استقلال کُردان عراق را به رسمیت نشناختند. اما، انگلیسیان، در همان هنگام از جنبش کُرد در ترکیه «پشتیبانی» کرده، کوشیدند که کمالیان را برای واپس نشینی‌های آینده زیر فشار بگذارند. از این رو، شگفتی برانگیز نیست که کمالیان، هر چه بیشتر به سوی راست گام برمی‌داشتند و برای خوش آیند امپریالیست‌ها، بیشتر به سازش می‌رقصیدند و خوش‌رقصی می‌کردند، امپریالیستان هم به همان اندازه، پیمان سور را «به بوتۀ فراموشی می‌سپردند». برای همین است که هنگامی که ترکان در کنفرانس لوزان، به واگذاری ولایت موصل به انگلستان تن در دادند و هنگامی که از این رهگذر، کام انحصارهای انگلیسی و غیرانگلیسی شیرین شد، پیمان سور از یادها رفت؛ پیداست که پس از آن هم، دستگاه‌های امپریالیستی از مفسده‌جویی و هنگامه‌سازی‌های خویش در مسأله کُرد و جنبش‌رهایی بخش کُردان دست نکشیدند.

وابسته به همین، نمی‌شود، دو پهلوی برونذات و درونذات^(۱) مسأله کُرد را یادآور نشد. پهلوی برونذات این مشکل، همان ویژگی این جنبش بود که سیاست برتری خواهانه ملی (شونیستی) نیروهای واپس‌گرای ترک آن را داغتر کرده بود. پهلوی درونذات، همانا تکاپوی دستگاه‌های جاسوسی امپریالیستی برای بهره‌گیری از این جنبش به سود هدف‌های خویش بود.^(۲) به رَغَم به هم بافته شدن این دو گرایش، رزمندگی این مردم ستمدیده در راه‌هایی از ستم حکومت ترکیه، گرایش‌های آغازین و در نتیجه اساسی است. این رزمجویی که به روزگار ترکان جوان آغاز گردیده بود، در ترکیه کمالی هم ادامه یافت؛ سیاست محافل حاکمه ترک که صرفه و صلاح ملی کُردان را زیر پا گذاشته، می‌کوشید کُردان را در خود فرو برده و یا نابودشان کند، خاستگاه این رزمجویی بوده است. پس شگفت آور نیست که چرا نه تنها توده‌های دهقانان، بلکه عنصری چون یکان‌های پراکنده سوار نظام کرد - حمیدیه - نیز که تا چندی پیش به رژیم سلطان ترک وفادار بودند، به جنبش ضد ترک پیوستند.

می‌دانیم که عبدالحمید (سلطان - خلیفه) سپاه «حمیدیه» را در سده نوزدهم میلادی

1- Objective, subjective

۲- بنگرید: گ. ب. آکوف دربارۀ مسأله وحدت ملی کُردان، مسکو ۱۹۵۲، ص ۱۸.

ساخته بود و آن همانا فوج‌های نمونه عشیرتی فتودالان کرد بود. حکومت ترکیه با ساختن سپاه حمیدیه، امیدوار بود که از آن در پیکار با جنبش‌های رهایی‌بخش ارمنیان و نیز در جنگ با روسیه کار بگیرد. هم‌هنگام، حکومت ترکیه که فتودالان کرد را زیر کنترل خویش گرفته بود، این هدف را هم داشت که جنبش نوزاد کرد را از این نیروی آماده‌بی‌بهره نگاه دارد. حکومت ترکیه به نخستین هدف خویش دست یافت. راهزنان فتودال کرد، به‌ویژه به هنگام تالان و پیگرد ارمنیان که ترکان جوان آن را در سال ۱۹۱۵ سازمان داده بودند «هنرنمایی» کردند. درباره دو هدف دیگر باید یادآوری کرد که به هنگام نخستین جنگ جهانی، چندی از یکان‌ها و گروه‌های رزمی «حمیدیه» که فروپاشیده شدن امپراتوری عثمانی را می‌دیدند به سپاهیان روس پیوستند و هرازگاهی جنگ‌افزار خود را علیه حکومت عثمانی به کار می‌بردند و از این رهگذر، عامل فعال جنبش می‌گردیدند.

کمالیان با آن که به نهاد فتودالی - واپسگرایانه بُنداد «حمیدیه» آگاه بودند، به این امید که کردان در کار و کوشش‌های استیلاگرانه خویش بهره گیرند، آن را از هم نپاشاندند. توده‌های اساسی سپاه «حمیدیه» در «جبهه خاور» بودند و فرمانده آنان - کاظم قرابکر پاشا - بر آن بود که از اینان در جنگ استیلاجویانه با ارمنستان و دست‌اندازی به مردمان فراسوی قفقاز و نیز در «آرام ساختن» کردان کار گیرد. اما، در حال و روز تازه‌ای که پیش آمده بود، نمی‌توانست به هدف‌هایش دست یابد. هنگ‌های «حمیدیه» که از سوی ترکان فریب خورده بودند، از به جای آوردن فرمان‌ها سرباز می‌زدند و هرازگاهی سر به شورش بر می‌داشتند. در این دوره، هنگی که فرماندهی‌اش با خالدبی جبرانلو بود نقشی بسیار فعالانه داشت.

خالدبی جبرانلو که از یک خانواده بزرگ فتودالی کرد برخاسته بود، در استانبول از مدرسه عشیرتی فارغ‌التحصیل شده، با فرهیختگی و کاردانی سپاهیگری‌اش سرآمد فرماندهان «حمیدیه» گردیده بود. او، در همان هنگام جوانی به پایگاه سرهنگی برآمده، در آغاز فرمانده هنگ و سپس فرمانده لشکر در سپاه «حمیدیه» شده بود. وی از فروپاشیده شدن امپراتوری عثمانی و بیدار شدن جنبش کردان زیر سلطه عثمانی همراه با زمزمه «پشتیبانی» دولت‌های باختری از این جنبش، ناگزیری پیوستن به جنبش و یاری به آن را دریافت.

خالدبی جبرانلو و دیگر افسران هنگ وی، در سال ۱۹۲۰، سخت به فرادهی و تبلیغ آرماتان کردستان آزاد آغاز کردند. اینان، در ایلچه (بخش)‌های وارتو، کارلیف، ملازگرت، بولانلیق و خینیس با پیران و سران عشایر کرد درباره رودرویی با قرارهای کنگره‌های ارزروم و

سیواس و نیز ایستادگی در برابر آن ماده «بیانیه ملی» که در آن، در آوردن کُردستان «ترک» به ساختار ترکیه پیش‌بینی شده بود به گفتگو پرداختند.^(۱) اینان می‌انگاشتند که روزگار رهایی از یوغ بندگی ترکان که کُردان را چندین سده در جهل و تاریکی نگه داشته و از پیش‌پاافتاده‌ترین حقوق انسانی بی‌بهره ساخته بودند فرا رسیده است. نیز در همان هنگام، رفته‌رفته در می‌یافتند که در حال و روزی که پیدا آمده است، این حق را می‌توان از راه رستاخیزی زیناوند (مسلحانه)، فرابردن تراز آگاهی مردم و نیز فرادهی آرمان‌های پیکار رهایی‌بخش به دست آورد. از این‌رو، رهبران کُرد به مسلح ساختن عشیره‌های پیرو خویش پرداخته، به آنان رهنمود دادند که در جامعه کُردی بگردند نه کُردی بخوانند و بنویسند و نیز نوشته‌های مردان سیاسی و نویسندگان کُرد - نوشته‌های خود خالیدی جبرانلو، ملااحمد جزری، احمدخانی و دیگران - را در میان کُردان گسترند.

خالیدی جبرانلو، در تابستان سال ۱۹۲۰ با عبدالقادر و عبدالرحمن حق یارلو که از هموندان جمعیت تعالی کُردستان بودند در استانبول تماس گرفت و به یاری آنان با یوسف ضیاء و هوادارانش - نمایندگان مجلس کبیر ملی ترکیه - کنار آمدند و همزمان شدند که از راه جامعه ملل برای دستیابی کُردستان به آزادی از ترکان بکوشند. در همان هنگام، خالیدی جبرانلو، به گردآوری پیام‌های کتبی فرمانروایان روستاهای بخش‌های وارتو، بولانق، ملازگرت، خینیس، کارلیف، سولخان و چپکچور آغاز کرد که در آن پیام‌ها، از جامعه ملل خواسته بودند به کُردستان ترکیه استقلال بدهد. این پیام‌ها، از راه جمعیت تعالی کُردستان، برای مصطفی نمرودی و شریف پاشا، به جامعه ملل فرستاده شد.

کار و کُنش (فعالیت) خالیدی جبرانلو، نادیده نمانده بود. روز ۱۹ اوت سال ۱۹۲۰، او را به ارز روم فرا خواندند و بر سر کمیسیون محاسبات شورای (دادگاه) عالی سپاه گماشتند، تا این که به گمانشان وی را از جنبش کُرد جدا ساخته باشند. اما، این مقام رسمی در ارز روم، پوششی نیک و مناسب برای کار و کُنش پنهانی بود. در سال ۱۹۲۱ (بنابر داده‌هایی دیگر، در سال ۱۹۲۲) خالیدی جبرانلو، در ارز روم، کمیته‌ای پنهانی آراست و همکاری با جمعیت تعالی کُردستان و یوسف ضیاء را که سپس، در پی ناسازگاری خود، از کار مجلس برکنار گردید استوارتر گردانید و همراه با یوسف ضیاء به فرادهی (تبلیغ) آرمان استقلال ادامه داد. اینان

توانستند هشتاد در صد کردان بخش‌های یادشده را به سوی خود بگردانند^(۱) و به دست رهبران، آنان را مسلح کنند و سازمان بدهند. همان‌گونه که کمیته ارزروم، به رهبری خالدبی جبرانلو، طرح رستاخیز مسلحانه در بخش‌های کُردنشین خاور در سیم را در می‌انداخت، اعضای پیشین جمعیت تعالی کُردستان و نیز ترکان، در بخش در سیم - قوچ‌گیری می‌بسیجیدند و سفربری می‌کردند.

ناگفته نماند که گزینش این خطه، نه از سر تصادف بود. سخن بر سر آن است که چنان که م. فروزنه یادآوری کرده است، کُردان در سیم، در ناهمسوی کُردان «فر بود و درست دین» (سنی)، علی‌اللهی هستند و قزلباش نام دارند و «مسلمانان راستین - سنیان - از آنان بیزارند، به‌ویژه که داده‌ها درباره باورهای اینان، بسیار تاریک و افسانه‌آمیز است. روی هم رفته، تا همین روزگار، دور نگاهشان می‌دارند و در تنگنا می‌گذارند...»^(۲) و، اندکی بالاتر، یادآور شده است: «درباره کُردهای عشیرت قزلباش، باید بگویم که اینان هیچ‌گونه خدمت سپاهی‌گری نداشته‌اند و از دیدگاه دولت ترک، در میان مردم آناتولی، به آنان کمتر از همه می‌شود اعتماد کرد. اکنون هم، اینان همین حال را دارند. اینان نه تنها در ارتش خدمت نمی‌کنند، بلکه با آتش قیام‌هایی که پیاپی بر می‌افروزند، حکومت را به در دسر بزرگی دچار می‌سازند...»^(۳) همین زمینه‌ها بود که در گزینش در سیم، همچون کانون جنبش کُردان، کار خود را کرد. در آغاز سال ۱۹۲۰، در تکیه‌ی حسین آیتال در دهستان یلیج (بخش کانگال) نمایندگان کُردان انجمن کردند و در آن کار، سران عشایر جان بیگیان و کُرمیشان و جز اینان همدلی و انبازی داشتند.

برگزیدگان کُردان که در این انجمن بودند، یکدانه سوگند یاد کردند که به خاطر پدید آوردن کُردستانی جدا و فراگیرنده ولایت‌های دیاربکر، وان، بتلیس، ایللیزیک و در سیم - قوچ‌گیری، دست به پیکار مسلحانه بزنند.

در پی قرار این انجمن، کُردان به گردآوری جنگ‌افزار پرداختند. به کانون جنبش آگاهی آمد که نیروی کُرد باختر در سیم که به خوبی مسلح و شمارشان ۴۵ هزار تن است، آماده دست بردن به کار و پشتیبانی از کُردان خاور در سیم هستند؛ در ایللیزیک، شاخه جمعیت تعالی کُردستان پدید آمده است و این که در همه گوشه و کنار کُردستان، جنبش ملی با کامیابی دامنه می‌گیرد و گسترش می‌یابد.^(۴)

۱- بنگرید: Istanbul, 10. VII-1925.

۲- م.ن. فروزنه. سفر به آنکارا و کوده اثرها، ج ۱، ص ۳۰۰.

M.N. Dersimi. Ayni - eser. S. 126.

۳- بنگرید:

ماه نوامبر سال ۱۹۳۰ بود. انجمن سران کرد در سیم و چمیشکزک در خازات (مرکز در سیم) گرد آمد و بر این نهادند که برای دستیابی به حقوق ملی، همکوشی و همکاری کنند. به روز ۱۵ نوامبر سال ۱۹۲۰ یادداشتی، به حکومت آنکارا فرستادند و در آن، این خواست آمده بود که بی درنگ به در سیمیان پاسخ دهند که دیدمان حکومت آنکارا درباره خودمختاری در اداره کردستان چه گونه است؛ کردانی که در زندان‌های ایللیزیک، ملاطیه، سیواس و ارزنجان، دربند هستند، باید همگی، همان دم آزاد شوند؛ همه دیوانسالاران ترک از بخش‌هایی که باشندگانشان بیشتر کرد هستند، فراخوانده شوند؛ سپاهیان ترک را هم دردم، از بخش کوچ‌گیری فرا بخوانند.

حکومت آنکارا، در پاسخ به این یادداشت، هیأتی را به ایللیزیک و در سیم گسیل داشت و این هیأت، خواست‌های کردان را به حق دانست، اما به آنان اندرز داد که از قیام خودداری کنند. لیکن، رهبران کرد، این رایزنان را از خود راندند و به روز ۲۵ نوامبر سال ۱۹۲۰، تلگرامی به امضای سران عشایر باختر و در سیم، از راه والی ایللیزیک، به مجلس کبیر ملی ترکیه فرستادند که در آن گفته شده بود: «در پیمان سور، پدید آیی کردستانی مستقل و فراگیرنده ولایت‌های دیار بکر، ایللیزیک، وان و بتلیس پیش‌بینی شده است. از این رو باید این کردستان مستقل را پدید آرند و گرنه، به ناچار، با دست بردن به جنگ‌افزار، به این حق دست خواهیم یافت».^(۱)

در سیمیان، نوشته‌ای در پاسخ به این تلگرام دریافت نکردند. اما، بلند پایگان آنکارا برای بازی دادن کردان و یافتن فرصت، همراهی و همدلی خود را در پذیرفتن خواست سران کرد، از راه همان والی ایللیزیک به آنان رسانیدند و هم در آن هنگام، دست به کار ترک‌تازی و جنگ علیه جنبش کرد در سیواس شدند.

هم‌هنگام، کمالیان کوششی را دامن زدند که هدفش، کشاندن رهبران نمایان کرد، به سوی خود، به یاری وعده و تطمیع بود. چنان‌چه، والی ایللیزیک بیانیۀ مصطفی کمال را که در آن گفته بود سران کرد - می‌چو آقا و دیاب آقا - را به نمایندگی از در سیم، در مجلس کبیر ملی ترکیه گماشته‌اند، پخش کرد: «نمایندگان کردان، از همه بخش‌های کردستان به آنکارا می‌آیند؛ تصمیم‌هایی به سود کردان گرفته می‌شود و روی هم رفته، خواست‌های کردستان پذیرفته

خواهد شد».^(۱) میچو آقا و در پی او، دیاب آقا که وعده‌ها را باور کرده بودند، همچون «نمایندگان در سیم» به آنکارا رفتند و به دام در افتادند. اینان در تلاش برای رهانیدن خویش، حربه‌ای شدند در دست مقام‌های آنکارا در سرکوبی جنبش‌های رهایی بخش کُردان در در سیم. افزون بر این، کمالیان، چند تن دیگر از در سیم و از جمله، **مصطفی ذکی بی، رامیزی، عبدالحق، تفتیک بی و حسن خیری بی** را هم به «نمایندگی» مجلس کبیر ملی ترکیه برگماردند.^(۲)

به رَغْم سیاست سازشکارانه برخی از سران کرد، جنبش در در سیم آرام نگرفت و در سیم، به هیچ رو، فرمانبردار زمامداران ترکیه نبود. در این جا، **سیدرضا** - شخصیت برجسته کُرد - حکومت واقعی را در دست داشت و او، بی آن که در اصل، با همکاری کمالیان ستیزه ورزد، خواستار به جای آوردن حقوق ملی کُردان، در چارچوب دولت یگانه فدرال بود. خود پیداست که چنین خواست‌هایی با مصالح کمالیان همساز نبود و اینان، با آغاز بهار سال ۱۹۲۱، نقاب «دوستان کُردان» را از رخسار برگرفتند و از گروه‌های مسلح ملی کُردان خواستند که به پایداری پایان داده، تسلیم شوند. هم در میانه، کمالیان ترسانند که اگر نه این باشد، فرمان به نابودی همه روستاهای کُردان خواهند داد. سرهنگ **خالص** - فرمانده سپاهیان ترک در این بخش - به روز چهارم مارس سال ۱۹۲۱، برای بیم انداختن در دل کُردان، تنی چند از شخصیت‌های کُرد را بازداشت و همراه با یک گروهان نگهبان، آنان را پیاده به مزاراگسیل کرد. اما، گروه مسلح کُردان که در جایی به نام **یازیق آجی**، از این کار آگاه شده بودند، به نگهبانان ترک تاختند، آنان را تارومار و بندیان را آزاد کردند.^(۳) همین رخداد نه چندان بزرگ بود که سرآغاز کارزار میان کمالیان و نیروهای ملی کُرد گردید.

کُردان، پس از تارومار کردن نگهبانان ترک، از سرهنگ خالص خواستند که بی درنگ، هنگ را تسلیم کند^(۴) وگرنه، مسئولیت هر پیامدی با اوست. فرمانده ترک، این خواست را نپذیرفت، اما پاسخ داد که خواهشمند است به هنگ اجازه دهند تا به سیواس بازگردند. گروه‌های مسلح کُرد **محدودی، عظمت بی و اشکی بی**، پس از این که خواستشان پذیرفته نشد، به روز ششم مارس سال ۱۹۲۱، عُمرانیه را در چنبره گرفتند (پروستند = محاصره کردند). همه مردم این بخش، از زن و مرد و پیر و جوان، قیامیان را یاری دادند. پس از نبردی که یک شبانه

روز بود، هنگ ترک، چاره‌ای جز تسلیم ننید. دادگاه ویژه کرد، سرهنگ خالص را به مرگ محکوم کرد و او، در مرکز **عمرانیه** که در آن جا درفش کُردستان آزاد را برافراشته بودند تیرباران شد.

در پی درهم شکستن هنگ ترک، شماری بزرگ جنگ‌افزار و ساز و برگ و نیز بیش از هزار اسب و شماری بزرگ استر به دست کُردان افتاد. کمیسیون ویژه‌ای که برپا کرده بودند، به افسران و سربازان اسیر ترک زینهار نامه داد و آزادشان کرد. در آن میان، کُردان و چرکسانی را که در هنگ ترک بودند گذاشتند تا به نیروهای مسلح کُردستان بپیوندند و این رخداد، بازتابی بس گسترده در همه گوشه و کنار کُردستان داشت. کُردان قوچ‌گیری نیز، در پی **عمرانیه**، به پای خاستند و با برخورداری از یاری کُردان در سیم از تیره **اواچیک**، به روز هشتم مارس سال ۱۹۲۱، بخش خود را از ترکان پاک ساختند: گروه‌های رزمی کرد، پایدار ی ترکان را در **کماخ** در هم شکستند و قائم مقام و فرمانده ژاندارمری آن جا را به اسارت گرفتند. سپس، پل فرات را بازسازی کردند و ویناردند^(۱)، به بخش **قوروچای** گام نهادند، نمایندگان حکام ترک را که در آن جا بودند دستگیر کردند و برای سپردن به دادگاه، به **عمرانیه** آوردند. کُردان در پی این کار، بخش‌های **کانگال**، **کوچ حصار**، **دورگی**، **مزارا**، **رفاهیه**، **قوروچای** و **کماخ** را به دست گرفتند.

علی کمالی نوشته است که قیام، پهنه‌ای برابر با پانزده هزار کیلومتر مربع را فرا گرفته بود. پانزده گروه زیناوند کُرد که هر کدام از یکصد تا یک هزار و پانصد جنگاور داشت، با ترکان می‌رزمیدند. روی هم رفته، شمار مردان جنگی کُردان، اندکی بیش از شش هزار تن بود.^(۲)

سران رستاخیزگر کرد، با داشتن این نیرو و کامیابی‌هایی بزرگ، به روز یازدهم مارس سال ۱۹۲۱، در تلگرامی به رئیس مجلس کبیر ملی ترکیه به آنکارا، خواستار شدند که بخش‌های قوچ‌گیری، دورگی، رفاهیه، قور و چای و کماخ که باشندگان، بیشتر کُرد هستند، ولایتی جداگانه‌ای گردند و یک کُرد بومی، والی آن جا شود. اما، به رغم ویژگی بسیار میانه روآنۀ این خواست، حکومت آنکارا از بررسی و پذیرش آن سرباز زد.

حکومت آنکارا که به حال و روزی دشوار در افتاده بود، به این امید که به یاری سیاست «تازیانه و حلوا» از عهده قیام‌گران برآید، به جای این کار، دست به بازی زد. و برای شکاف

۱- ویناردن = گناردن (ترمیم کردن).

انداختن در جنبش کُرد، هیأتی به سرکردگی رئیس دادگاه تمیز - شفیق - که کُردی از بتلیس بود، به ولایت‌های خاوری فرستاد و او، همراه با چند تن از پنهانی^(۱) کُرد بخش سیواس، به روز ۱۵ مارس سال ۱۹۲۱، به دهکده کُردی بغارویران درآمد. او گفت که کُرد است و هوادار سینه چاک جنبش کُرد و از سوی حکومت، با اختیاراتی تام، برای گفتگو با رهبران کُرد آمده است. این «کُرد هوادار جنبش کُرد» تنها خواهش کرد که گردان، تا هنگامی که گفتگو پیش می‌رود، از دست به کار شدن بر ضد ترکان پرهیزند. اما، ناگفته نماند که در میان سران قیام هم، از این دست «هواداران جنبش کُرد» یافت شدند که شمارشان نیز، اندک نبود همان‌گونه که حیدری که به شفیق پیوست و از این رهگذر، در رزم گردان در این بخش شکاف انداخت. در آن میان که گفتگو پیش می‌رفت، نورالدین پاشا - فرمانده گروه سپاه مرکز - سفربر و آماده دست به کار شدن بر ضد گردان می‌شد. چنان چه، به روز دوازدهم ماه مارس سال ۱۹۲۱، هنگ ۵۳ سوار از یزگات برآمد و راهی سیواس شد. گردان‌های تکاور لشکر پنجم در آماسیه و دو گردان از هنگ ۱۰ لشکر پنجم که در مرزفون بودند هم، به روز چهاردهم مارس به آن جا رسیدند. در همان روز، فرمانده سپاه مرکز، فرمان به بسیج بخشی از مردم را داد. نیروهای ژاندارم و نیز یگان‌های مستقر در سیواس، یزگات، آماسیه، مرزفون، توکات، ارزنجان، بایورت، گیره‌سون، شاهین، قره حصار، جمیشکزک، عربگیر و دیگر بخش‌ها، به زیر فرماندهی گروه سپاه مرکز در آمدند. فرماندهی ترک با گردآوری این نیروها، به روز ۱۵ ماه مارس سال ۱۹۲۱، در ولایت‌های سیواس، ایللیزیک و ارزنجان، حالت جنگی اعلام کرد. هم در آن زمان، حکومت که می‌خواست از قصد سران در سیم آگاهی یابد، در تلگرامی از آنان خواستار شد که پاسخ دهند آیا رزم را پیگیری خواهند کرد یا نه؟ رهبران کُرد در سیم در پاسخ گفتند: «از آن جا که می‌دانیم هدف حکومت ترکیه، نابودی گردان است و بر ما همان خواهد رفت که بر ارمیان رفت، به خاطر به دست آوردن حقوق ملی و پدافند از حق خویش، همچنان پیکار خواهیم کرد».^(۲)

ناگفته نماند که -حکومت آنکارا، از کار در سیم چنان در هراس افتاده بود که ناگزیر دانست بخشی از سپاهیان ترک را از جبهه کارزار با یونان بیرون کشد و به نبرد با کُردان فرستد. چنان

۱- پُن، در ترکیه همان است که در ایران بک و بیک تلفظ می‌شود و در افغانستان و آسیای میانه و در میان ترکمانان بای، چنان چه بای قرا (با یقرا) - س.ا.

چه، از جمله، به زودی لشکر ۱۲ سوار و تیپ ۱۳ سوار را به سیواس فرستادند. گذشته از این، حکومت برای پیشگیری از گسترش جنبش کُرد به خاور و به شمال، نیروهای بزرگ به ایلیازیق و ارزنجان گسیل داشت. سپاهیان ترک، راه سیواس - کانگال - ملاطیه - ایلیازیق - سیواس - مزارا را زیر کنترل و پل‌های رودخانه‌های فرات و مُرات که در سیم را به ایلیازیق، عربگیر، ملاطیه، اکین و کماخ می‌پیوست و نیز، دیگر راه‌های پراهمیت را به دست گرفتند.

با آن که بهاری سرد بود، به سپاهیان ترک فرمان داده بودند که سخت پیکار کنند. به ویژه در بخش میان در سیم و ارزنجان، جنگی سهمگین در گرفت. از تدبیرهای سرکوبگرانه نورالدین پاشا، سران دودل کُرد باوردی یافتند که کمالیان، پس از آن نیستند تا عده‌های خود را به جای آرند و یا پیش پا افتاده‌ترین خواست‌های کُردان را برآورند حتی حیدربی، دیگر عده‌های ترکان را باور نداشت و به پیکار با آنان پیوست. کارزار در سوی سیواس - کوچ حصار - زارا و سیواس - کانگال، درگیر بود. همگی از خرد و کلان - جملگی - هر کس که می‌توانست جنگ‌افزار به دست گیرد - مردان، زنان، سالداران و کودکان - تا آن جا که می‌توانستند، در نبرد با ترکان شرکت می‌کردند و یورش را از پی یورش دیگر درهم می‌شکستند.

اما، نیروها نابرابر بودند. رزم‌آوران شورشی کُرد، در زیر فشار نیروهای پرت‌تر ترکان، ناچار واپس می‌نشستند. بسیاری از سران کُرد، دلاوران، دست از جان شسته، به پیشواز مرگ شتافتند و شهادت را به جان خریدند. در چنین حال و روزی، رهبران قیامیان بر آن شدند که زنان و کودکان را به در سیم روانه کنند. به روز ۲۴ آوریل سال ۱۹۲۱، حیدربی، همراه با دوهزار تن، رلهی سوی ارزنجان و پولومور (یعنی سوی شمال و شمال خاوری) شد تا به در سیمیان پیوند. وی که سپاهیان ترک در پی‌اش می‌تاختند، از شمال ارزنجان به زیستگاه عشایر قریشان و بالابان در آمد؛ حیدربی سر آن داشت که از آن جا، از راه گذرگاه‌های کوهستانی پولومور و ممه خاتون، در سیم درآید. اما، کورپاشا - ایلخان قریشان - به جای یاری، برای خوش خدمتی به زمداران ترک، همراه با چند هزار تفنگچی، با حیدربی روبرو شد و گفت که اگر قیامیان به خه قلمرو «او» گام نهد، با آنان به جنگ خواهد پرداخت. گروه حیدربی که از پشت، نامردانه منجر خورده بود، با جنگ و گریز، به کوهستان‌های قوچ‌گیری بازگشت که در آن جا، پیکا خونین و بی‌امان رستاخیرگران کُرد با اردوی ترکان درگیر بود: جنگی که در سر راه خود همه چیز را به کام نابودی می‌کشانید.

به‌ویژه، راهزنان عثمان توپال آقا، در تبهکاری‌ها و زشتکاری‌ها بر مردم کُرد، بسیار «هنرنمایی» کردند. می‌توان گفت در روستاهای کُرد که به دست اینان افتاده بود، همه مردم را کشتند. م.و. فروزنه، دربارهٔ ددمنشی این فتودال واپسگرا که در رکاب اردوی حکومت شمشیر می‌زد، نوشته است: «همین چندی پیش، یکی از بانفوذترین سرکردگان لازستان - عثمان آقا - با مردان زیناوند (مسلح) که از میان لازانو داوطلب به مزدوری گرفته و اجیر کرده بود، با شمشیر و آتش، به جان کُردانی که در خاور آناتولی بر ترکان شوریده بودند افتاد».^(۱)

نورالدین پاشا که می‌خواست قیامیان را جانانه سرکوب کند، بر آن شد که آنان را بی‌سر سازد. وی به بی‌ها کُرد سیواس که مزدور ترکان بودند دستور داد که در خط جبهه، با حیدربی تماس بگیرند و او را رام سازند و به آن جا آورند که برای گفتگو به سیواس رود. حیدربی که ارادهٔ استواری نداشت، این بار نیز گذاشت بازی‌اش دهند و ترفند خورد. او با یک گروه هزار نفری به ستاد فرماندهی اردوی ترکان در سیواس آمد، همراه با چهارصد تن از نزدیکانش بازداشت شد و ششصد مرد جنگی گروه او را به ولایت‌های باختری برده، کشتند.

این زینهارخواری (خیانت) تازهٔ حیدربی بر مردم کُرد، پی آمدهایی مرگبار برای جنبش کرد داشت. این کار، گذشته از این که قیامیان را سست کرد، برای شان زیان معنوی نیز داشت. اما، دربارهٔ ترکان باید گفت که کشتار ددمنشانه کُردان به دست اینان، هدف‌هایی دور و دراز در پیش داشت. یکی از آماج‌های ترکان این بود که به دودلان و ناپیگیران هشدار دهند. به راستی که بسیاری از اینان، به کنار کشیدن از جنبش آغاز کردند. نیروهای رستاخیرگرانی که می‌نمود بیشتر شان آب شده، به زمین فرو رفته باشند، به فرماندهی علیشیر، نوری، صابر، محمدعلی، جیگیز، مموترا بازلو، کامل عزیز، دیلو، پاشا جو عباس و دیگران، چاره‌ای نداشتند، جز این که یا جنگ و گریز به بخش‌های کوهستانی درسیم، به جایی بروند که آزمایش‌هایی تازه، چشم به راهشان بود.

این، بدان معنی بود که قیام کُردان قوچ‌گیری دچار شکست شده است. فرماندهی اردوی ترک در سیواس، اطلاعیه‌ای منتظر ساخت که در آن گفته شده بود: «در پی نبرد، ۱۱۳ کُرد کشته، ۱۳۳ کُرد زخمی و ۱۵۹ کُرد اسیر شده‌اند. همچنین، سرکردگان کُردان قوچ‌گیری، چون عظمت بحری‌بی، ثابت‌بی، فیلیک علی، ممو، عزیز، تقی، حیدربی، پهلوان، حسین و عاشور هم،

اسیر گشته‌اند. در همین هنگام، دو هزار قبضه تفنگ و ساز و برگ دیگر به دست آمده است.^(۱)

پس از سرکوبی قیام، دادگاه فوق‌العاده نظامی در سیواس، چهار صد متهم را محاکمه و حیدری، سید عزیز و پانزده تن از یارانشان را محکوم به مرگ کرد. علیشیر، م. نوری، محمود مصطفی پاشا اوغلو، مومترابازلی، دیلو، صابرو نود و پنج قیامی دیگر، غائبانه محکوم به مرگ شدند. دیگر متهمان، وابسته به اندازه گناهشان، به زندان‌های گوناگون از پنج سال تا پایان عمر محکوم گردیدند. از این چهار صد تن، تنها ۱۱۰ تن تبرئه شدند که اینان را هم به بخش‌های گوناگون ترکیه تبعید کردند.

اما، حکم کشتار و زندانی کردن این قیامیان کُرد، ارامش را به در سیم باز نیاورد. جنبش پایان‌ناپذیر در راه‌راهایی بن‌دیان، یکی از شکل‌های پایداری در برابر زمامداران ترک بود. این جنبش چنین بود که در سیمیان، همگام با فرستادن تلگرام‌های خویش به آنکارا، درخواست خود، با تاخت و تاز در خط ارزنجان - کماخ - اکین، تا بخش‌های زارا و دیوگیری، پای می‌فشرده.

در حال و روز دشوار ترکیه، هنگامی که می‌بایست همه نیروها را در جبهه باختر، علیه یونانیان گرد آورند، مجلس کبیر ملی ترکیه، به پیشنهاد م. کمال، حکم دادگاه فوق‌العاده نظامی سیواس را درباره زندانیان کُرد، به جز علیشیر و م. نوری باطل کرد.^(۲) می‌توان گفت که همه کُردان محکوم به مرگ آزاد شدند. اما، بخشودگی، کُردانی را دربر نمی‌گرفت که به ترکان تسلیم نگردیده، به کوهستان‌ها پناه برده بودند. این کُردان که در زبان زمامداران ترکیه «اشرار» نام داشتند، در در سیم که زمامداران ترک در آن جا، به راستی هیچ نفوذی نداشتند، کار خود را همچنان پی‌گیری می‌کردند. چنان‌چه در آگاد که پاک در فرمان سیدرضا بود، درفش کُردستان را برافراشته بودند و مقام‌های ترک، هیچ غلطی نمی‌توانستند بکنند و کاری از دستشان ساخته نبود.

اما، این که حکومت ترکیه، پس از سرکوب قیام در در سیم، در آن جا نفوذی نداشت،

1- M.N. Dersimi. Ayni eser, S. 159

۲- اما، این بخشودگی، نیرنگی بود برای به دست آوردن فرصت. پدر ترکان که در آن هنگام هنوز پایه‌های قدرتش استوار نشده بود، می‌خواست با این ترفند، از عشایر در سیم تا اندازه‌ای دلجویی کرده باشد و دست کم، آنان را دوباره، بر خود نشوراند. س. ا.

نکته‌ای است و این که کردان به هدف‌های خود دست نیافتند نکته‌ای دیگر. با داوری از همه آن چه که گذشت، هدف قیام در سیم، ساختن ولایت خودمختار کرد در ترکیه بود که از روی پیمان سور، می‌توانست از سوی کردان، خواستار دریافت آزادی گردد. برای همین است که زمامداران ترک، هر چه در توان داشتند، باشتاب برای درهم شکستن قیام در سیم به کار بردند و حتی برای این آماج، سپاهیان‌شان را از جبهه یونان بیرون کشیده، به کردستان گسیل کردند. یکی از سبب‌های سرکوب قیام در سیم و رخدادهای پی‌آمده، در همین است.

سبب دیگر سرکوب قیام در سیم، آن است که دولت‌های امپریالیستی که مواد مربوط به استقلال کردستان را در پیمان سور گنجانیده بودند، نه تنها هیچ‌گونه یاری به جنبش کرد ندادند، بلکه در عمل، از تبهکاری‌های کمالیان علیه این جنبش به هیچ‌رو پیشگیری نکردند. در نتیجه، حال و روزی پدید آمد که تنها، آرمان کردستانی مستقل هستی داشت، لیک آن نیرویی که بتواند در راه جان بخشیدن به این آرمان پیکار کند، نبود. با همه اهمیت که این نکته‌ها دارند، سبب‌های سرکوب شدن جنبش کرد در این دوره، تنها این‌ها نیستند. سبب‌های سرکوبی جنبش کرد، نکته‌هایی دیگر هم در خود دارد که در خود ویژگی جنبش کرد نهاده است.

نخست، باید از ویژگی عشیرتی - فئودالی جامعه کرد و تراز یگانگی ملی کردان که بر آمد آن و سد و بند راه یکپارچگی آنان در مبارزه‌رهایی بخش بود یاد کرد. تضادهای اجتماعی در جامعه کرد و نایکسانی میان صرفه و صلاح تنگدست‌ترین لایه‌های کردان و سردمداران‌شان، بسیاری از سران عشایر را به اردوگاه ملت پرستان ترک که دشمنان سوگند خورده جنبش رهایی بخش کرد بودند، رانده بود.

دوم این که نبودن یکپارچگی مذهبی، مایه بدگمانی میان برخی گروه‌های مردم کرد شده بود: در همان هنگام، لایه روشنفکران بورژوازی که می‌توانست، کامیابانه در راه یگانگی همه نیروهای ملی برزمد، تازه زاده شده و هنوز توانی چندان نداشت. برخاستن کردان در قوچ‌گیری، از بسیاری جهات، به دست اعضای جمعیت تعالی کردستان بسیجیده و سفربر شده، اما در همان هنگام، خود جمعیت، به راستی که از هم فرو پاشیده بود. از این رو، کردها دارای سازمان سیاسی نبودند که بتواند رستاخیرشان را از کانونی یگانه رهبری و گرداندگی کند و شورش در سیم، با همه پهنه و اهمیتی، نه جنبشی ملی، بلکه یک جنبش بسته محلی بود.

سوم، به ویژه، باید این نکته را باز نمود که رهبران جنبش کرد که از مردم خویش بریده شده بودند، بارها شده بود که اندیشه و آرمان‌های آنان را در نمی‌یافتند. اینان که از پشتیبانی توده‌های مردم برخوردار نبودند، بیشتر، نه همان بر جنبش زینهار می‌خورند، بل از آن جا که به نیروی مردم باور نداشتند، نه به مردم، بلکه به «پشتیبانی» دولت‌های امپریالیستی و هر از گاهی به «پشتیبانی» کمالیان هم چشم امید می‌دوختند. از این رو، سرنوشت جنبش کرد، اغلب نه در پهنه آوردگاه به خاطر استقلال، بلکه در تالارهای دیپلماتیک بازگشوده و پرداخته می‌شد و از این رهگذر، زمینه هر گونه آغالش و هنگامه‌سازی، پیرامون مشکل کرد فراهم می‌گردید. از این جاست که چرا سرنوشت جنبش کرد، در این دوره، سرانجام، در پشت سر مردم کرد و به رغم صرفه و صلاح این مردم و باز دوبند میان دولت‌های امپریالیستی و کمالیان، در کنفرانس لوزان بازگشوده و پرداخته گردید.

همان‌گونه که پیشتر گفته بودیم، پیرو پیمان سور، می‌بایست کمیسیون از نمایندگان دولت‌های هم‌پیمان، یک رژیم اداری خودمختار برای بخش‌های خاوری فرات - میان ارمنستان، عراق و سوریه - فراهم آورد. اگر باگذشت یکسال از پی این پیمان، مردم کرد این بخش به جامعه ملل اعلام می‌کردند که بیشتر کردان، خواهان جدایی از ترکیه هستند و اگر جامعه ملل، این خواست را برآورده می‌ساخت، آنگاه ترکیه می‌بایست از این خطه‌ها دست بردارد.

اما، گواه این نیز بوده‌ایم که نزدیک به یک سال پس از امضای پیمان سور، دولت‌های هم‌پیمان، اعلام آمادگی کردند که دگرگونی‌های مشخص در مسئله کردستان در آورند. ترکان که از بی‌اعتنایی آشکار دولت‌های هم‌پیمان به مصالح مردم کرد، در پوست نمی‌گنجیدند و گستاخ‌تر شده بودند، قیام در سیم را سرکوب و از این رهگذر، اجاق استقلال‌گرد را در در سیم خاموش ساختند. افزون بر این، دولت‌های هم‌پیمان، در ماه مارس سال ۱۹۳۲، دیگر مسئله کرد را در پیشنهادهای خویش نیاوردند. کمالیان، در پرتو همه آن چه که گفتیم، توانستند که از در آوردن این مسئله، به دستور کار کنفرانس لوزان سرباز زنند.

بدین سان، در این دوره، به اندیشه کردستان آزاد پایان داده شد و تنها، مانده بود که پایه حقوقی آن را هم بتراشند. پس از آن، دیگر سخن نه بر سر استقلال کردستان، بلکه تنها می‌توانست در این باره باشد که چه کسی می‌تواند، از مسئله کرد، تردستانه‌تر، به سود هدف‌های خویش و از جمله، در مسئله ولایت موصل بهره گیرد.

نا گفته نماند که محافل حاکمه ترکیه، در پیشینه این گونه هنگامه سازی ها و تبهکاری ها، از انگلستان و هم پیمانانش دست کمی نداشتند. پس، حال و روزی پدید آمده بود که انگلستان با سرکوبی جنبش کرد در عراق، خود را چون هوادار استقلال کرد در ترکیه قلمداد می کرد و ترکان هم، به نوبه خود با سرکوبی جنبش کرد در ترکیه، خویشان را چون هوادار استقلال کرد در عراق می نمودند. م. کمال، درباره این جستارها، در گفتگویی با س. ای. آرف - سفیر شوروی گفته بود:

«کردانی که بر گرد دریاچه اورمیه می زیند، خواستار شده بودند که هماهنگ با ترکیه، دست به کار شوند. آنان، جنگ افزار و پول داشته و آماده بودند علیه امپریالیسم انگلستان به پا خیزند.

- مشکل کرد، پیچیده و دشوار است... انگلستان از این که کردان از آن دو دولت - ترکیه و ایران - اند بهره می گیرد و از آن سود می جوید. انگلستان می خواهد دولت کردی در زیر فرمان خود پدید آورد و از این رهگذر، بر آنها، ایران و فراسوی قفقاز فرمان براند... اکنون، سران کردها سه بخش شده اند: گروهی به سوی ایران کشش دارند، بخشی به سوی انگلستان و برخی به سوی ما... در سلیمانیه، انگلستان شیخ محمود را واداشت که علیه ترکان برخیزد...». کمال، لبخند زان، گفته بود:

- «ما ترکان، وامدار نمی مانیم... در جنوب کردستان (مقصود شمال عراق است - م)، فاتح کرد و دیگران را یاری دادیم که بر انگلستان بشورند».^(۱)

هدف از این هنگامه انگیزی ها آن بود که از کردان، در هم چشمی و هم آزمائی ترکیه - انگلستان، بر سر مسئله موصل بهره گیره شود. در سال ۱۹۲۲، کمالیان پس از پیروزی بر یونانیان، بی درنگ به گردآوری سپاه در مرز موصل پرداختند. اوزدمیر پاشا - فرمانده لشکریانی که در آن جا پایگاه گرفته بودند - به سران کرد پیام هایی فرستاده و با آنان تماس گرفت. این کار، از آن رو آسان شده بود که عراق را در آن هنگام، جنبشی ضد انگلیسی فرا گرفته بود و سران جنبش که در ترکیه، نیرویی ضد انگلیسی می دیدند، به سوی آن سمتگیری می کردند. کمالیان، برای کشاندن کردان «عراق» به سوی خویش، پیمانی با شیخ محمود بستند که پیرو آن، «حکومت ترکیه، به کردستان جنوبی، و عده استقلال داده، به گردن گرفته که

به کارهای درونی آن مرز و بوم کاری نداشته باشد» (ماده ۱)، «شیخ محمود، به فرمانروایی کُردستان در سلیمانیه که مجلس در آن جافراخوانده خواهد شد، به رسمیت شناخته می‌شود» (ماده ۲)، «اگر جنگی درگیرد، حکومت ترکیه می‌تواند از نیروهای زیناوند کُردستان جنوبی بهره گیرد» (ماده ۳).^(۱) رهنمونی آشکار در دست نیست که اهمیت روحیه شیخ محمود را در «سرسپردگی به ترکیه» از آن چه که بوده است بزرگتر کنیم، اما یک نکته واقعیت دارد و آن، این است که وی در رزم با انگلیسیان، نمی‌توانسته است سم‌تگیری به سوی ترکان نداشته باشد. این نیز که انگلیسیان و ترکان، با آمادگی برای نان قرض دادن به یکدیگر بر سر مسئله کُرد، به کنفرانس لوزان آمده بودند، بیگمان نقشی اندک نداشته است. باری، این نکته روشن است که هنگامی که در این کنفرانس، مسئله اقلیت‌های ملی ترکیه را در انداختند، کار تنها به بگو مگو و چالشگری «علمی» در این باره کشید و انجامید که اقلیت ملی را باید چه گونه معنی کرد. این نیز، نمودار کمتری نیست که انگلیسیان، بر سر این که آیا کُردان، پیر و پیمان سور، به جدا شدن کُردستان از ترکیه پا می‌فشارند یا نه، این گفته را پذیرفتند که «نمایندگان» کُرد در مجلس کبیر ملی ترکیه، به این پرسششان پاسخ دهند.

وابسته به این نکته، در سال ۱۹۲۲، در تلگرافی از مجلس کبیر ملی ترکیه، پرسشی شد. مجلس کبیر ملی، در نشست فوق‌العاده گردآمد و م. کمال پاشا، به نمایندگان «کُردان» پیشنهاد داد تا دیدمان خود را درباره این مسئله باز گویند. حسین عون‌بی - «نماینده» ارزروم -، در پاسخ گفت: «این کشور از آن کُردان و ترکان است و تنها دو مردم - کُرد و ترک - از پشت این تریبون حق سخن گفتن دارند».^(۲)

حسین خیری و رامیز - «نمایندگان» در سیم، «نمایندگان» اورفا - بوزانبی و شاهین - «نمایندگان» کُرد پالو، وان، بتلیس، دیاربکر، ملاطیه و کوتاه سخن، همه ی «نمایندگان» کُرد مجلس ترکیه، داد سخن داده، وی را پشتیبانی کردند.

پیداست که این یکدلی «نمایندگان» کُرد، از نگاه صرفه و صلاح جنبش ضدامپریالیستی مردم ترکیه، دارای اهمیتی مثبت بود، زیرا، امکان دست‌اندازی دولت‌های باختری را در امور ترکیه از میان می‌برد. اما، درباره آرزوها و خواست‌های ملی کُردان، باید گفت که این «یکدلی» را چیزی جز خیانت نمی‌توان نامید. در این میان، «نمایندگان» کُرد، هنگام داد سخن دادن

۱- کُرداو غلو. کُردان و امپریالیسم. «بولتن مطبوعات خاور میانه»، ۱۹۳۲، ش ۱۳-۱۴، ص ۱۵.

2-Bedir - Khan. La Question Kurde . Paris , 1959, p.19.

درباره حقوق کُردان، نمی‌دانستند که به زودی، از این حقوق نه نامی برجای خواهد ماند، نه نشانی.

باری، مجلس کبیر ملی ترکیه، با خوش خدمتی اینان، پاسخی به لوزان فرستاد که در آن آمده بود، کُردان هیچ‌گاه از ترکان جدا نمی‌شوند.^(۱) عصمت پاشا^(۲) رئیس هیأت نمایندگی ترکیه در کنفرانس لوزان - پس از دریافت این تلگرام، گفت که ترکیه از آن دو خلق - ترک و کرد - است که نزد حکومت یکسان و از حقوق ملی برابری برخوردارند. در این میان، در این سخنان، به راستی در دیده داشتند که به کُردان، برخی «حقوق ملی» بسیار گنگ و ناروشنی بدهند. شرکت‌کنندگان در کنفرانس لوزان، با نگاه به این که «نمایندگان» کُردان، خواهان جدایی کُردستان از ترکیه نیستند و حکومت، پشت و پیمان (قول) داده است که حقوق ملی کُردان را به جای آورد، «کنار آمدند» که نه تنها آرمان استقلال کُردستان را «فراموش کنند» بل در سند‌های رسمی هم، یادی از کُردان نیاوردند و نامی از آنان نبردند. در پیمانی که به روز ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۲۳ در لوزان امضا شده، آنان، کمالیان را تنها به انجام این نکته‌ها واداشتند:

«ماده ۳۸. حکومت ترکیه به گردن می‌گیرد که از زندگی و آزادی همه باشندگان (اهالی)، صرف نظر از پیدایش، ملیت، زبان، نژاد یا مذهب، تمام و کمال و چنان که باید و شاید دفاع کند.»
 «ماده ۳۹. هر شهروند ترکیه، می‌تواند هر زبانی را که بخواهد، خواه در مناسبات خصوصی یا بازرگانی، خواه در حوزه مذهب، مطبوعات و یا آثار چاپی از هر گونه و خواه در نشست‌های همگانی، بی‌هیچ مرزوبندی، آزادانه به کار برد...».^(۳)

بدین سان، در لوزان، در پی زد و بند امپریالیست‌های آنانت با واپسگرایان حاکم بر ترکیه، انکار حق استقلال را از نگاه حقوقی، در چیدند (ترتیب دادند) و پذیراندند. از همین است که و نیکیتین، به هنگام ارزیابی پیمان‌های سور و لوزان، از این دیدگاه نوشته بود: «گرچه پیمان سور، از نگاه سیاسی، بد طرح ریزی شده، از این رو، شاید هم به کار نیاید. ما بر آن نیستیم که تاریخ دیپلماسی پس از جنگ را در آسیای جنوب باختری دیگر سازیم. این پیمان، با پذیرفتن اصل خودمختاری کُردستان از جمله دیگر اصل‌ها، حقوق بین‌المللی را به جای آورد...، اما در پیمان لوزان چنین نشد و پیداست از نگاه حقوق بین‌المللی، گامی است به

پس...»^(۱) چنین می‌نماید که ارزیابی وی، از این رو هم که دولت‌های امپریالیستی با سپردن استقلال کُردان ترکیه به بوته فراموشی، جنبش ملی کُردان را غیرقانونی دانسته، به واپس‌گرایان ترک، «حق» قانونی لگدمال کردن مصالح کُردهای ترکیه را داده‌اند، بسیار درست باشد. پلشتی و پلیدی سیاست دولت‌های امپریالیستی در این است که هم‌هنگام با همه این‌ها، به آغالش و هنگامه آفرینی پیرامون مسأله کُرد پایان ندادند و کوشیدند در این و یا آن گامه، از آن به سود این و یا آن هدف استعماری بهره گیرند.

نمونه‌های مشخص این سیاست آغالش جویانه (مفسده‌آمیز) و هنگامه آفرینانه را در دوران پس از آن، در ویژه‌نامه‌ای بررسی کرده‌ایم.^(۲) خواستاران به خواندن این ویژه‌نامه را فراخوانده، می‌کوشیم از آن چه که پیشتر گفتیم نتیجه‌گیری کنیم.

۱. به رغم آن که در پی شکست امپراتوری عثمانی، در نخستین جنگ جهانی، بسیاری از سرزمین‌های غیر ترک از آن جدا شدند، ترکیه، همچنان کشوری چندین ملیتی مانده است. درست است که ترکیه، پس از جنگ، در پی تار و مار شدن به دست درندگان پرتوانتر امپریالیستی، دیگر دولتی استعمارگر همسان امپراتوری عثمانی نبود، اما توانست فرمانروایی بر ارمنستان باختری و کُردستان را برای خود نگاه دارد. به‌ویژه این را باید یادآوری کرد که نیروهای واپس‌گرای ترک کوشیدند تا با فرجامین «هپرو کردن و فرو بردن» (بلعیدن) مستعمرات باقیمانده، از دست دادن سرزمین‌های پهناور را جبران کنند. برای همین بود که واپس‌گرایان ترک، پس از پرداختن کار «زدودن» ارمنستان از مردم بومی آن خطه که به دست ترکان جوان آغاز شده بود، به کار «فرو بردن» آن بخش از کُردستان که به آنان رسیده بود روی آوردند. این دوره، همانا نخستین گامه سیاست بورژوازی ترک، در مسأله کُرد و سیاستی است که هدفش نگهداری کُردستان، در چنگ خویش، برای ادامه «در خود گواردن» آن است.

۲. بورژوازی ترک، در این سیاست، با واکنش جنبش ملی کُرد روبرو گردید که در دم فروپاشیده شدن امپراتوری عثمانی، دارای سازمان‌های اجتماعی - فرهنگی و سیاسی خود بود و این‌ها، در راه استوار کردن خود آگاهی ملی کُردان و سازمان دادن آنان برای رزمیدن در راه خودفرمانی می‌کوشیدند. در اساس، نمایندگان روشن‌فکران نوزاد بورژوازی کُرد

(نمایندگان مجلس، کارمندان دولت، افسران، حقوقدانان و نویسندگان؛ بازرگانان و نیز، پیران و سران عشایر دارای روحیه زاد و بوم پرستانه، در این سازمان‌ها بودند.

نبودن برنامه هماهنگ و نبودن یکدلی، هم میان جمعیت‌ها و کمیته‌های کرد و هم، میان عشایر و گروه‌های عشیرتی و سستی پیوند میان این سازمان‌ها با توده‌های زحمتکش و پندار سست آنان درباره قصد‌های راستین دولت‌های امپریالیستی و از جمله، درباره هدف‌های واقعی انگلستان، کاستی جنبش در این دوره بود که امکان داد این دولت‌ها، به امور کردستان درآیند و از رزم کردان برای هدف‌های امپریالیستی خویش بهره گیرند. از همین رو بود که دولت‌های امپریالیستی، ماده‌هایی درباره استقلال کردستان «ترک» در پیمان سور گنج‌انیده، همزمان با آن، هر چه از دستشان برآمد کردند که این آرمان واقعیت نیابد.

۳. مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ترکان - که آن را به نام انقلاب کمالیان سر زبان‌ها انداخته‌اند - برخی از شخصیت‌های کرد را تا اندازه‌ای امیدوار کرده بود که به رشدی مستقل و یا رشدی خودمختار به یاری ملت پرستان ترک دست یابند. برای همین بود که اینان، در بسیاری از تدبیرگیری‌های کمالیان شرکت و از آنان، در ستیز با استیلاگران امپریالیستی، گنشورانه (فعالانه) پشتیبانی کردند. بورژوازی ترک، در تکیا برای بهره‌گیری از کردان در این کشاکش و نیز، بهره‌گیری از آنان در تدبیرهای سیاست خارجی خویش، از بازی با فتودالان کرد دست نکشید و حتی از جنبش کرد... در عراق «پشتیبانی» کرد، اما درباره کردهای «خودی» باید گفت که نخستین گام‌های شونیستان ترک، یعنی قرارها و بیانیه‌های کنگره‌های ارزروم و سیواس و «بیانیه ملی»، نشان داد که همه سیاست آنها، هدفش نگه داشتن کردستان برای این ترکان و نگهداری فرموداری استعماری خویش بر مردم کرد است.

۴. کنفرانس لوزان که پیامدهای آن، از دیدگاه وضع بین‌المللی و حقوقی جنبش ملی کردان، در هم‌سجی با پیمان سور، گامی به پس بود، ضربتی سخت بر جنبش‌رهایی‌بخش کرد زد. کنفرانس لوزان باز نمود که دولت‌های امپریالیستی، به مشکل کرد، چون ابزاری در هم‌چشمی و هم‌آزمائی با ترکیه بر سر ولایت موصل می‌نگرند. اینان، پس از آن که به هدف‌های خویش دست یافتند، به آسانی آرمان‌های کردستان آزاد را نادیده گرفتند و از این رهگذر، به نیروهای واپس‌گرای ترک، «حق» دادند که آرزوهای ملی کردان را لگدمال و جنبش آنان را که در راه استقلال بود، به خون بکشانند و سرکوب کنند.

نمایه

۱. نمایه اشخاص
۲. اقوام، طایفه‌ها، خاندان‌ها
۳. جای‌ها
۴. کتاب‌ها

تبرستان
www.tabarestan.info

نمایه اشخاص

تبرستان

www.tabarestan.info

ابن فلاح، ۷۷	آ
ابوالحسن علی ابن محمد الغزالی اللوگری، ۳۴	آبایف، ۵۸
ابوالفداء، ۲۸	آبویان، ۵۳
ابوحنیفه الدینوری، ۹۷	آبویان، ۵۳
ابودلف، ۲۴	آتروپات، ۱۳
ابودلف مِیسَرَب مُهَلْهَل یَثُوعی، ۲۶	آرلف. آ، ۳۹، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۸۷، ۸۸، ۱۰۹، ۱۳۲
ابوزید بلخی، ۵۹	آریستوا، ۳۹
ابومسلم خراسانی، ۲۷	آکویف، ۵، ۴۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۷۹، ۸۱
ابومسلم کُرد، ۳۴	۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹
احمد بن مروان، ۸۹	آنتی گون، ۱۷
احمدخانی، ۱۲۱	
ادریسی، ۲۸	الف
ادموندز، ۸۸	ابن اثیر، ۱۴، ۲۱
أربلی، ۸۰	ابن بلخی، ۲۱، ۲۲
اردشیر بابکان، ۲۰، ۲۲	ابن بلخی، ۲۷
اردوان اشکانی، ۲۱	ابن جبیر، ۲۸
ارفع، ۴۰	ابن حوقل، ۲۵، ۲۶، ۲۷
ارمنی، ۵، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۴۴، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹	ابن خردادذبه، ۲۵
۶۱، ۶۳، ۶۹، ۸۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴	ابن رُسته، ۲۵
استخری، ۲۷	ابن سراپیون، ۲۵
استرآبادی، ۵۰	ابن فضلان، ۵۹
استرابون، ۱۶، ۱۸	ابن فقیه، ۲۴

- اسحق، ۶۳
 اسکندر، ۵۱، ۱۶، ۱۵
 اشکی بی، ۱۲۴
 افشار، ۹۶
 افندی، ۱۱۲، ۱۱۳
 اکشی همدانی، ۴۶
 الحسینی، ۹۶
 الیاس بی، ۱۱۵
 اورمن، ۷۵
 اوزدمیر پاشا، ۱۳۲
 اولجایتو، ۲۹
 ایوانف، ۵، ۳۹، ۶۳
- ب**
 بابا طاهر، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۸۲، ۸۳، ۹۶
 بابک، ۲۱
 بارتولد، ۱۶، ۵۰، ۵۲، ۶۳
 بخت النصر، ۵۵، ۶۵
 بختیار خان، ۷۲
 بدرخان، ۴۱، ۵۴، ۱۰۷، ۱۱۴
 بُده، ۳۹، ۵۵، ۶۲، ۶۴
 برهان تبریزی، ۵۴، ۵۹
 بکر سامی، ۱۱۳
 بل، ۱۸
 بلاذری، ۱۴
 بلیایف، ۳۹
 بناکتی، ۳۱
 بنده صمیمی، بهجت، ۳۵
 بندی کسن، ۷۴
 بوزان بی، ۱۳۳
 بوغوس پاشا، ۱۰۹
- بهرام بن شاپور سلسانی، ۲۹
 بهرام چوبین، ۵۲
 بهرام گور، ۵۲، ۵۳، ۸۱
 بهرزین، ۳۹
- پ**
 پاپازیان، ۹۷
 پاتکانیان، ۵۲
 پاشچو عباس، ۱۲۸
 پت، ۷۹
 پترف، ۳۹
 پریشان، ۸۳
 بطروشفسکی، ۳۰
 پلو تارک، ۱۸
 پلی نیوس، ۱۷
 پورتر، ۷۰، ۹۳
 پورداود، ۲۴
 پورسینا، ۵۲
 پومپه نیوس، ۱۸
 پهلوان، ۱۴، ۸۱
 پیشرفسکی، ۶۲
 پیتون، ۱۷
 پیرنیا، ۱۹
- ت**
 تروتر، ۶۸، ۶۹
 تروگوس، ۱۸
 تسوکرمان، ۴۷
 تقی، ۱۲۸
 تیکران، ۱۸
 تیمارخوس، ۱۷

ث

ثابت بی، ۱۲۸

ثباتی، ۴۰

ج

جامی، ۹۴

جلادت بی، ۱۱۴

جمازی، ۸۵

جمال جتویی، ۱۱۲

جمیل پاشا زاده اکرم بی، ۱۱۴

جورج کامرون، ۱۱

جیگیز، ۱۲۸

جیلانی، ۵۷

د

دارا، ۷۵

داریوش مادی، ۱۲

دُپره، ۳۹

دخویه، ۲۷

دو مورگان، ۹۲

دووال، ۳۹

دهیوک، ۶۳

دیاب آفا، ۱۲۳

دیاکنف، ۶۲، ۵۳

دیتل، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۵۲، ۶۰، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۸۰

۸۱، ۹۱، ۹۲، ۹۳

دیلو، ۱۲۸، ۱۲۹

دینگ، ۲۱

ذ

ذکی، ۶، ۷، ۴۱، ۴۵، ۵۰، ۵۰، ۱۰۵، ۱۲۴

ر

رنوف بی، ۱۱۳

خ

خالد بی جبرائلو، ۱۲۰، ۱۲۱

خالص، ۱۲۴

- رامیزی، ۱۲۴
 راسانیان، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۸۰
 رحیم بی، ۱۱۴، ۱۱۶
 رزم آرا، ۴۰، ۵۱، ۵۶، ۷۱، ۷۴
 رستم خان دنبلی، ۸۲، ۹۷
 رستم دستان، ۳۳، ۸۱
 رسول آقای مشاسایی، ۱۱۲
 رشیدالدین فضل الله، ۳۱
 رشید پاشا، ۱۱۶
 رشید عالی، ۵۷
 رشید یاسمی، ۹۶
 رضاشاه، ۱۰۶
 زلف نارمن شارپ، ۱۶
 زُمدین، ۵۱
 زُندو، ۳۸
 روبینسن، ۶۵
 رودیگر، ۷۹
 روسو، ۳۹، ۹۲
 روشن اردلان، ۳۲، ۵
 رولینسن، ۵۵، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶
 زُهام، ۶۵
 ریتر، ۳۹، ۶۵، ۷۷، ۸۹
 ریچ، ۳۹، ۴۵، ۶۸، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۵، ۸۹
 ز
 زرین کوب، ۱۹
 زنگنه، ۵۰، ۷۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲
 ز
 زوکوفسکی، ۸۱، ۸۳، ۸۴
 س
 ساسانی، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۵۲، ۸۰، ۸۲
 ساسانیان، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۸۰
 ۸۱
 س.ای. آرف، ۱۰۹، ۱۳۲
 سجادی، ۴۲، ۸۳، ۸۵
 سعدی، ۹۴
 سقزی، ۱۴، ۴۱
 سلوکوس سوم، ۱۷
 سلیمان شاه، ۳۰
 سمعانی، ۲۸
 سن، ۴۳، ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۹۱
 سنجابی، ۴۹، ۴۱، ۷۱، ۷۲
 سندیجی، ۴۰
 سوت گات، ۶۴
 سون، ۳۳
 سیاه منصور، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۸۶، ۸۸
 سیدرضا، ۱۲۴، ۱۲۹
 سیدعزیز، ۱۲۹
 ش
 شاردن، ۲۴
 شارمو، ۶۸
 شاهین، ۱۲۶، ۱۳۳
 شبانکاره‌ای، ۲۲
 شرف‌خان بدلیسی، ۳۸، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۶
 ۸۹، ۱۰۵
 شریف پاشا، ۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۱
 شفیق، ۱۲۶
 شهریار ارمن، ۸۹
 شهریار ساسانی، ۵۲
 شیخ امیر، ۸۴
 شیخ‌بهایی، ۹۴

- شیخ حاجی افندی، ۱۱۳
 عطاءملک جوینی، ۳۱
 عظیمت بحری بی، ۱۲۸
 علی ابن ابیطالب، ۶۱
 علیشیر، ۱۲۸، ۱۲۹
 عمر آقا، ۱۱۲
 شیخ رضا طالبانی، ۹۴
 شیخ عبدالباقی کُفر وی زاده بتلیسی، ۱۱۲
 شیخ محمود، ۱۳۲، ۱۳۳
 شیخ نانی حلوانه، ۹۴
 شیرین، ۸۲، ۸۴

ص

- صابر، ۱۲۸، ۱۲۹
 صدام حسین، ۱۰۶

غ

- غالب بی، ۱۱۴، ۱۱۷

ف

- فردوسی، ۱۸، ۳۳، ۳۴، ۵۴، ۸۰
 فروزنه، ۱۲۲، ۱۲۸
 فرهاد، ۱۸، ۳۳، ۶۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴

ض

- ضحاک، ۶۳

ط

- طبری، ۱۴، ۱۹، ۲۱

ع

- عاشور هم، ۱۲۸
 عالی شأن بی، ۱۱۷
 عباسی، ۴۰
 عبدالحق، ۱۲۴
 عبد الحمید، ۱۱۹
 عبدالرحیم خارجی، ۲۷
 عبدالقادر، ۵، ۵۷، ۶۰، ۱۰۸
 عبدالله بن سعد، ۶۱

ق

- قاضی محمد، ۹۵
 قبا، ۸۴
 قدامه، ۲۵
 قُردو، ۱۴
 قزوینی، ۲۷، ۲۸، ۳۰

ک

- کاظم قرابرک پاشا، ۱۲۰
 کالوباکی، ۳۹
 کامران علی، ۱۰۷
 کامران علی بی، ۱۱۴

- عبیدالله بن احمد، ۳۵

- عثمان آقا، ۱۲۸

- عثمان توپال آقا، ۱۲۸

- عزالدین علی محمد، ۳۱

- عصمت پاشا، ۱۳۴

گوردلوسکی، ۴۹	کامل عزیز، ۱۲۸
گیلانی، ۵۶، ۷۱، ۸۶	کاوه آهنگر، ۳۵
	کرداوغلو، ۱۳۳
ل	کرزی اوغلی، ۵۱
لازار پاربتسی، ۵۲	کرمانشاه، ۲۹، ۳۰، ۵۲، ۵۳
لاهوئی، ۳۳، ۹۶	کریس تنینسن، ۲۱
لرخ، ۵، ۳۹، ۶۰، ۶۶، ۷۹، ۹۲	کریم خان زند، ۷۲
لسان الملک، ۴۰	کریمی، ۴۰، ۴۵، ۷۸، ۹۱
لسترینج، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱	کُشیفون، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۲
لوشان، ۵۰، ۵۴	کُلیاکف، ۳۹
	کمالی، ۱۲۵
م	کندوله، ۷۵
ماد، ۹۶	کنیر، ۹۲، ۹۳
ماسن، ۵۱	کوآترمه، ۷۷
مالکوم کالج، ۱۸	کُوات، ۵۳
مان، ۴۳، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۰	کورپاشا، ۱۲۷
مانوی، ۳۳	کوردویف، ۱۰، ۴۶، ۴۷، ۸۵، ۹۴، ۹۹
ماهیدشتی، ۶۹، ۷۰، ۸۴	کوروش کوچک، ۱۴
متصرف، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶	کومن، ۵، ۶۰
محمدعلی، ۱۲۸	کیانی، ۶۵
محمد مردوخ، ۵	کینیر، ۳۹
محمود غازان، ۳۱	کیهانی، ۴۰
محمود مصطفی پاشا اوغلو، ۱۲۹	
مختار جاف، ۹۴	گ
مردوخ، ۹، ۳۸، ۴۰، ۸۴	گاگارین، ۳۹
مستوفی قزوینی، ۲۸، ۷۰، ۹۷	گردیزی، ۵۰
مسعودی، ۲۱، ۲۵، ۹۷	گرگین، ۳۳، ۸۱
مصطفی کمال پاشا، ۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵	گرومه، ۵۴
معین، ۱۹	گوتشمید آلفرد فن، ۱۶
مقدسی، ۲۵، ۲۷	گودرز پسر گیو، ۶۵
مکری، ۴۰، ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۵	گوران، ۵

نيکيتين، ۷۷، ۱۱۶، ۱۳۵	مکنزی، ۳۹، ۴۶، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۹۰، ۹۲، ۹۹
و	ملایی جذری، ۸۲
وَرَهَران، ۵۲	ملک الشعرا محمدتقی بهار، ۸۲
وهبی، ۴۱، ۴۷، ۵۳، ۶۶، ۷۷، ۸۸، ۹۳	ممو ترابازلو، ۱۲۸
وَهَبی، ۵۳	موریر، ج. ۳۹
ویلچوسکی، ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۵۴، ۵۶، ۶۳	موسی پئی، ۱۱۲
ویلسون، ۱۱۷	مولانا، ۸۵
ه	مؤلون، ۱۷
هتوم - شیندر، ۸۱	مهرداد، ۱۷
هدایت، ۷۲	میچوآقا، ۱۲۳، ۱۲۴
هدین، ۶۷	میلر، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۴۷
هرودت، ۱۲، ۲۱، ۵۱	مینورسکی، ۵، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰
هلاگو خان مغول، ۱۰۵	۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵
همدانی، ۵۳، ۶۳، ۷۰	۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۸
هورنله، ۳۹، ۷۹، ۸۷	ن
هولیرد، ۸۷	ناجی عباس، ۴۳
هیوآر، ۸۱، ۸۳	نادرزاده، ۴۲
ی	ناصر خسرو، ۲۸
یاسمی، ۱۰، ۴۲، ۹۴	نجفی، ۱۰
یاقوت حموی، ۱۴، ۲۸	نظامی، ۹۴
یزدگرد، ۲۴	نمرودی، ۱۲۱
یزقل (هزقل)، ۵۳	نوتل، ۱۱۳، ۱۱۴
یوستی، ۵۸	نوح، ۷۰
یوسف ضیاء، ۱۲۱	نورالدین پاشا، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
ئه ده ب مسحاب، ۹۴	نورعلی الهی، ۹۶
	نوری، ۶۵، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۲۹
	نولدکه، ۱۴
	نیکوئوسکایا، ۱۹، ۲۰، ۳۰

اقوام، طوایف، خاندان‌ها

آستروخانس، ۱۲

اسمعیلیان، ۶۰

اشکانیان، ۱۷، ۱۸

اشکوزائی‌ها، ۱۴

اعزاز، ۱۳، ۲۵

افغان‌های غلجایی، ۵۱

الجلانی، ۵۷

اماردی‌ها، ۱۲

امین‌لو، ۸۶

انگلیسیان، ۷۲، ۸۱، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۳

اورامانی‌ها، ۳۳، ۴۱، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۱

اهل حق، ۶۰، ۶۱، ۸۳

ایرانیان، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۲

۳۲، ۳۳، ۵۰، ۷۲، ۱۰۵

ایلخانان، ۳۰

انزانی، ۱۴

ب

بابی، ۸۶، ۸۸

بانہیی، ۶۹

باجلان‌وند، ۹۰، ۹۲

باجلان‌ها، ۹۰

بختیاری‌ها، ۹۱، ۹۳

بدرخانی، ۱۱۴

بندادمهریه، ۲۶

بنی‌اسد، ۸۷

بۆدیونی، ۱۲

بوزانی، ۱۲

آ

آتورپاتنی، ۱۴

آذری، ۲۶

آره‌وردیک‌ها، ۷

آره‌وردیک‌ها، ۶۱

آریائیان، ۱۰، ۳۲

آریاوویچ، ۱۱

آریایی، ۶۸، ۷۶، ۱۰۶

آساساکن، ۵۱

آسپاسی، ۵۱

آشوری، ۱۱، ۱۲، ۴۴، ۵۳، ۶۲

آلان‌ها = آران‌ها، ۷۶

آلان‌ها یا آران‌ها، ۳۲

آل‌کُرت، ۳۴

آل‌کَرت، ۳۴

آل‌کرت، ۵۲

آمردها، ۱۱

آهنگری، ۳۵

الف

اردلان‌ها، ۳۲، ۷۶، ۷۷

ارمنی، ۵، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۱

۶۳، ۸۱، ۹۹

ارمنیان، ۷۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۶

اروپاییان، ۴۴

اسبارتی‌ها، ۱۴

استامهریه، ۲۶

ترکان، ۶، ۲۴، ۷۲، ۷۳، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، بهدین، ۶۰

۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴

پ

پارتیان، ۱۸، ۱۹، ۲۲

ترکان مادی، ۳۲

پاوس، ۱۴

ترکمانان، ۱۲۶

پارسوا، ۱۲، ۱۳

تفنگچی، ۶۴

پارسوانی، ۱۴

تورانی ترکان، ۵۱

پارسوماشی، ۱۴

تبله کویی، ۷۳

پارسه، ۱۲، ۱۶

پارس‌ها، ۱۰، ۱۶، ۲۰، ۲۶

پارسی، ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۲، ۳۳، ۳۵

جاف، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۹۴

۷۳، ۸۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵

جاف‌ها، ۶۴، ۶۷

۱۰۶

جان بیگیان، ۱۲۲

پارسیان، ۱۵، ۷۳

جیلانی، ۵۷

پارسی‌ها، ۱۲، ۱۵، ۲۲

چ

پازوکی، ۸۶

چرکسان، ۱۱۱

پاسارگادی، ۱۴

چگنی، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۸۸

پَریته کینوئی، ۱۲

پلنگانیان، ۷۰

ح

پیرانی‌ها، ۳۳، ۸۱

حدادی، ۳۵

ت

حمیدیه، ۱۱۹، ۱۲۰

تاتار، ۳۱

خ

تاجیک، ۹۶

خسرویه، ۲۶

تاجیکان، ۳۳

تازیان، ۵۲، ۵۹، ۸۷، ۸۹

د

تپوری‌ها، ۱۲

دیلیمان، ۶۳

ترک، ۱۲، ۲۶، ۵۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰

۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱

ر

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰

رامانیه، ۲۶

۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶

سومریان، ۷۱	راوندها، ۸۸
سیاه منصور، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۸۶، ۸۸	روزبهان، ۸۸، ۸۶
ش	روسی، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۴
شاهکانیه، ۲۶	۷۹، ۸۳، ۹۰، ۹۶
شاهویه، ۲۶	رومی، ۱۸، ۲۰، ۵۷
شبانکاره، ۲۱	رومیان، ۲۰، ۲۲
شرکیه، ۶۵	ریزو، ۷۵
شهرزوری، ۸۶	ز
ط	زازاها، ۴۵
طالبانی، ۵۵، ۹۴	زرتشتیان، ۵۰، ۶۰
ع	زُروانی‌ها، ۲۴
عباسیان، ۲۵	زکتی، ۸۶
عرب، ۱۰، ۲۵، ۲۸، ۵۷، ۹۷	زند، ۸۶
عربگیرلو، ۸۶	زندیان، ۸۷
علی‌اللهی، ۶۰، ۶۵، ۷۳، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۱۲۲	زنگنه، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۷۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲
علی‌اللهیان، ۵، ۴۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹	زنگنه‌های ترکیه، ۸۸
عیسویان، ۶۷	زنگوند، ۸۸
عیلامی، ۱۲	س
غ	ساسانی، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۵۲، ۸۰، ۸۲
غوریان، ۵۱، ۵۲، ۵۸	ساسانیان، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۸۰
ف	۸۱
فارسان کهنگانی، ۷۳	سکاها، ۱۱
ق	سلجوقی، ۳۱
قاجارها، ۹۵	سلجوقیان، ۳۱
	سلوکی‌ها، ۱۶، ۱۷
	سنجابی، ۲۹، ۴۱، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۶
	سنجابی‌ها، ۲۸، ۷۲، ۷۷، ۹۱
	سوزیانی، ۱۹
	سوشیانی، ۱۴

قادریه، ۵۷	کردان ایران، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۷، ۶۰، ۶۶، ۷۶، ۷۹
قرمطیان، ۶۰	۸۶، ۸۷
قریشان، ۱۲۷	کردان ایگیرمی درت، ۸۷
قزلباش، ۱۲۲	کردان برزنگی، ۳۴
	کردان پارس، ۲۱
ک	کردان ترکیه، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۵
کادوسی‌ها، ۱۲	کردان خراسان، ۲۷
کاسی‌ها، ۱۱، ۱۲	کردان درسیم، ۱۲۲
کاویانی، ۳۵	کردان زازا، ۱۰۰
کُرت، ۵۵، ۶۳	کردان زنگنه، ۵۰، ۸۷، ۹۲
کرت‌ها، ۵۲	کردان طالبانی، ۸۸
کردان، ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱	کردان عراق، ۱۰۶، ۱۱۹
۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹	کردان فارس، ۲۷
۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲	کردان فوجیگری، ۱۲۵
۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۰	کردان کرمانجی، ۴۸، ۹۱
۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰	کردان کلهر، ۹۲
۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷	کردان کندولّه‌ای، ۷۵
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷	کردان گوران، ۵، ۶۲، ۱۰۱
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶	کردان گیل، ۵۷
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴	کردان گیلانی، ۷۱
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵	کردان لر، ۹۱
کُرد، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۲	کردان مارخور، ۴۹
۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۰	کردان ملاطیه، ۱۱۷
۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۸، ۵۹	کُرد گج، ۸۸
۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۹۳	کر میشان، ۵۲
۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵	کلاجیر، ۸۶
۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹	کلدانی، ۱۲
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰	کلدانیان، ۵۶
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳	کلهر، ۲۹، ۳۸، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۴، ۸۱، ۹۲
کردان آزارات، ۱۰۶	کلهران، ۴، ۵، ۶، ۷، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱
کردان اردلانی، ۸۹	کلهرها، ۳۳، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۹۲

ل	کمالیان، ۸، ۹، ۱۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶
لازان، ۱۲۱، ۱۳۹	۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۱
لر، ۳۸، ۴۳، ۵۴، ۷۲، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷	کندوله، ۷۵
لرها، ۲۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳	کندوله‌ای، ۷۸
لرهای ارکوازی، ۹۱	کوژتیه، ۲۴
لرهای قرآلوس، ۹۱	کوردوئن، ۱۹
لک‌ها، ۹۱، ۹۲، ۹۳	کی‌توان‌ها، ۸۸
لولوبی‌ها، ۱۱	
لولی، ۵۹	گ
لویانی، ۱۲	گرجی، ۵۹، ۹۹
	گرجیان، ۸۹
م	گزا، ۸۸
ماده‌ها، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱	گزه‌ای‌ها، ۱۴
۶۷، ۳۲، ۲۸، ۲۶	گوته‌ها، ۱۲
مادهای کُرد، ۱۱	گوران، ۴، ۸، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵
مادی، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۳۳، ۶۸	۹۶، ۸۵، ۱۳، ۷۸
مادیک، ۲۳	گوران‌ها، ۴، ۶، ۸، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱
مادی کُرد، ۲۰	۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴
مادیگان، ۲۰	۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰
مادی‌های موبد، ۲۱	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲
ماردی‌ها، ۱۶	گوران‌های طالقان، ۳۵
مازیار، ۸۶	گورانی، ۶، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۷۰، ۷۳
ماگوئی، ۱۲	گورانیه، ۶۲، ۷۸
ماگوئی‌ها، ۲۱	گوری، ۵۱
مانائی‌ها، ۱۱، ۱۲	گیل، ۵۷
متیلیج، ۸۶	گیلانه، ۱۲
مردوخ، ۹، ۳۸، ۴۰، ۸۴، ۶۴، ۷۴	گیلانی، ۶۰، ۷۸، ۹۵
مزدکی، ۲۴	گیلک‌ها، ۶۱
مسلمانان، ۱۲۱، ۱۳۲	
مغولان، ۲۹، ۳۰، ۳۱	
منع‌ها، ۲۱	

مقدونی‌ها، ۱۵، ۱۶، ۱۷	هخامنشیان، ۲۱، ۲۲
ممایی‌ها، ۹۷	هلاکوییان، ۲۸، ۳۰
منصوری، ۶۵	هندیان، ۵۸
مهرکیه، ۲۶	هوزی‌ها، ۱۱
میکی‌ها، ۱۴	

ی

یونانیان، ۵، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۴۷، ۱۴۰، ۱۴۳	ه
یهودیان، ۶۰	هخامنشی، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۳۲

جای‌ها

اردلان، ۴، ۳۲، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۷۶، ۸۳، ۸۴، ۸۵

۸۸، ۹۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۴

ارزروم، ۹۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۷

ارزنجان، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰

ارماری، ۵۰

ارمن، ۲۸، ۱۰۹

ارمنستان، ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۶۸، ۷۳، ۱۰۸، ۱۱۴

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷

ارمنیه، ۲۵

اروپا، ۴، ۴۰، ۴۶، ۵۳، ۸۹

ازبکستان، ۴۴

استانبول، ۹۰، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۱

اسفندآباد، ۷۶

اسلام آباد، ۵۳

آسی، ۴۴

اصبهان، ۲۱

اصفهان، ۱۶، ۲۷، ۳۳، ۳۵

افغانستان، ۳۵، ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۱۱۰

الانی، ۲۹، ۷۶

البستان، ۱۱۷

الرها، ۲۳

الپی، ۵۳

انژان = انشان، ۱۲

انگلستان، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۷

اورارتو، ۱۱، ۱۲، ۶۲

اورامان، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷

اورشلیم، ۶۵

اورمیه، ۱۱، ۱۲، ۶۲، ۸۵، ۱۳۲

اهواز، ۲۵

آ

آتش‌خانه آذربایجان، ۲۹

آتش‌خانه اروخش، ۳۰

آتشکده شیز، ۲۴

آتشکده مجوس، ۲۵

آتشگاه طاقگر، ۶۷

آذربایجان، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۳

آذربایجان ایران، ۷۷

آرارات، ۱۱۵

آربل، ۲۳

آسیای صغیر، ۱۷، ۱۹، ۷۵

آسیای غربی، ۱۴

آسیای مقدم، ۱۴

آسیای میانه، ۱۳۶

آشور، ۱۱، ۱۴، ۵۷

آگاد، ۱۴۰

آلان، ۸۴

آلمان، ۹، ۸

آماسیه، ۱۱۹، ۱۳۷

آناتولی، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۹

آنکارا، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰

الف

آتو، ۱۲

آدشا، ۲۳

ادیرن، ۱۱۰

ازان و موغان، ۲۸

اربیل، ۵۰

ایاصوفیه، ۸۱	بین النهرین، ۱۲، ۱۷، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۷۴
ایتالیا، ۱۱۸	
ایران، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴	پ
ایران شهر، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸	پارت، ۱۵، ۱۸
ایروان، ۸، ۴۴، ۵۶، ۷۵، ۷۸، ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۰	پارسوا، ۱۱، ۱۲
ایلچه، ۱۲۰	پارسوماشی، ۱۳
ایلیازیق، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶	پارسه، ۱۱
۱۲۷	پاریس، ۹، ۴۲، ۹۰، ۹۵
ایوان، ۳۴، ۶۵، ۷۱	پاسارگاد، ۱۱، ۱۲
	پاکستان، ۴۶
ب	پالو، ۱۴۴
بابل، ۱۲، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۷۱	پاوه، ۷۷، ۸۲
باختر، ۴۰، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۷۶	پتروگراد، ۴۶، ۵۷، ۶۱
۸۴، ۷۸، ۷۷	پشتکوه، ۷۷، ۱۰۰
بالکان، ۱۰۷	پکتیا، ۵۴
بانہ، ۴۷، ۷۳، ۷۶	بل فرات، ۱۳۶
بایبورت، ۱۲۶	بلکانه، ۷۷
بتلیس، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴	بل کردی، ۳۵
بُتْه، ۱۹	پولومور، ۱۳۸
بخارا، ۳۵، ۵۶	ت
برلین، ۳۳، ۵۲، ۵۸	تاجیکستان، ۳۳، ۴۵، ۴۶، ۹۱
بریتانیا، ۸۱، ۱۰۸	تالان، ۱۱۹، ۱۳۰
بغاورویران، ۱۲۶	تبریز، ۴۴، ۵۷، ۶۹، ۷۶، ۷۷
بغداد، ۴۱، ۴۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۰۸	ترکستان، ۵۵
بُقردی، ۱۴	ترکمستان شوروی، ۱۱۵
بلخ، ۳۲	ترکیه، ۱، ۳، ۶، ۸، ۴۶، ۵۶، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۴
بوکان، ۴۷	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴
بولانیق، ۱۲۰، ۱۲۱	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶
بهار، ۲۹	۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
بیستون، ۱۵، ۲۹، ۱۰۷	۱۴۶، ۱۴۸
بیضاء فارس، ۲۱، ۲۸	

خ

خارپوت، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۴

خازات، ۱۲۳

خاللا، ۱۹

خانقین، ۲۴، ۴۶، ۴۸، ۶۶، ۷۰

خاورمیانه، ۱۴۴

خراسان، ۱۲، ۲۵، ۲۷، ۳۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۱

خرم آباد، ۲۹

خزر، ۵۶

خوشاد فیروز، ۲۳

خوزستان، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۴۶

خوشان آبادان، ۳۰

خوو جا، ۱۶

خینیس، ۱۲۰، ۱۲۱

د

دربند زنگی، ۲۹

در تنگ، ۶۹، ۷۰، ۹۰

درسیم، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱

درشو، ۱۱۲

درنم، ۹۰

دری، ۶، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۶۵، ۸۳

دریاچه وان، ۱۳

دریاچه اورمیه، ۱۱، ۱۲، ۶۲، ۱۳۳

دریاچه سیوان، ۶۲

دریای سیاه، ۱۵

دریای میانه، ۴۴

دزبیل، ۲۹

دژ روانسر، ۷۰، ۷۱

دژ کلهر، ۷۴

دژ مور، ۶۹

تری پارادیسوس = تخت جمشید، ۱۶

تکیه حسین آیتال، ۱۳۳

توکات، ۱۳۷

تهران، ۷، ۹، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۶۱، ۶۴

۶۶، ۶۸، ۷۹، ۸۳، ۸۹، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷

تیسفون، ۲۴، ۲۵

ث

ثامرا، ۲۳

ج

جبال، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰

جزیره، ۲۵

جزیره ابن عمر، ۱۳

جزیره بحرین، ۱۱۵

جلال آباد، ۵۵

جمجمال، ۲۹

جوانرود، ۸۳، ۸۵

چ

چپکچور، ۱۲۱

چمیشکزک، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۲۳، ۱۲۶

چین، ۳۳، ۴۴، ۸۳

ح

حجاز، ۸۷

حران، ۱۲

حسن آباد، ۷۶

حلب، ۱۱۵، ۱۱۷

خلوان، ۱۹، ۲۳، ۲۴

- دشت ذهاب، ۹۰
دماوند، ۱۲، ۷۵
دورگی، ۱۲۵
دوکی، ۵۰
دهکرد، ۳۵
دیاربکر، ۲۸، ۹۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴
دیوگیری، ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۴
ر
راکا، ۱۱۶
رباط، ۶۶
رفاهیه، ۱۲۵
رقه، ۱۹
رواندوز، ۴۱، ۴۷، ۴۹
روانسر، ۷۶، ۷۷
رودخانه‌های فرات و ثمرات، ۱۳۸
رودخانه الوند، ۷۷
رودخانه سیروان، ۶۷
رود دیاله، ۱۲
روسیه، ۱۳۰
ش
شارفیروز، ۶۹
شام، ۲۵
شاه آباد، ۵۷
شاهین، ۳۷
شروان، ۲۸
شوروی، ۴۰، ۴۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۴، ۸۸، ۱۰۸
شهرک، ۲۵، ۲۸، ۳۵
شوش، ۱۱
س
سبذان، ۲۵
سجستان، ۲۵
سرپل زهاب، ۲۳
سردشت، ۱۰۵
سقز، ۱۳، ۵۰
سلماس، ۷۶
سلیمانیه، ۱۲، ۲۴، ۵۰، ۸۰، ۹۰، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۴۳
سمرقند، ۲۳
سنت پترزبورگ، ۵۵، ۶۵
سندج، ۱۲، ۴۹، ۷۷
سنه، ۸۰
سورستان، ۲۵
سوریه، ۴۶، ۹۷، ۱۱۴، ۱۴۲
سوشیاتا، ۱۲
سولخان، ۱۳۱
سومای، ۷۶
سومر، ۲۴
سیستان، ۱۵، ۲۷، ۳۵
سیواس، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
سیورک، ۱۲۵، ۱۲۶
ش
شاگرس، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۶۰، ۶۲، ۸۷
زاولستان، ۲۸
زور، ۲۷، ۲۹
زهاب، ۱۲، ۲۳، ۵۴، ۶۷، ۷۲
س
سبذان، ۲۵
سجستان، ۲۵

ق	شهر کُرد، ۳۵
قاهره، ۴۳، ۵۱، ۶۹، ۹۶، ۱۰۷	شهرک نه‌ری، ۵۶
قَدَق، ۲۵	شهر روز، ۶۳
قرباغ ازان، ۹۵، ۹۶	شیراز، ۶۵، ۷۲
قُردو، ۱۳	شیرنگ، ۱۱۲
قُرماسین، ۵۶، ۵۷	شیرو، ۱۱۴
قره حصار، ۱۳۷	
قصه شیرین، ۷۰، ۸۹	ط
قفقاز، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۷۴، ۸۳، ۸۴	طاق بستان، ۲۹، ۸۰
۹۲، ۹۳، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۴۳	طالقان، ۳۵
قلعه زنجیر، ۷۶	طبرستان، ۱۶، ۲۸
قم، ۲۵	
قندهار، ۵۴	ع
قوچ‌گیری، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱	عراق، ۲۸، ۳۳، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۷۷، ۸۸، ۱۰۴
قور و جای، ۱۳۶	۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷
قومس، ۲۸	عرب، ۹
قهستان، ۲۸	عرب‌گیر، ۹۵، ۱۳۷، ۱۳۸
ک	عمان، ۴۴
کارلیف، ۱۳۱	عمرانیه، ۱۳۵
کالمان، ۵۷	
کامبادته، ۱۷	غ
کانگال، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸	غرجستان، ۶۳
کردستان، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷	غرم، ۳۳، ۹۱
۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴	غور، ۵۵، ۶۳
کُردستان ترکیه، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۲	
کُردستان عراق، ۱۲۹	ف
کردوک، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۶۲	فارس، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۴
کرکوک، ۹۷	فرانسه، ۱۲۸
کرمان، ۲۰، ۲۵، ۲۸	فلات ایران، ۱۰، ۱۱
کرمانشاه، ۱۷، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۴۲، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷	فیروز قباد، ۲۳
۷۶	فیروزه، ۱۱۵

لندن، ۱۰، ۱۸	کرنه، ۱۷، ۳۰، ۵۷
لنینگراد، ۴۲، ۵۰، ۵۹، ۹۴، ۱۳۸	کلهر، ۲۹، ۳۹، ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶
لوزان، ۱، ۳، ۶، ۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۴	کماخ، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸	کنگور، ۲۹
لوگر، ۳۵	کوفه، ۲۳، ۲۵، ۷۱
	کوناگنار، ۱۳
م	کوه الان، ۸۴
ماد، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۴۲، ۵۷، ۶۸	کوه بُحْتان، ۱۳
۱۰۷	کوه بیستون، ۲۹
مادآتروپانتکان، ۱۳	کوه دماوند، ۸۳
مادبزگ، ۱۲، ۱۵، ۱۶	کوه‌های البرز، ۲۴، ۲۷
مادخُرد، ۱۲	کوه‌های بختیاری، ۱۱
مازندران، ۲۸	کوه‌های زاگرس، ۲۴، ۶۰
ماهان = مادان، ۲۴	کهکیلویه، ۲۷
ماه بصره = نهاوند، ۲۵	کیفری، ۹۷
ماه کوفه، ۲۳، ۲۵	
ماهیدشت، ۱۱، ۲۹، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۹۷	گ
مدائن، ۶۹	گردیز، گردیزی، ۵۰
مرزيفون، ۱۳۷	گردیوس، ۱۹
مسکو، ۸، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴	گردیون، ۱۹
۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹	گروس، ۸۸
۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۵	گوردین، ۱۹، ۲۰
۹۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸	گولپ، ۸۲
۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶	گیره‌سون، ۱۳۷
مصر، ۷۱	گیل، ۶۱
معبد آناهیتای استخر، ۲۱	گیلان، ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۷۸
مکر، ۴۸، ۵۴	
مکور، ۵۴	ل
ملازگرت، ۱۳۱	لار، ۳۴، ۸۹
ملاطیه، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۷	لرستان، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۶۷، ۶۹، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۹۷
۱۴۴، ۱۳۸	۹۹، ۱۰۲، ۱۰۹

ونیز، ۵۳	ملیکشی، ۹۹
وهرود، ۱۳	ممه خاتون، ۱۳۸
ه	مندلی، ۷۱
هالیس، ۱۳	موجیل، ۹۳
هرات، ۱۶، ۷۲	موصل، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۸
هَرسین، ۲۹	موکر، ۱۰۵
هشپور، ۳۵	مهاباد، ۵، ۵۰
هَلَمَان، ۲۳	مِهَرجان، ۲۵
هَلدان، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۵۳، ۷۷، ۸۰	میاندورود، ۸۸
۸۴، ۸۲	میان رودان، ۱۹، ۲۵
هند، ۴۴، ۵۴، ۵۹	میداس، ۱۹
هیرگانه، ۱۶	ن
هیمَره، ۶۲	نصیبین، ۲۳
ی	نمر، ۱۳
باسین تپه، ۲۴	نیمروز، ۱۶، ۲۸
یُزگات، ۱۲۶	و
یلج، ۱۲۲	وارتو، ۱۲۰، ۱۲۱
یونان، ۱۸، ۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰	ورسای، ۷، ۱۰۵، ۱۰۹
	وسطام، ۲۹

کتاب‌ها، رساله‌ها

- آ
آثار البلاد و اخبار العباد، ۲۱
آناپائیس ۱۳
- الف
انستیتوی زبان‌های خاوری لازارف، ۸۳
احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ۲۷
احوال بلدان، ۲۵
اخبار آکادمی علوم ۶۷
اخبار ستاد منطقه نظامی قفقاز، ۹۵، ۶۹
اخبار ستاد منطقه قفقاز، ۵۴
اخبار علوم اجتماعی، ۹، ۸۲
اردلان یا کردستان ایران، ۹۵
اشارات المذاهب، ۹۷
الاعلاق النفیسه، ۲۵
الانساب، ۲۲، ۲۸
الخراج، ۲۵
اوستا، ۱۳، ۲۴، ۶۵
اهل حق، ۶۵، ۹۲
ایران. بررسی تاریخی. تاشکست، ۵۲
ایران در زمان ساسانیان، ۲۱
ایران ما، ۴۲
ایل سنجایی، ۴۱، ۷۲
التنبیه والإشراف، ۲۱
- ب
باری دیگر درباره سخن چلبی، ۵۹، ۵۸، ۵۰
باری دیگر درباره نوشته روی پوست که در
- سلیمانیه، ۸۲
باستان خاوران، ۶۲
برخی جستارها برای نمایاندن ویژگی کُردهای
سنجایی، ۷۱
برخی دورنماهای مسأله پیدایش کردان، ۸۱
بررسی تاریخی جغرافیایی ایران، ۵۵
بررسی های تاریخی کردان و کردستان، ۴۱
برهان قاطع، ۵۲، ۵۸، ۶۴
بولتن مطبوعات خاورمیانه، ۱۳۳
بیژن و منیجه، ۸۲، ۸۶
بیژن و منیجه، داستان کهن گردی به زبان گورانی،
۸۶
بیستون و ماد، ۹۶
- پ
پادشاهان وان، ۶۲
پژوهش هایی درباره کردان ایران و پیشینیان آنان
از کلدۀ شمالی، ۶۵
پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ۵۵
پیمان و اسناد صلح سور، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۶
- ت
تاج العروس، ۴۵
تاریخ ادبیات گردی، ۴۲، ۸۲
تاریخ افغانستان، ۵۱
تاریخ انتقادی مسأله پیدایش کردان، ۷۶
تاریخ انتقادی مشکل پیدایش کردان، ۹
تاریخ ایران، ۲۸، ۳۰

ح

حدود العالم، ۲۵

خ

خاطرات دیپلمات، ۱۳۲، ۱۰۹

خاور نو، ۹۶

خلق‌ها، زبان‌ها، نژادها، ۵۰

خلق‌های آسیا و آفریقا، ۴۶، ۴۸، ۹۹

د

دانستنی‌ها، ۴۵، ۵۱

دائرة المعارف شوروی، ۷۲

درباره برخی نام‌های جغرافیایی ارمنستان، ۶۲

درباره کردان و سرزمینشان، ۸۵

درباره مسأله گوناگونی قومی کردان، ۱۰۲

درباره مسأله همبستگی کردان، ۹

درباره مسأله وحدت کردها در ایران، ۷۸

درباره مسأله یگانگی قومی کردان در ایران، ۴۳

۹۴، ۹۵

دستور سنجشی زبان کردی، ۴۷، ۹۹

ر

راه ترکیه، ۱۱۱

راه‌های باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب

ایران، ۴۰، ۴۵، ۷۸، ۹۱

روزنامه بیستون، ۴۰

روزنامه کوهستان، ۴۰

ز

زبان کردی، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۴۵

تاریخ بختیاری، ۴۰

تاریخ بناکتی، ۳۱

تاریخ جهانگشا، ۳۱

تاریخ ریشه نژادی کرد، ۴۱، ۴۸

تاریخ زنده، ۷۲

تاریخ سیستان، ۲۷، ۳۴

تاریخ شجره کرد، ۹۷

تاریخ شیروان و دربند، ۵۹

تاریخ طبری، ۳۴

تاریخ طبیعی، ۱۷

تاریخ کامل، ۳۱

تاریخ کردستان، ۴۰، ۱۱۵

تاریخ کشیفون، ۱۱

تاریخ گزیده، ۳۱

تاریخ ماد، ۱۲، ۱۳، ۲۳، ۵۳

تاریخ مردم کرد (چشم‌انداز)، ۹

تاریخ مردوخ، ۳۸، ۴۸، ۵۱، ۶۵، ۷۷

تاریخ هردوت، ۱۱

تجربه تاریخ دودمان ساسانی، ۵۲

تاریخ کردان، تاریخ‌نویسی بورژوازی، ۱۰، ۴۲

ترانه‌های کردی، ۴۱، ۸۵

ج

جامع‌التواریخ، ۳۱

جای جنبش‌رهایی کردان، ۴۲

جستارهایی پیرامون بررسی خاور زمین، ۵۳

۵۴، ۶۲

جغرافیای تاریخی، ۳۱

جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی،

۲۸

جهان اسلام، ۴۹، ۱۰۷

فهرست کتاب‌های فارسی موزه بریتانیا، ۸۴
فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران،
۶۵

ق

قطعه به زبان کردی، ۸۶

ک

کارنامه اردشیر بابکان، ۸۵
کارهای انستیتوی اقتصاد آکادمی علوم جمهوری
شوروی، ۶۹

کتابخانه برای خواندن، ۳۸، ۶۱، ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۸۲
۹۶

کتاب مقدس، عهد عتیق، ۱۲

کتاب‌های خواندنی، ۴۴

گردان و سنگ‌نبشته بغستان، ۹، ۵۶، ۸۳

گردان و تعلق قومی و تاریخ آنان، ۴۶، ۹۸، ۱۰۱

گردشناسی مراد اورنگ، ۴۳

گرد و پیوستگی نژادی و تاریخی، ۹، ۴۱

گردها، ۴۳

کریم‌خان زند، ۷۴

کوردستان موکوریان یا اتروپاتین، ۴۱، ۵۱، ۵۸

کوردلر تاریخی و اجتماعی تدقیقات، ۹۴

کوروش نامه، ۱۴

کوده اثرها، ۱۲۴، ۱۳۰

کوده خاورشناسی، ۹، ۴۲، ۵۹، ۸۸

گ

گات‌ها، ۲۲

گلاویزه، ۴۲، ۸۳، ۸۷

گنجینه نسخه‌های خطی فارسی، ۸۵

س

ساخته کاری در تاریخ گردان، در تاریخ‌نویسی

بورژوائی ایران، ۱۰

سالنامه‌های آشوری، ۱۱

سرانجام، ۸۶

سفر به آنکارا، ۱۲۴، ۱۳۰

سفرنامه ابودلف، ۲۳، ۲۵

سفرنامه ابن بطوچه، ۳۱

سفرنامه ابن فلاح در ولگا، ۶۰

سیاست کوچ، ۱۷

ش

شاهنامه فردوسی، ۱۸، ۳۳، ۵۵، ۶۴

شرحی کوتاه درباره ادبیات امروزیین کرد، ۴۲

۸۳

شرف‌نامه، (چاپ مسکو)، ۴۶، ۵۳، ۵۸، ۶۷، ۷۳

۷۹، ۹۰

شرف‌نامه، (ترجمه م. عباسی)، ۴۰

شرف‌نامه (چاپ قاهره)، ۳۸، ۶۵

شیرین و فرهاد، ۸۷

ص

صورة الارض، ۲۵

ع

عجائب الاقالیم، ۲۴

عشایر کرد، ۴۰، ۴۱

ف

فارسانمه، ۲۷

فرهنگ ارمنی وازگان کهن، ۵۴

نثر فارسی معاصر، ۹۶

نزهة القلوب، ۲۸، ۳۰، ۳۱

نسخه خطی، ۴۱، ۴۷، ۵۳، ۷۷، ۸۸، ۹۳

نصیب دهقان، ۱۰۰

نووی و استوک، ۴۲

گورانیان، ۴۲

گورانی یا ترانه کردی، ۴۱

ل

لغت نامه دهخدا، ۳۱

و

وفیات الاعیان، ۲۷

ویسپرد، ۲۳

ه

هشت سطر از سده هفتم، ۹، ۸۲

ی

یادداشت ها و خاطره ها (مینورسکی)، ۴۴، ۶۸

۸۱، ۸۶، ۹۸

یادداشت های سفر، ۶۲

یادداشت هایی درباره گوران ها، ۶۴

یشت ها، ۲۴

م

مجمع الانساب، ۲۱

مراصد الاطلاع، ۲۶

مروج الذهب، ۲۵

مسالك و ممالك، ۲۴

مطالبی پیرامون بررسی های خاوری، ۹۰

معجم البلدان، ۲۷، ۲۹

مفاتیح العلوم خوارزمی، ۲۵

ملل و نحل، ۲۳

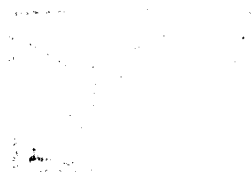
منطقه نظامی فراسوی قفقاز، ۴۲، ۵۹

میثروی نه دبی کوردی، ۸۵، ۸۸

ن

نان و حلوا، ۹۴

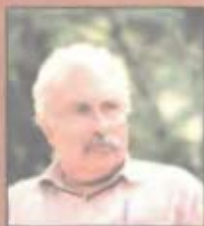
تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

G. B. AKOPOV

KORDÂN GURÂN



کردان گوران و مساله کرد در ترکیه

چهلین ترجمه فارسی سیروس ایزدی است (سی و هشت ترجمه از روسی از انگلیسی و یونانی از آلمانی) که در دوران انقلاب به ترجمه آغاز کرده است. او که سه چهارم سالهای زندگی خود را در خارج از کشور سپری کرده و اینک نیز در آلمان روزگار خود را می‌گذراند، به این پرسش که سبب مترجم شدنش چه بوده است، می‌گوید عشق به زبان پارسی و همواره پیوند درونی من با ایران و دیگر سرزمینهای پارسی‌زبانان بوده است (در افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان هم زندگی کرده). پارسی نه تنها پاسدارنده فرهنگ و استقلال ما، بلکه از زیباترین، غنی‌ترین، کاملاًترین، پخته‌ترین و پر قابلیت‌ترین زبانهای جهان است که ریشه در زبانهای باستانی ایران زمین دارد و با برخورداری از وام واژه‌ها نیز چون هر زبان رشد یافته دیگری آروسی، انگلیسی، غنی‌تر گردیده، گذشته از پرداختن شدن در سده‌ها، از این رهگنهر هم تکامل یافته و به گفته تاجیکان «پخته» شده است. یکی از بزرگترین انجمنهای جهان هم به زبان شیرین و کامل ماست.

می‌دانیم که زبان و اندیشه، سخت به یکدیگر پیوند خورده‌اند، نه اندیشه بی زبان هستی دارد و نه زبان بی اندیشه. تنوع اندیشه‌ها در ادب فارسی نیز دراز پیوند داشتن اندیشه‌های گذشتگان ما با زبان رشد یافته ما گواه دیگری است بر کامل بودن زبان فارسی ما. در سده نوزدهم میلادی یکی از دانشوران آلمانی - فردریش انگلس - که گذشته از تسلط بر علوم طبیعی و اجتماعی و تالیف نخستین کتاب معتبر درباره محیط زیست در آن روزگار، به هفده زبان زنده و نوین و کهن و باستانی و از جمله به پارسی دری هم مسلط بود، هنگام بحث در روزنامه‌ها درباره رواج دادن زبان اسپرانتو، در مقاله‌ای نوشته بود که با بودن زبان زیبا، غنی و شیرین و آسان فارسی، نیازی به ساختن زبان مصنوعی نیست، همین زبان را بین المللی کنیم.

هنگام کار در شمع شرفشنامی نستیتیور زبان و ادبیات تاجیکی در آکادمی علوم تاجیکستان و یا در دوره سرپرستی بخش فارسی رادیو تاجیکستان و در سالهای تدریس در دانشگاه دولتی تاجیکستان و کار در رادیو مسکو، سر و کام همواره با زبان فارسی بود. هنگام تحصیل در دانشسرای عالی نوشنه و انستیتیوی الکترونیک مخابرات تاشکند و نیز نوشتن تز دکترای در خاوشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی با زبان روسی، دریافتن که این دو زبان خویشاوند نزدیک یکدیگر، لطافت، ظرافت، نرمش و قابلیت‌های همانندی دارند، هنگام ترجمه متن از یکی از این دو زبان به دیگری، و بزرگوارانه ایران‌زبان، خود بخود به زبان دوم منتقل می‌شود. هنگام فراگیری عنوان نظامی و خدمت در پادگانها نیز ملاقاتهای این دو زبان را یکسان دیدم. از این رو همواره برایم آرزو بودم آن پژوهشهایی را که در زبان روسی هست و در زبان ما نیست به فارسی بزرگ‌دانم. بدجبهی است پژوهشهایی مربوط به زبان و ادب و تاریخ و دیگر جستارهای وابسته به ایران.

اما، مسبب مترجم شدنم آقای عبدالرحیم جعفری - پدر چاپ کتاب در ایران معاصر و پسر پررشدشان یونس که در سالهای انقلاب دو ترجمه مرا از روسی به چاپ رسانند.

ISBN 964-401-259-3



9 789644 012594



انتشارات زوار